

جلد یکم

دانتنامہ شہادت حضرت زہرا سلام اللہ علیہا

باہشتی
ماہنامہ
علی نبی

دانشنامه

شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها

جلد یکم

به اهتمام: علی لباف

لیاف، علی، ۱۳۵۲

دانشنامه شهادت حضرت زهرا (ع) / به اهتمام علی لیاف، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۵.

۱۹۶ ص. (دوره) 6 - 020 - 539 - 964 ISBN

(ج ۱) 4 - 021 - 539 - 964 ISBN

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. فاطمه زهرا (ع)، ۸۰ قبل از هجرت - ۱۱ ق. شهادت، الف، عنوان.

۲۹۷/۹۷۲

BP ۲۷/۲ / J ۲ د ۲

۱۶۱۰۹ - ۸۵ م

کتابخانه ملی ایران

به سفارش:

شورای عالی حوزه علمی قم

مرکز مدیریت حوزه های علمی خاوران



شابک ۹۶۴_۵۳۹_۰۲۱_۴ - 964 - 539 - 021 - 4 ISBN

دانشنامه شهادت حضرت زهرا (ع) - جلد یکم

به اهتمام: علی لیاف

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

حروفچینی و صفحه آرایی: شبیر

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۵

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ: کیان گرافیک

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک: info@monir.com

تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه ایسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ - تلفن و فاکس: ۷۷۵۲۱۸۳۶ (خط ۴)

دیگر مراکز پخش: نشر نیک معارف: ۶۶۹۵۰۰۱۰ • نمایشگاه کتاب اعراف: ۲۲۲۰۸۵۲۹

نشر رایحه: ۸۸۹۷۶۱۹۸ • پخش آینه: ۳۳۹۳۰۴۹۶

۲۲۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم بہ

حضرت زہرا سلام اللہ علیہا

کہ تا لحظہ شہادتش،

بیشترین رنج ہمارا از سقیفہ کشید.

کروہ طرح و تحقیق اطمینہ

کتاب مناظره بین شیعه و سنی
شب های پیشاور
کتاب های تیجانی
امامت و سیاست و کتاب های تاریخی
در سایت زیرموجود است
www.funpic.persianguig.ir

این دانشنامه را با یاد آوری فتوای مرجع عالیقدر

حضرت آیه الله العظمی تبریزی

آغاز می نمایم.

ما هو نظرکم فی الروایات التي تعرضت الى ملاقته أم الائمة فاطمة الزهراء صلوات الله
عليها من معارسات تعسفية على أيدي الحاكمين مثل كسر ضلعها و اسقاط جنينها المسمى
بمحسن بن علي صلوات الله عليهما و لطمها على خدها و منعها من البكاء الذي اشتد عليها
فی ليلها و نهارها بعد فقد أبيها رسول الله صلى الله عليه و آله و ما الى ذلك ؟ و الحمد لله
رب العالمين .

بسمه تعالی
جلال الزایا والا عداوات التي صبت على أم الائمة
فاطمة الزهراء البتول بنت الرسول اعظم صلوات الله وسلامه
لا ينصر عن رأي الحادث والمطلح التي ~~من ذلك~~ عن ذلك
و در دنیا انقل لولم يكن اثبت و اظهر وكيف ~~فيها~~ فيها
خفا و قبرها و عدم الادعاء الى هذا اليوم انه ~~من ذلك~~ من ذلك
من قبل فلان و فلان و في ذلك كفاية لمن له ادنى بصيرة
و اقل هداية و الله على ما نقول وكيل



فی خزانة شهر مبارك طهران ۱۳۱۴ هـ

طلیحہ

انگریزہ نگارش دانشنامہ شہادت حضرت زہراؑ

انگیزه نگارش بیداد زمانه، غربت فاطمه علیها السلام

تابستان ۱۳۷۹

روزنامه اطلاعات

شماره ۲۱۹۳۶

چاپ مقاله محمد جواد حجّتی کرمانی با عنوان «وحدت اسلامی

از شعار تا عمل»:

«در مجلس ترجمی... مداح محترمی... یکمرتبه به مناسبت مادر متوفی گریز به روضه حضرت زهرا(س) زد و با نام و نشان، از سه ضربه لگد... و فریادهای حضرت زهرا(س) با آب و تاب و هیجان فراوان یاد کرد... و حقیر پس از مداحی، خطر کرده و پشت بلندگو رفتم و صریحاً گفتم... بسیاری از این نقل‌های معمول و رایج در زبان پاره‌ای از روضه‌خوانان و مداحان و حتی پاره‌ای از گویندگان و نویسندگان، از نظر اهل تحقیق و تتبع در تاریخ، غیر معتبر و حتی غیر صحیح و مجعول است...!»

تابستان ۱۳۷۹

انتشار کتاب «الزهراء (ع) القدوة»^۱

به قلم: سید محمد حسین فضل الله، چهره سیاسی لبنان:

«وَهُنَاكَ بَعْضُ الْحَوَادِثِ الَّتِي تَعَرَّضْتُ لَهَا مِمَّا لَمْ تَتَأَكَّدْ لَنَا بِشَكْلِ قَاطِعٍ وَجَازِمٍ، كَمَا فِي مَسْأَلَةِ خَرْقِ الدَّارِ فِغْلًا، وَكَسْرِ الضِّلَعِ، وَإِسْقَاطِ الْجَنِينِ وَلَطْمِ خَدِّهَا وَضَرْبِهَا...»^۲

پاییز ۱۳۷۹

فصلنامه ندای اسلام

شماره ۳

چاپ مقاله عبدالعزیز نعمانی با عنوان «فاطمه زهرا از ولادت تا

افسانه شهادت»:

«برخی آگاهانه یا ناآگاهانه شهادت حضرت فاطمه زهرا (رضی الله عنها)

را عنوان می نمایند، تا از این رهگذر مظلومیت اهل بیت پیامبر را به

اثبات برسانند، غافل از آن که جعل چنین داستانی...!»

۱ - الگو، اسوه، پیشوا.

۲ - چاپ: دارالملاک.

۳ - و برخی حوادث - از آن دسته که به صورت یقینی و قطعی بر ما ثابت نشده است - وجود دارد که من با آن ها مخالفت کردم.

همانند مسأله تحقق آتش زدن خانه، شکستن پهلوی، فرو انداختن جنین و سیلی زدن بر گونه آن بانو و کتک زدن وی...!»

زمستان ۱۳۷۹

فصلنامه ندای اسلام

شماره ۴

مصاحبه با محمد جواد حجّتی کرمانی:

«در روضه خوانی‌ها مخصوصاً در ایام فاطمیه، آنچه که احساسات اهل سنت را جریحه دار می‌کند اعم از روایتهای ضعیف، روضه‌های سست و دروغ و... از صدا و سیما پخش نشود و در مجامع عمومی گفته نشود...!»

تابستان ۱۳۸۰

فصلنامه ندای اسلام

شماره ۶

گزارش خطبه‌های نماز جمعه مولوی عبدالحمید:

«آنچه امروز مطرح می‌شود و یا نوشته می‌شود مورد قبول ما نیست و طبق عقیده ما حضرت فاطمه در بستر خویش وفات نموده و کسی ایشان را به شهادت نرسانده است...!»

پاییز ۱۳۸۰

فصلنامه ندای اسلام

شماره ۷

توضیح حوزة علمیة دارالعلوم زاهدان درباره مقاله

«افسانة شهادت»:

«حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها با آن که درجه و رتبه‌اش از همه زنان عالم و شهدا برتر است ولی رحلتش به صورت طبیعی بوده و...!»

تابستان ۱۳۸۱

روزنامه آفتاب

شماره ۶۶۸

چاپ مقاله محمد جواد حجّتی کرمانی با عنوان «ولای علی(ع) پایه

وحدت اسلامی»:

«در مورد وفات حضرت زهرا(س) در منابع متقدم و متأخر... واژه وفات به کار رفته است و بر حسب آنچه در این گونه منابع آمده است حضرت زهرا(س) پس از رحلت حضرت رسول(ص) چندان غمگین شد که شب و روز می گریست و چندان دلسوخته و لاغر و نحیف و به شدت بیمار شد که پس از اندک مدتی رحلت فرمود.»!

تابستان ۱۳۸۱

روزنامه آفتاب

شماره ۶۹۲

چاپ مقاله محمد جواد حجّتی کرمانی با عنوان «حجّت روشن ما،

قول و عمل امام علی(ع)»:

«نمی دانم تا به حال کتابی مثل کتاب جناب آقای جعفر مرتضی عاملی با این تتبع و تحقیق روایی تألیف شده باشد تنها و تنها برای اثبات آتش زدن در خانه حضرت زهرا(س) و کتک خوردن آن حضرت(س) آن هم در مقام اجتهاد و درایت - و نه روایت - ناکام مانده باشد.»!

بهار ۱۳۸۲

چاپ و توزیع کتاب «وحدت و شفقت صحابه و اهل بیت»
به قلم: صالح بن عبدالله الدرویش، قاضی دادگاه عالی قطیف:

«اخیراً افسانه شهادت حضرت فاطمه را بافته‌اند و پر و بال می‌دهند...!»

تابستان ۱۳۸۲

سایت اینترنتی «Persian talk»

درج مقاله «دلایل نادرست بودن شهادت حضرت زهرا»:

«برای نخستین بار در زمان صفویه داستان دروغین شهادت حضرت
زهرا مطرح شد...!»

تابستان ۱۳۸۳

فصلنامه ندای اسلام

شماره ۱۸

گزارش خطبه‌های نماز جمعه مولوی عبدالحمید:

«خطیب جمعه اهل سنت زاهدان در خصوص وفات حضرت فاطمه
رضی الله عنها که در چند سال اخیر تحت عنوان شهادت از آن یاد
می‌کنند و آن را تبلیغ می‌کنند، فرمودند:
عنوان کردن شهادت و تبلیغ کردن آن به این صورت نه به نفع اسلام
است و نه به نفع فریقین شیعه و سنی...!»

فاطمیه ۱۳۸۴

خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)

گزارش مصاحبه با محسن کدیور

«کدیور در باب اظهارات مداحان افزود:

اینکه در صدر اسلام برخورد نامناسبی با امام علی (ع) و حضرت زهرا (س) شده، مسلم است ولی جزئیات آن برای ما به طور تاریخی قابل اثبات نیست، یا اثبات دشوار است و درباره اینکه برخورد فیزیکی شده است یا نه، لا اقل تاریخ نمی تواند به این سادگی ثابت کند...»!

تابستان ۱۳۸۵

انتشار کتاب «فاطمه زهرا از خود دفاع می کند»^۱

به قلم: ایوب گنجی:^۲

«افراد جاهلی که تلاش می کنند مقام شهادت را برای فاطمه اثبات کنند تا بر فضایلش افزوده گردد، مثل اینکه غافل اند که مقام صدیقین بالاتر از شهیدان است و فاطمه جزو صدیقه ها بوده است.»!

آنچه ملاحظه فرمودید،^۳ دورنمایی از شبهه افکنی های مُعاصر بود که انگیزه تدوین دانشنامه ای با موضوع شهادت صدیقه طاهره (ع) را فراهم آورد.

۱ - چاپ: کانون فرهنگی قبا، سنندج.

۲ - وی در کتابش، فرازهای اصلی از مقاله عبدالعزیز نعمانی با عنوان «فاطمه زهرا از ولادت تا افسانه شهادت» را به طور کامل تکرار کرده و در شرح مطالب آن، قلم فرسایی نیز نموده است.

۳ - جهت رعایت امانت داری، متن شبهات را بدون ویراستاری نقل نموده ایم.

دورنا

نگاهی گذرا به نگاشته ها

جلد یکم از این دانشنامه، مشتمل بر متن پنج کتاب می باشد که
پیش از این به چاپ رسیده اند و هم اکنون با تجدید نظر و اضافات، تقدیم می گردند.

نکاتی چند درباره دانشنامه شهادت حضرت زهرا (ع)

- ۱- مخاطب دانشنامه، نسل جوان شیعیان می باشد.
- ۲- هدف از نگارش دانشنامه، تحکیم باورهای تاریخی این نسل از شیعیان می باشد.
- ۳- استناد به منابع مکتب خلفا، تنها به دلیل رعایت اصول علمی مناظره و آداب نقد می باشد.
- ۴- مباحث دانشنامه - از لحاظ نظم منطقی - ادامه مباحث مندرج در مجموعه چهار جلدی «مظلومی گمشده در سقیفه»، کتاب های «شعله های همیشه» و «عبور از تاریکی» می باشد.

کتاب یکم

به رنگ خون

سیری در نصوص شهادت حضرت زهرا (ع)

پیش‌گفتار	۳۳
بررسی و تبیین شبهه مندرج در روزنامه آفتاب	۳۵
نکته یکم)	۳۵
نکته دوم)	۳۵
نکته سوم)	۳۵
نکته چهارم)	۳۶
نکته پنجم)	۳۶
شیوه‌شناسی شبهه افکنی حجتی کرمانی	۳۷
شیوه الف)	۳۷
شیوه ب)	۳۷
شیوه ج)	۳۷

- گفتار یکم: شهادت حضرت زهرا (ع)، حقیقتی انکارناپذیر ۳۹
- آشنایی با عوامل تأثیرگذار بر رنجوری جسم صدیقه طاهره (ع) ۴۱
- عامل یکم) ۴۲
- عامل دوم) ۴۲
- عامل سوم) ۴۳
- جمع‌بندی عوامل فوق ۴۳
- عامل چهارم) ۴۳
- نتیجه‌گیری از بررسی عوامل رنجوری صدیقه طاهره (ع) ۴۷
- تعریف شهادت و انطباق آن بر رحلت صدیقه طاهره (ع) ۴۹
- توصیف صدیقه طاهره (ع) به «مقتوله»، تأکیدی بر شهادت ۵۱
- تذکری در پایان ۵۲
- گفتار دوم: شهادت حضرت زهرا (ع)، واژه ماندگار ۵۳
- معنای لغوی وفات و عدم تعارض آن با مفهوم شهادت ۵۳
- مثال الف) ۵۴
- مثال ب) ۵۵
- مثال ج) ۵۵
- بررسی کاربرد واژه «وفات» در منابع متقدم و متأخر ۵۶
- الف) کاربرد واژه وفات در کتاب «مناقب» ابن شهر آشوب ۵۶
- دلایل عدم تعارض معانی کلمات «وفات» و «شهادت» در این کتاب ۵۶
- دلیل یکم) ۵۶
- دلیل دوم) ۵۷
- دلیل سوم) ۵۷

- ب) کاربرد واژه وفات در کتاب «روضۃ الواعظین» ۵۸
 دلایل عدم تعارض معانی کلمات «وفات» و «شهادت» در این کتاب ۵۸
 دلیل یکم) ۵۸
 دلیل دوم) ۵۹
 دلیل سوم) ۵۹
- ج) کاربرد واژه وفات در کتاب «منتهی الآمال» ۶۰
 دلایل عدم تعارض معانی کلمات «وفات» و «شهادت» در این کتاب ۶۰
 دلیل یکم) ۶۰
 دلیل دوم) ۶۱
 دلیل سوم) ۶۱
 دلیل چهارم) ۶۱
- د) کاربرد واژه وفات در کتاب «أعیان الشیعه» ۶۲
- ه) کاربرد واژه وفات در سایر منابع متقدم و متأخر ۶۲
 معرفی کتاب «وفاة الصّدّیقه (علیها السلام)» ۶۲
 دلایل عدم تعارض معانی کلمات «وفات» و «شهادت» در این کتاب ۶۳
 دلیل یکم) ۶۳
 دلیل دوم) ۶۳
- بررسی لطومات جسمانی حضرت زهرا (علیها السلام) در منابع متقدم و متأخر ۶۴
- الف) لطومات جسمانی حضرت زهرا (علیها السلام) در کتاب «مناقب» ۶۴
 سند شماره ۱) ۶۴
 سند شماره ۲) ۶۴
- ب) لطومات جسمانی حضرت زهرا (علیها السلام) در کتاب «منتهی الآمال» ۶۵
 نمونه شماره ۱) ۶۵
 نمونه شماره ۲) ۶۶

- ج) لطعات جسمانی حضرت زهرا (ع) در کتاب «وفاة الصّدّيقه (ع)» ۶۶
 نمونه شماره (۱) ۶۶
 نمونه شماره (۲) ۶۷
- د) رنج‌های حضرت زهرا (ع) در کتاب «روضه الواعظین» ۶۸
 سند شماره (۱) ۶۸
 سند شماره (۲) ۶۸
- ه) رنج‌های حضرت زهرا (ع) در کتاب «أعیان الشیعه» ۶۹
 یادآوری ۷۰
- و) لطعات جسمانی حضرت زهرا (ع) در سایر منابع متقدّم و متأخّر ۷۲

کتاب دوم

با کاروان جوین

سوگنامه شهادت حضرت زهرا علیها السلام در میراث مکتوب نیشابور

- پیش‌گفتار ۷۷
- گفتار یکم: همسفر با جوینی ۷۹
- جوینی شافعی ۷۹
- جوینی و غازان‌خان ۸۰
- میراث جوینی ۸۰
- گفتار دوم: نکوداشت جوینی ۸۳
- جوینی در نگاه ذهبی ۸۳
- تمجیدهای ذهبی از جوینی ۸۴
- جمع‌بندی ۸۵
- گفتار سوم: حقیقت گمشده ۸۷
- جوینی و رنج‌های حضرت فاطمه علیها السلام ۸۷

۲۲ * دانشنامه شهادت حضرت زهرا (ع)

۸۸ فضائلُ الزهراء (ع)

۹۰ محنةُ فاطمه (ع)

۹۳ شهادتُها (ع)

۹۴ خاتمه

حقایق پنهان

تأملی کوتاه در تحریف اسناد فاطمیّه

- پیش‌گفتار ۹۷
- گفتار یکم: حذف و سانسور حقایق ۱۰۱
- نمونه ۱: تحریف در کتاب مُرُوجُ الذهب ۱۰۲
- تذکر ۱۰۵
- پیوست یکم ۱۰۶
- پیوست دوم ۱۰۷
- پیوست سوم ۱۰۸
- نمونه ۲: نشانه تحریف در نوشتار بلاذری ۱۰۹
- کتمان در پی کتمان: سکوت در ماجرای سقط حضرت محسن علیه السلام ۱۱۰
- نشانه‌های شهادت حضرت زهرا علیها السلام در منابع اهل سنت ... ۱۱۲
- حکایتی دیگر از کتمان: پیشینه ماجرای «احراق» نزد اهل تسنن .. ۱۱۵

گفتار دوم: تحریف و جابه‌جایی حقایق ۱۱۹

● نمونه ۱: تحریف در کتاب المعارف ۱۲۰

پیوست یکم ۱۲۳

پیوست دوم ۱۲۴

● نمونه ۲: تحریف در کتاب صحیح بخاری ۱۲۵

گفتار سوم: توجیه با هدف کتمان حقایق ۱۲۹

● نمونه ۱: تلاش ابن ابی‌الحدید برای تبرئه خلفا ۱۳۰

کتاب چهارم

تازیانه بر وحی

حضرت محسن علیه السلام در منابع اهل سنت

گفتار یکم: شیوه‌های تحریف اسناد سقط حضرت محسن علیه السلام ۱۳۵

حکایت غربت ۱۳۵

شیوه یکم: انکار سقط حضرت محسن علیه السلام ۱۳۶

قالب اول) ادعای مرگ حضرت محسن علیه السلام در کودکی! ۱۳۶

سند شماره یک و دو / نقل طبری و ابن اثیر ۱۳۶

سند شماره سه / نقل ابن حجر عسقلانی ۱۳۶

سند شماره چهار / نقل ابن قدامه ۱۳۷

سند شماره پنج / نقل سبط بن جوزی ۱۳۷

کتمان در پی کتمان / نقل مقدسی ۱۳۸

قالب دوم) ادعای مرگ حضرت محسن علیه السلام در نوزادی! ۱۳۹

سند شماره یک / نقل بدخشانی ۱۳۹

- قالب سوم) ادعای مرگ حضرت محسن (ع) پس از تولد! ۱۳۹
- سند شماره یک / نقل ابن حزم اندلسی ۱۳۹
- شیوه دوم: کتمان حوادث سقط حضرت محسن (ع) ۱۴۰
- سند شماره یک / نقل ابن صباغ مالکی ۱۴۰
- سند شماره دو / نقل صفوری شافعی ۱۴۰
- سند شماره سه / نقل ابن بطریق ۱۴۱
- کتمانی شگفت انگیز / نقل ابو[یحیی] جعفر النقیب ۱۴۱
- نشانه‌های کشف حقیقت ۱۴۲
- ابن ابی دارم و سقط حضرت محسن (ع) ۱۴۲
- اثبات الوصیه و سقط حضرت محسن (ع) ۱۴۳
- گفتار دوم: آشنایی با حقیقت ماجرای سقط حضرت محسن (ع) ۱۴۵
- حقیقت پنهان ۱۴۵
- اعتراف تکان دهنده «نظام معتزلی» ۱۴۶
- آشنایی با شخصیت علمی «نظام» ۱۴۶
- دیدگاه ابن حزم اندلسی ۱۴۶
- دیدگاه خطیب بغدادی ۱۴۶
- دیدگاه ابن ماکولا ۱۴۶
- متن اعتراف «نظام» درباره حضرت محسن (ع) ۱۴۷
- سند شماره یک / نقل شهرستانی ۱۴۷
- سند شماره دو / نقل صفدی ۱۴۷

زخم آتش

احراق بیت فاطمه علیها السلام در منابع اهل سنت

- پیش‌گفتار ۱۵۱
- گفتار یکم: بررسی استناد ماجرای تهدید به احراق ۱۵۳
- ثبت ماجرای «تهدید بیت فاطمه علیها السلام به احراق» در سایر منابع اهل سنت ۱۵۳
- کتاب «الإمامة و السياسة» نوشته «ابن قُتَيْبَةَ دِینَوْرِي» است ۱۵۵
- تصریحات اهل سنت به صحّت انتساب کتاب «الإمامة و السياسة» به «ابن قُتَيْبَةَ» ۱۵۵
- ۱- تصریح «ابوبکر بن العربی» ۱۵۵
- ۲- تصریح «نجم الدین عمر بن محمد مکی» ۱۵۵
- ۳- تصریح «قاضی ابوعبدالله تنوژی» ۱۵۵
- ۴- تصریح «ابن حَجَر هِیْتَمی» ۱۵۵
- ۵- تصریح «ابن خلدون» ۱۵۵

- ۶- تصریح «تقی الدین فاسی مکی» ۱۵۶
- ۷- تصریح «شاه سلامة الله» ۱۵۶
- تصریحات محققان معاصر عرب به صحت انتساب کتاب «الإمامة و
السیاسة» به «ابن قتیبه» ۱۵۶
- ۱- تصریح «فريد وجدی» ۱۵۶
- ۲- تصریح «عمر رضا کحاله» ۱۵۶
- مهم ترین دلایل مخالفان انتساب کتاب «الإمامة و السياسة» به «ابن قتیبه» ۱۵۷
- پاسخ به محورهای چهارگانه ۱۵۸
- پیوست یکم ۱۶۰
- پیوست دوم ۱۶۱
- گفتار دوم: بررسی دلالت ماجرای تهدید به احراق ۱۶۳
- آشنایی با عقاید مذهبی «ابن قتیبه دینوری» ۱۶۳
- نکات راهگشا در تحلیل اندیشه های «ابن قتیبه» ۱۶۳
- نکته یکم ۱۶۳
- نکته دوم ۱۶۴
- نکته سوم ۱۶۴
- نکته چهارم ۱۶۴
- فرازهایی از عقاید «اهل حدیث» ۱۶۵
- ۱- عقیده صریح و بی پروا به تجسیم و تشبیه خداوند! ۱۶۵
- ۲- تقدیرگرایی به مفهوم جبری آن! ۱۶۵
- ۳- فضیلت خلفای چهارگانه به ترتیب خلافت آن ها! ۱۶۵
- ۴- عدالت همه صحابه! ۱۶۵
- ۵- وجوب اطاعت از سلطان جائز! ۱۶۵

دستیابی به شخصیت مذهبی «ابن قتیبه» ۱۶۵

۱- دیدگاه «ذهبی» ۱۶۵

۲- دیدگاه «ابن حجر عسقلانی» ۱۶۶

جمع‌بندی ۱۶۶

انگیزه ثبت سندی حاکی از «تهدید بیت فاطمه علیها السلام به احراق» توسط

«ابن قتیبه» چیست؟ ۱۶۷

الف) در مسیر پاسخ‌گویی ۱۶۷

سیری در مطالب مندرج در کتاب «الإمامة والسياسة» ۱۶۸

سیر یکم ۱۶۸

سیر دوم ۱۶۸

سیر سوم ۱۷۰

سیر چهارم ۱۷۱

سیر پنجم ۱۷۲

ب) نتیجه‌گیری ۱۷۵

سایر مورّخین سنی که ماجرای «تهدید به احراق» را ثبت نموده‌اند . ۱۷۷

چرا مؤلف کتاب «الإمامة و السياسة» از «آتش زدن درب

خانه فاطمه علیها السلام» سخنی به میان نمی‌آورد؟ ۱۷۸

الف) در مسیر پاسخ‌گویی ۱۷۸

تبیین پرسش ۱۷۸

یادآوری انگیزه مؤلف کتاب، از ثبت سند حاکی از «تهدید بیت فاطمه علیها السلام

به احراق» ۱۷۹

نمونه‌هایی از تلاش مؤلف کتاب، برای صیانت از این انگیزه ۱۸۰

معیار مؤلف کتاب، برای ثبت یا کتمان حوادث فاطمیّه ۱۸۲

ب) نتیجه‌گیری ۱۸۲

جستجو برای کشف اسناد حاکی از «آتش زدن درب خانه فاطمه (ع)»
در منابع اهل سنت ۱۸۴

الف) قرائن آتش زدن درب خانه فاطمه (ع) ۱۸۴

نقل «بلاذری» ۱۸۴

نقل «ابوالفداء» ۱۸۵

نقل «ابن عبد ربّه» ۱۸۵

ب) نشانه‌هایی از اسناد آتش زدن درب خانه فاطمه (ع) ۱۸۶

نقل «ابن ابی الحدید» ۱۸۶

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری ۱۸۷

نقل «مسعودی» ۱۸۹

ثبت سند حاکی از «ضرب و جرح حضرت زهرا (ع)» توسط «ابن قتیبه»

و حذف آن از کتاب «المعارف» ۱۹۰

نقل «ابن شهر آشوب مازندرانی» ۱۹۰

نقل «گنجی شافعی» ۱۹۰

پیوست سوم ۱۹۱

خاتمه ۱۹۲

و آنگاه که تعصب، دیده عقل را نابینا می‌کند ۱۹۳

به رنگ خون

سیری در نصوص شهادت حضرت زهرا علیها السلام

به اهتمام: علی لباف

با همکاری: میثم توکلی مینا

پیش‌گفتار

برخی شبهات، هرچه لطیف‌تر بیان شوند، فریبنده‌تر و خطرناک‌تر اند. هم‌کشف و استخراج آن‌ها دشوارتر است و هم پاسخ‌گویی به آن‌ها مشکل‌تر.

گاهی تشخیص یک شبهه در لابه‌لای نوشته‌های یک فرد، مستلزم آگاهی و اشراف کامل بر دستگاه فکری اوست. پیچیده‌ترین شبهات، شبهاتی‌اند که در قالب تحقیق و پژوهش مطرح می‌شوند و ابرازکننده آن‌ها، از موضع «جستجوگر کنج‌کاو» سخن می‌رانند.

این سنخ شبهات، هیچ‌گاه «به‌طور مستقیم» به انکار یک واقعیت تاریخی رو نمی‌آورند؛ بلکه شگرد اصلی در طراحی آن‌ها این است که: خواننده خود را در تردید و تعجب فرو می‌برند.

آنچه در پی خواندن این‌گونه شبهات پدید می‌آید، موجی از تردید، ابهام و شگفتی است که در نهایت، خواننده را «ناخودآگاه» به سوی انکار سوق می‌دهد.

انکاری که روح را می‌خراشد و شاید هیچ‌گاه بر زبان جاری نشود!!

یکی از همین گونه شبهات، ضمن پرسش و پاسخی که در شماره ۶۶۸ از روزنامه آفتاب، به قلم محمد جواد حجتی کرمانی درج گردیده، قابل مشاهده است که متن آن بدین شرح می باشد:

پرسش:

«در باب ظلم به حضرت زهرا(س) بعد از وفات رسول خدا(ص) چه می گوئید؟ علت مرگ حضرت زهرا چه بود؟»^۱

پاسخ حجتی کرمانی:

«باری: در مورد وفات حضرت زهرا(س) در منابع متقدم و متأخر از جمله مناقب ابن شهر آشوب (ج ۳ ص ۳۶۱) روضة الواعظین ابن فثال نیشابوری (ص ۱۸۱) منتهی الامال محدث قمی (ص ۹۹) و اعیان الشیعه سید محسن امین عاملی (ج ۱ ص ۳۱۹) و بسیاری از منابع متقدم و متأخر دیگر واژه «وفات» به کار رفته است و برحسب آنچه در این گونه منابع آمده است حضرت زهرا(س) پس از رحلت رسول(ص) چندان غمگین شد که شب و روز می گریست و چندان دلسوخته و لاغر و نحیف و به شدت بیمار شد که پس از اندک مدتی رحلت فرمود. در پاره ای از کتب ناراحتی های مربوط به مشاجرات و درگیری های پس از وفات رسول خدا(ص) را هم مزید بر علت کرده اند. اما نمی توان گفت تمام مواردی که امروز نقل می شود آنگونه که آقای محدثین پنداشته اند، متواتر و اجماعی است... شهادت یا وفات حضرت زهرا(س) یک مقوله تاریخی است... و بزرگان شیعه هم که رحلت آن حضرت را «وفات» ثبت کرده اند، سنی نبوده اند.»

۱ - متن اصلی این پرسش مربوط به مقاله جناب آقای جواد محدثین در شماره ۳۷۷ روزنامه جام جم می باشد که با اشاره ضمنی به افکار و اندیشه های انحرافی محمد جواد حجتی کرمانی، در مقام مناظره، از وی سؤال کرده بود:

«اساساً علت درگذشت آن حضرت چه بود؟ آیا مرگ طبیعی بود؟»

پرسش و پاسخ فوق (به قلم محمد جواد حجتی کرمانی، مندرج در روزنامه آفتاب) در واقع، به جهت پاسخ گویی به این سؤال نگاشته شده است.

بررسی و تبیین شبهه مندرج در روزنامه آفتاب

نکته یکم)

القاکننده شبهه، رحلت و وفات را «مرگ طبیعی»! معنا نموده و تأکید بر آن را به منزله انکار «شهادت» دانسته است! به عبارت دیگر، نامبرده، استفاده از واژه «وفات» درباره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را مترادف با «عدم به شهادت رسیدن ایشان» می‌پندارد و بر آن اصرار می‌ورزد!

نکته دوم)

القاکننده شبهه، با استناد به استفاده عالمان شیعه از واژه «وفات: مرگ طبیعی»! چنین وانمود می‌نماید که همه به کاربرندگان این واژه، قائل به «شهید نشدن» حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بوده‌اند!

نکته سوم)

از آن جایی که ترجمه وفات به «مرگ طبیعی»! و به کار بردن آن برای اشاره به رحلت حضرت زهرا علیها السلام از ابتکارات اهل سنت است، القاکننده شبهه برای دفع هرگونه اتهام، تصریح می‌کند: بزرگان شیعه هم که رحلت آن حضرت را «وفات» ثبت کرده‌اند، سنی نبوده‌اند!

همین تأکید، حاکی از آن است که وی - همانند سنیان - «وفات» و «شهادت» را در تضاد با یکدیگر می‌پندارد و لذا دفاع او از به کارگیری واژه «وفات: مرگ طبیعی»!، در واقع کوششی پنهان برای انکار «به شهادت رسیدن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام» می‌باشد!

نکته چهارم)

القاکنده شبهه، دلیل درگذشت حضرت فاطمه (ع) را به غصه های ناشی از فقدان رسول خدا (ص) و اندوه حاصل از فراق آن حضرت (ص) محدود نموده و با «بزرگ نمایی انحصارگرایانه ای» بر آن تأکید خاص می ورزد!

نکته پنجم)

القاکنده شبهه، جهت حفظ وجهه علمی خود، به تأثیرگذاری برخی ناراحتی های مربوط به مشاجرات و درگیری های پس از رحلت پیامبر (ص) اشاره می کند؛ ولی به طور ضمنی، وجود این عوامل (لطمات جسمانی) را انکار می نماید!

وی برای دستیابی به هدف خود از «سه شیوه» بهره می برد که به تفکیک به آنها اشاره می نمایم.

شیوه‌شناسی شبهه افکنی حجتی کرمانی

شیوه الف)

وی هنگامی که می‌خواهد از «وفات: مرگ طبیعی!» - آن هم تنها به دلیل غم فراق رسول خدا ﷺ - سخن بگوید، پس از اشاره به چند کتاب مشهور در میان شیعیان، می‌نویسد:

در بسیاری از منابع متقدم و متأخر دیگر، واژه «وفات» به کار رفته است! بدین ترتیب، عقیده به «مرگ طبیعی: شهید نشدن» حضرت زهرا علیها السلام را به تعداد زیادی از کتاب‌های شیعیان نسبت می‌دهد و برای دیدگاه خود، طرفداران فراوانی ترسیم می‌نماید!

شیوه ب)

نامبرده، تصریح به وجود «لطمات جسمانی» را به «پاره‌ای از کتب» نسبت می‌دهد و بدین وسیله، چنین وانمود می‌نماید که:

«در اغلب و اکثر کتاب‌ها» هیچ اشاره‌ای به تأثیرگذاری «لطمات جسمانی» در رحلت حضرت زهرا علیها السلام نگردیده است!

شیوه ج)

القاکننده شبهه، پس از محکوم نمودن نقل‌های «لطمات جسمانی» به درج شدن در «تعداد اندکی از کتاب‌ها»، این نقل‌ها را به شدت تضعیف نموده و به انکارِ تواترِ آن‌ها می‌پردازد.

به عبارت دیگر، چنین القا می‌نماید که:

در صحت و اعتبار «عواملی: لطمات جسمانی» که تنها «پاره‌ای از کتب» از آن‌ها یاد نموده‌اند، شک و تردید اساسی وجود دارد!

گفتار یکم

شهادت حضرت زهرا علیها السلام، حقیقتی انکارناپذیر

ما هرگز منکر غصه‌ها و گریه‌های جانگداز صدیقه طاهره علیها السلام در سوگ رحلت پدر بزرگوارشان، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیستیم. ما نیز می‌پذیریم و باور داریم که آن سوز و گدازها در غم فقدان رسول خدا صلی الله علیه و آله، تأثیر جانکاهی بر جسم و جان حضرت فاطمه علیها السلام نهاده است.

اما آن‌چه به شدت با آن مخالفیم، «بزرگ نمایی انحصارگرایانه» این بخش از رنج‌های فاطمه زهرا علیها السلام است؛ چرا که این قبیل تأکیدها را تلاشی برای به فراموشی سپردن سایر رنج‌های جسمی و روحی آن حضرت علیها السلام می‌دانیم.

محدود نمودن «دلایل رحلت حضرت زهرا علیها السلام» به رنج‌های ناشی از فراق رسول خدا صلی الله علیه و آله و غفلت از سایر عوامل تأثیرگذار بر رنجوری جسم شریف ایشان، جفایی نابخشودنی در حق زهرا علیها السلام می‌باشد که در نهایت، به انکار «شهادت ایشان» می‌انجامد.

ما در عین پذیرش تأثیر عمیق اندوه بی پایان صدیقه طاهره (ع) در فقدان رسول خدا (ص)، بر نقش آفرینی عوامل بسیار مهم دیگری در رحلت حضرت زهرا (ع)، تأکید ویژه می‌ورزیم.

در ضمن، یادآور می‌شویم که در صفحات تاریخ، هیچ نشانه‌ای از ضعف جسمانی حضرت زهرا (ع) تا قبل از حوادث سال یازدهم هجری، به چشم نمی‌خورد^۱ و بر خلاف آنچه برخی پنداشته‌اند،^۲ «نصوص تاریخی»، حاکی از قوّت جسمانی حضرت فاطمه زهرا (ع) می‌باشد؛^۳ هرچند که اظهار شده:

«فاطمه از نظر جسمی کوچک و لاغر بود...»^۴

۱ - عباس محمود عفا در کتاب «فاطمه الزهراء و الفاطمیون» (چاپ دوم، صفحه ۶۸) بر این

نکته تصریح می‌نماید.

۲ - دکتر علی شریعتی در کتاب «فاطمه، فاطمه است» (صفحه ۱۱۷) می‌پندارد:

«فاطمه اساساً تنی ضعیف داشت.»^۱

۳ - سید محسن امین در کتاب «أعیان الشیعه» (جلد ۱، صفحه ۳۰۷) به نقل از کتاب

«مستدرک حاکم نیشابوری» بر این نکته، تصریح می‌آورد.

۴ - ایوب گنجی، فاطمه زهرا از خود دفاع می‌کند، ص ۳۶.

آشنایی با عوامل تأثیرگذار بر

رنجوری جسم شریف صدیقه طاهره علیه السلام

دورنمایی کلی از لطافات جسمی و روحی صدیقه طاهره علیه السلام

ابن قولویه (متوفای ۳۶۷)

در کتاب «کامل الزیارات» (صفحه ۳۳۳) نقل می‌کند:

[عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام: قَالَ جَبْرِئِيلُ خِطَاباً لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله:

وَأَمَّا ابْنَتُكَ فَتُظْلَمُ وَتُحْرَمُ وَ يُؤْخَذُ حَقُّهَا غَضَباً الَّذِي
تَجْعَلُهُ لَهَا وَ تُضْرَبُ وَ هِيَ حَامِلٌ وَ يُدْخَلُ عَلَى حَرِيمِهَا وَ
مَنْزِلُهَا بِغَيْرِ إِذْنٍ، ثُمَّ يَمَسُّهَا هَوَانٌ وَ ذَلِكَ، ثُمَّ لَا تَجِدُ مَانِعاً وَ
تَطْرَحُ مَا فِي بَطْنِهَا مِنَ الضَّرْبِ وَ تَمُوتُ مِنْ ذَلِكَ الضَّرْبِ...

[از امام صادق عليه السلام: جبرئیل خطاب به رسول خدا صلى الله عليه وآله گفت:

و اما دخترت؛ مورد ستم واقع می‌شود و محروم می‌گردد و
حقش غاصبانه گرفته می‌شود؛ همان حقی که تو برایش
قرار می‌دهی. و در حالی که باردار است، او را می‌زنند و به
حريم و خانه‌اش بدون اجازه وارد می‌شوند.

سپس [از جهت ورود مهاجمان به خانه‌اش] به او خواری و
ذلت می‌رسد، بعد هم [مدافع و] بازدارنده‌ای نمی‌یابد و به
جهت کوفته شدن، فرزندی را که در بطن دارد، فرو می‌اندازد
و به دلیل آن ضربه، از دنیا می‌رود...

عامل یکم)

همان طور که تأکید نمودیم، نخستین عامل مؤثر، غصه‌ها و گریه‌های ناشی از اندوه رحلت رسول خدا (ص) بود؛ اندوهی که ماهرگز به عمق آن پی نخواهیم بُرد.

عامل دوم)

دومین عامل مؤثر، لطمات روحی ناشی از مظلومیت، غربت و تنهایی وصی بر حق رسول خدا (ص)، یعنی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) بود.

ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸)

در کتاب «مناقب آل ابی طالب» (جلد ۲، صفحه ۲۰۵، چاپ: مکتبه العلمیه) نقل می‌کند:

دَخَلَتْ أُمُّ سَلَمَةَ عَلَى فَاطِمَةَ (ع) فَقَالَتْ لَهَا:

كَيْفَ أَصْبَحْتَ عَنْ لَيْلَتِكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)؟ قَالَتْ:

أَصْبَحْتُ بَيْنَ كَمَدٍ وَ كَرْبٍ، فَقَدْ النَّبِيُّ وَ ظَلَمَ الْوَصِيُّ. هَتَكَ - وَاللَّهِ - حِجَابُهُ...

ام سلمه بر فاطمه (ع) وارد شد و به وی گفت:

ای دختر رسول خدا (ص)! شب خود را چگونه صبح نمودی؟

فرمود: میان غصه و غم به صبح رساندم. [غصه] فقدان

پیامبر و [غم و اندوه] ظلم به جانشین وی.

به خدا سوگند! حرمت وصی پایمال شد...

عامل سوم)

سومین عامل مؤثر، لطمات روحی ناشی از تحقیر شخصیت والامقام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام توسط خلیفه وقت و اطرافیان^۱ش بود.

طبرسی (متوفای قرن ۶)

در کتاب «احتجاج» (جلد ۱، صفحه ۱۰۷) نقل می‌کند:
[حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس از اتمام خطبه فدک فرمودند:]

لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَيْتِي^۲ وَ دُونَ ذَلَّتِي^۳...

کاش پیش از [روز] خواری و سقوطم، مرده بودم...

جمع‌بندی عوامل فوق

لطمات روحی صدیقه طاهره علیها السلام تنها به غم و اندوه جانسوز از دست دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله منحصر نبوده است؛ بلکه بایستی بر این غصه جانگداز، دو اندوه جانکاه دیگر را هم افزود.

عامل چهارم)

چهارمین عامل مؤثر - که در رأس همه عوامل قرار دارد - صدمات جسمانی ناشی از هجوم به «بیت فاطمه علیها السلام» و ضرب و جرح شدید صدیقه طاهره علیها السلام بود.

۱- ر.ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید معتزلی، ج ۱۶، ص ۲۱۴.

۲- «هینتی» از ماده «هون: خواری» می‌باشد.

۳- در منبع فوق، «هینتی: راحتی‌ام» چاپ شده است؛ لکن «هینتی» از لحاظ ادبیات عرب مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

به عبارت دیگر، رنجوری جسم شریف حضرت فاطمه (ع) تنها ناشی از لطمات روحی ایشان نبوده است و تأثیرگذاری عمیق صدمات جسمانی بر رنجوری جسم شریف ایشان را نباید از یاد برد.

قاضی نعمان مغربی (متوفای ۳۶۳)

در کتاب «دعائم الإسلام» (جلد ۱، صفحه ۲۳۲) نقل می‌کند:

[عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ (ع) عَنْ أَبِيهِ (ع) قَالَ:]
 إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَسْرَأَ إِلَيَّ فَاطِمَةَ (ع) أَنَّهَا أُولَى (أَوَّلُ) مَنْ
 يَلْحَقُ بِهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فَلَمَّا قُبِضَ وَ نَالَهَا مِنَ الْقَوْمِ مَا نَالَهَا
 لَزِمَتْ الْفِرَاشَ وَ نَحَلَ جِسْمُهَا وَ ذَابَ لَحْمُهَا وَ صَارَتْ
 كَالْخِيَالِ.

[از امام جعفر بن محمد صادق از پدرش (ع) که فرمود:]
 رسول خدا (ص) به فاطمه (ع) محرمانه فرمود که وی
 نخستین شخص از اهل بیت اوست که به ایشان
 می‌پیوندد.^۱ بعد، وقتی آن حضرت (ع) رحلت فرمود و از
 طرف جماعت به آن بانو آن آسیب‌ها رسید، در بستر افتاد
 و جسمش ضعیف گشت و گوشت [بدن] وی آب شد
 (به تدریج لاغر شد) و مانند شَبَحی گردید.

۱ - توجه: برخی نویسندگان با اتکا به «تقدیرگرایی به مفهوم جبری آن در تفکرات سنیان»، «علت» درگذشت زود هنگام حضرت زهرا (ع) را «تحقق» این پیش‌بینی رسول خدا (ص) عنوان می‌نمایند!!

انگیزه نقل و ثبت احادیثی با مضامین پیش‌گویی رسول خدا (ص) درباره رحلت زود هنگام حضرت فاطمه (ع)، توسط هواداران مکتب خلفا (از جمله: عایشه) را باید در همین نکته مهم جستجو نمود.

شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰)

در کتاب «تلخیص الشافی» (جلد ۳، صفحه ۱۵۶) نقل می‌کند:

و الْمَشْهُورُ الَّذِي لَا خِلَافَ فِيهِ بَيْنَ الشَّيْعَةِ أَنَّ عُمَرَ ضَرَبَ
عَلَى بَطْنِهَا حَتَّى أَسْقَطَتْ...

و مشهوری که در میان شیعه هیچ اختلافی در آن نیست، آن
است که عمر چنان ضربه‌ای بر شکم آن بانو وارد کرد که
سقط جنین نمود...

طبری امامی (متوفای قرن ۵)

در کتاب «دلائل الإمامه» (صفحه ۲۷، چاپ جدید: صفحه ۱۰۴)

نقل می‌کند:

فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ جَرَى مَا جَرَى فِي يَوْمِ دُخُولِ
الْقَوْمِ عَلَيْهَا دَارَهَا وَ إِخْرَاجِ ابْنِ عَمِّهَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَ مَا
لَحِقَهَا مِنَ الرَّجْلِ أَسْقَطَتْ بِهِ وَلَدًا تَمَامًا وَ كَانَ ذَلِكَ أَضَلَّ
مَرَضِهَا وَ وَفَاتِهَا.

وقتی رسول خدا ﷺ جان سپرد و آن ماجراها در روز وارد
شدن جماعت به خانه آن بانو و بیرون کشاندن پسرعمویش
امیرالمؤمنین ﷺ و آن بلایی که از ناحیه آن مرد به او رسید،
اتفاق افتاد؛ فرزند کاملی را سقط کرد و این مسأله، ریشه
بیماری و وفات آن بانو بود.

علامه حلی (متوفای ۷۲۶)

در کتاب «شرح التجرید» (صفحه ۳۷۶) نقل می‌کند:

و ضَرَبَتْ فَاطِمَةُ (ع) فَأَلَقَتْ جَنِيناً أَسْمُهُ مُحْسِنٌ...

و فاطمه (ع) کتک خورد و کوفته شد، لذا جنینی را که نامش
محسن بود، فرو انداخت...

نتیجه‌گیری از بررسی عوامل رنجوری صدیقه طاهره علیها السلام

حضرت فاطمه علیها السلام در مسیر دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام متحمل لطمات روحی و به ویژه صدمات جسمانی شدیدی شدند و «علت اصلی» رحلت ایشان، ضرب و جرح‌های ناشی از هجوم هواداران خلیفه به «بیت فاطمه علیها السلام» بود.

طبری امامی (متوفای قرن ۵)

در کتاب «دلائل الإمامه» (صفحه ۴۵، چاپ جدید: صفحه ۱۳۴) نقل می‌کند:

[عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: قَالَ:]

وَكَانَ سَبَبُ وَفَاتِهَا أَنَّ قُنْفُذًا مَوْلَى عُمَرَ لَكَزَّهَا بِنَعْلِ السَّيْفِ بِأَمْرِهِ، فَأَسْقَطَتْ مُحْسِنًا وَ مَرَضَتْ مِنْ ذَلِكَ مَرَضًا شَدِيدًا...

[از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام که فرمود:]

و دلیل وفات آن بانو این بود که قُنْفُذ - غلام عمر - به دستور او با نعل شمشیر (آهنی که انتهای غلاف شمشیر است) بر آن بانو به شدت ضربه‌ای زد؛ لذا محسن را سقط نمود و از این جهت، به سختی بیمار شد...

کفعمی (متوفای ۹۰۵)

در کتاب «مصباح» (صفحه ۵۲۲) نقل می‌کند:

إِنَّ سَبَبَ وَفَاتِهَا علیها السلام هُوَ أَنَّهَا ضُرِبَتْ وَ أَسْقَطَتْ.

همانا سبب درگذشت آن بانو این است که وی ضربه خورد،
کوفته شد و سقط جنین کرد.

با توجه به آنچه ملاحظه فرمودید، به حق باید رحلت و درگذشت
صدیقه طاهره (ع) را «شهادت» نامید.

طبرسی (متوفای قرن ۶)

در کتاب «احتجاج» (جلد ۱، صفحه ۸۳) نقل می‌کند:

وَ حَالَتْ فَاطِمَةُ (ع) بَيْنَ زَوْجِهَا وَ بَيْنَهُمْ عِنْدَ بَابِ الْبَيْتِ
فَضْرَبَهَا قَنْفُذٌ بِالسَّوْطِ عَلَى عَضْدِهَا، فَبَقِيَ أَثَرُهُ فِي عَضْدِهَا
مِنْ ذَلِكَ مِثْلَ الدَّمْلُوجِ مِنْ ضَرْبِ قَنْفُذِ إِيَّاهَا فَأَرْسَلَ أَبُو بَكْرٍ
إِلَى قَنْفُذٍ إِضْرِبْهَا، فَأَلْجَأَهَا إِلَى عِضَادَةِ بَيْتِهَا، فَدَفَعَهَا فَكَسَرَ
ضِلْعاً مِنْ جَنْبِهَا وَ أَلْقَتْ جَنِيناً مِنْ بَطْنِهَا، فَلَمْ تَزَلْ صَاحِبَةً
فِرَاشٍ حَتَّى مَاتَتْ مِنْ ذَلِكَ شَهِيدَةً ...

فاطمه (ع) در آستانه در، بین همسرش و آنان (مهاجمان)
مانع شد و قَنْفُذ با شلاق بر بازوی آن بانو کوبید و اثر آن،
بر بازوی وی مثل بازوبند باقی ماند.

و ابوبکر، سراغ قَنْفُذ فرستاد که او را بزن!

لذا آن بانو را به سمتی از خانه‌اش پرت کرد و استخوان
دنده‌ای از پهلویش را شکست و آن بانو جنینی را از بطنش
فرو انداخت.

سپس پیوسته در بستر افتاده بود تا بر اثر آن [لطمات]،
شهید از دنیا رفت...

تعریف شهادت و انطباق آن بر رحلت صدیقه طاهره علیها السلام

محمد صالح مازندرانی (متوفای ۱۰۸۱ یا ۱۰۸۶)

در کتاب «شرح الکافی» (جلد ۷، صفحه ۲۰۷، چاپ: اسلامیة) نقل

می‌کند:

الشَّهِيدُ مَنْ قُتِلَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي مَعْرَكَةِ الْقِتَالِ الْمَأْمُورِ بِهِ
شَرْعاً. ثُمَّ اتَّسَعَ فَأُطْلِقَ عَلَى كُلِّ مَنْ قُتِلَ مِنْهُمْ ظُلْماً
كَفَاطِمَةَ علیها السلام إِذْ قَتَلُوهَا بِضَرْبِ الْبَابِ عَلَى بَطْنِهَا وَهِيَ حَامِلٌ
فَسَقَطَ حَمْلُهَا فَمَاتَتْ لِذَلِكَ.

شهید، شخصی از مسلمانان است که در معرکه جنگی که
شرعاً به آن مأمور شده است، کشته شود.

سپس این اصطلاح گسترش یافت و بر هر مسلمانی اطلاق
می‌شود که مظلومانه کشته شود؛ مانند فاطمه علیها السلام که او را
با کوبیدن در بر شکمش - در حالی که باردار بود - به قتل
رساندند؛ لذا فرزندش را سقط کرد و به همین دلیل جان
سپرد.

بر اساس همین مبنا، در احادیث اهل بیت علیهم السلام از حضرت زهرا علیها السلام
با وصف «شهیده» یاد شده است.

برای مثال:

ثقة الاسلام کلینی (متوفای ۳۲۹)

در کتاب «اصول کافی» (جلد ۱، صفحه ۴۵۸) نقل می‌کند:

[عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام: قَالَ:]

إِنَّ فَاطِمَةَ صَدِيقَةَ شَهِيدَةٍ.

[از علی بن جعفر از برادرش ابوالحسن (امام کاظم (علیه السلام) که

فرمود:]

همانا فاطمه، صدیقه‌ای شهیده است.

توصیف صدیقه طاهره علیها السلام به «مقتوله»، تأکیدی دیگر بر
وقوع شهادت

شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱)

در کتاب «أمالی» (صفحه ۱۰۰، چاپ: بیروت)

جوینی شافعی (متوفای ۷۲۲)

در کتاب «فرائد السمطين» (جلد ۲، صفحه ۳۵، چاپ: محمودی)

نقل می‌کنند:

[عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: قَالَ:]

فَتَقَدَّمَ عَلَىٰ مَحْزُونَةٍ مَّكْرُوبَةٍ مَغْمُومَةٍ مَغْضُوبَةٍ مَقْتُولَةٍ...

[از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمود:]

پس [فاطمه علیها السلام] بر من با حالتی محزون، رنجدیده، غمگین
و در حالی که حقش به تاراج رفته و به قتل رسیده است، وارد
می‌گردد...

کراچکی (متوفای ۴۴۹)

در کتاب «کنز الفوائد» (صفحه ۶۳، چاپ دیگر: جلد ۱،

صفحه ۱۵۰) نقل می‌کند:

[عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَام: قَالَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:]

مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ يَظْلِمُ بَعْدِي فَاطِمَةَ ابْنَتِي وَيَغْضِبُهَا حَقَّهَا وَ
يَقْتُلُهَا.

[از مولای ما، امام صادق (ع): جَدَم رسول خدا (ص) فرمود:]
 ملعون است، ملعون؛ کسی که بعد از من به فاطمه دخترم
 ستم روا می‌دارد و حقش را غصب می‌کند و او را به قتل
 می‌رساند.

تذکری در پایان

همان‌طور که می‌دانید، سلسله صفویه از سال ۹۰۷ تا سال ۱۱۳۵
 هجری در ایران سلطنت کردند.
 جهت دفع هرگونه توهمی مبنی بر این که عقیده به «شهادت حضرت
 زهرا (ع)» پرداخته دوران صفویه است، به سال وفات مورخان و
 محدثانی که از آثار مکتوب آن‌ها بهره برده‌ایم، توجه فرمایید.

گفتار دوم

شهادت حضرت زهرا علیها السلام، واژه ماندگار

معنای لغوی وفات و عدم تعارض آن با مفهوم شهادت

اندک تعمقی در معنای لغوی واژه «وفات»^۱ و کاربرد قرآنی آن،^۲ ما را به این نکته مهم رهنمون می‌گرداند که: هیچ‌گونه تعارض و تضادی میان معنای کلمات «وفات» و «شهادت» برقرار نمی‌باشد.

زیرا معنای لغوی «وفات»، «هر نوع مرگی» را پوشش می‌دهد و در نتیجه، برای اشاره به «مرگ یک شهید» نیز می‌توان از کلمه «وفات» بهره بُرد. به عبارت دیگر، یکی از انواع مرگ، «شهادت» می‌باشد و «شهید شدن» یکی از اقسام و مصادیق «وفات» به شمار می‌آید که تحقق آن، از شرایط خاصی برخوردار می‌باشد. لذا به کاربرد واژه «وفات» برای اشاره به «درگذشت یک شهید» خالی از هرگونه اشکال بوده و هرگز وقوع «شهادت» را زیر سؤال نمی‌برد.

۱- ر.ک: لسان العرب، ج ۳، ص ۹۶۰، مکتبه لبنان.

وفات «حالت از دنیا رفتن» را گویند؛ لذا هر نوع مرگی را شامل می‌گردد.

۲- «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ جِئِن مَّوْتِهَا...» (زمر: ۴۲)

برای مثال: هرچند درباره به شهادت رسیدن امیرالمؤمنین (ع)، حضرت امام حسین (ع)، جناب جعفر طیار و زید بن حارثه هیچ شک و تردیدی وجود ندارد؛ در عین حال، برای اشاره به درگذشت ایشان، می‌توان از لغت «وفات» نیز استفاده نمود.

بدیهی است که چنین کاربردی، هرگز به معنای انکار به شهادت رسیدن «امیرالمؤمنین (ع)، حضرت امام حسین (ع)، جناب جعفر طیار و زید بن حارثه» نمی‌باشد؛ چرا که مفهوم لغت «وفات» هر نوع مرگی - از جمله شهادت - را در بر می‌گیرد.

مثال الف)

شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱)

در کتاب «من لایحضره الفقیه» (حدیث شماره ۵۲۷) نقل می‌کند:

[عَنْ الصَّادِقِ (ع): قَالَ:]

إِنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) حِينَ جَاءَتْهُ وَفَاةُ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ، كَانَ إِذَا دَخَلَ بَيْتَهُ كَثُرَ بُكَاءُهُ عَلَيْهِمَا جِدًّا...

[از امام صادق (ع) که فرمود:]

هنگامی که خبر درگذشت جعفر بن ابی طالب (طیار) و زید بن حارثه به رسول خدا (ص) رسید، هرگاه به منزل خود وارد می‌شد، گریه‌اش بر آن دو شدت می‌یافت...

مثال ب)

ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸)

در کتاب «مناقب آل ابی طالب» (جلد ۴، صفحه ۱۷۵، چاپ: مؤسسه انتشارات علامه، قم) درباره تاریخ تولد امام سجّاد علیه السلام نقل می‌کند:

قَبْلَ وَفَاةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِسِتَيْنَ ...

دو سال پیش از وفات امیرالمؤمنین علیه السلام ...

مثال ج)

طبرسی (متوفای قرن ۶)

در کتاب «احتجاج» (جلد ۲، صفحه ۲۷۳) برای اشاره به عملکرد محمد بن حنفیه در دوران پس از شهادت امام حسین علیه السلام می‌نویسد:

بَعْدَ وَفَاةِ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ...

بعد از وفات برادرش امام حسین علیه السلام ...

بررسی کاربرد واژه «وفات» در منابع متقدم و متأخر

الف) کاربرد واژه وفات در کتاب «مناقب» ابن شهر آشوب

مروری بر کتاب «مناقب آل ابی طالب»^۱ به صراحت نشانگر آن است که کلمه «وفات» در نوشتار ابن شهر آشوب، در تقابل و مخالفت با معنای «شهادت» به کار نرفته است.

دلایل عدم تعارض معانی کلمات «وفات» و «شهادت»
در کتاب «مناقب» ابن شهر آشوب

دلیل یکم)

در صفحه ۴۲ از جلد چهارم این کتاب، درباره امام مجتبی (ع) می‌خوانیم:

فَصَلَ فِي وَفَاتِهِ وَ زِيَارَتِهِ.

ابن شهر آشوب در حالی از لغت «وفات» در این فصل از کتابش استفاده می‌کند که در همان صفحه، درباره «جَعْدَةُ بِنْتُ اشْعَث» می‌نویسد:

فَقَتَلَتْهُ وَ سَمَّتُهُ.

او (امام حسن (ع)) را به قتل رساند و مسموم نمود.

دلیل دوم)

در صفحه ۱۷۵ از جلد چهارم کتاب وی درباره امام سجاد علیه السلام چنین آمده است:

تُوْفِيَ بِالْمَدِينَةِ...

در مدینه وفات نمود...

و در صفحه بعد، تصریح شده است:

سَمَّاهُ الْوَلِيدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ.

ولید بن عبدالملک به وی زهر داد.

دلیل سوم)

در صفحه ۳۲۶ از جلد چهارم این کتاب درباره امام کاظم علیه السلام می خوانیم:

فَضِّلُ فِي وَفَاتِهِ.

و در صفحه بعد، با این عبارت مواجه می شویم که:

فَدَعَا السِّنْدِيَّ فَأَمَرَهُ بِأَمْرِهِ فَأَمْتَلَّهُ وَ جَعَلَ سَمَاءً فِي طَعَامٍ
فَقَدَّمَهُ إِلَيْهِ.

و [هارون،] سندی [بن شاهک] را خواست و او را به قتل
مأمور کرد؛ او فرمان را اجرا کرد و زهری را در غذایی ریخت و
به وی داد.

ب) کاربرد واژه وفات در کتاب «روضة الواعظین»

سیری در کتاب «روضة الواعظین»^۱ به وضوح حاکی از آن است که به کارگیری لغت «وفات» در این کتاب، به معنای «انکار شهادت» نمی باشد.

دلایل عدم تعارض معانی کلمات «وفات» و «شهادت» در کتاب «روضة الواعظین»

(دلیل یکم)

ابن فثال نیشابوری (متوفای ۵۰۸) در صفحه ۱۶۷ از کتابش می نویسد:

مَجْلِسٌ فِي ذِكْرِ وَفَاةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه السلام).

کاربرد کلمه «وفات» برای اشاره به درگذشت امام مجتبی (علیه السلام) در این کتاب در حالی است که در صفحه ۱۶۷ از زبان امام حسن (علیه السلام) خطاب به امام حسین (علیه السلام) می خوانیم:

لَقَدْ سَقَيْتُ السَّمَّ.

بی تردید به من زهر خورانیده اند.

و این کلام، تصریح می کند که امام حسن (علیه السلام) به شهادت رسیده اند.

دلیل دوم)

در صفحه ۲۱۶ از کتاب «روضه الواعظین» می‌خوانیم:

[مَجْلِس] فِي ذِكْرِ وَفَاةِ مُوسَى الْكَاسِمِ عليه السلام.

اشاره به «وفات» امام کاظم علیه السلام در حالی است که ابن قتال در ذیل همین عنوان، در صفحه ۲۱۷ نقل می‌کند:

وَكَانَتْ خُضْرَةٌ وَسَطَ رَاحَتِهِ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ سَمٌّ.

و بخش سبز رنگی در وسط کف دست وی نمایان بود که نشان می‌داد به ایشان زهر خورانیده‌اند.

و این نقل، به صراحت از به شهادت رسیدن امام کاظم علیه السلام حکایت دارد.

دلیل سوم)

در صفحه ۲۲۹ از همین کتاب می‌خوانیم:

[مَجْلِس] فِي ذِكْرِ وَفَاةِ الرِّضَا عليه السلام.

جالب است که مؤلف در ذیل عنوان «وفات» حضرت رضا علیه السلام، در صفحه ۲۳۳ روایت می‌کند:

[عَنْ الرِّضَا عليه السلام: قَالَ:]

وَاللَّهِ مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ شَهِيدٌ.

فَقِيلَ لَهُ: فَمَنْ يَقْتُلُكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟

قَالَ: شَرُّ خَلْقٍ اللَّهِ فِي زَمَانِي يَقْتُلُنِي بِالسَّمِّ.

[از امام رضا (ع) که فرمود:]

به خدا سوگند! هیچ یک از ما نیست مگر آن که مقتول شهید است.

سپس به ایشان گفته شد: ای پسر رسول خدا (ص)! چه کسی شما را می‌کشد؟

فرمود: بدترین مخلوقات خدا در زمان من، مرا با زهر به قتل می‌رساند.

ج) کاربرد واژه وفات در کتاب «منتهی الآمال»

نگاهی به کتاب «منتهی الآمال»^۱ تألیف مرحوم حاج شیخ عباس قمی (متوفای ۱۳۵۹) به روشنی گویای آن است که مؤلف آن، «وفات» و «شهادت» را دارای دو معنای متضاد ندانسته است.

**دلایل عدم تعارض معانی کلمات «وفات» و «شهادت»
در کتاب «منتهی الآمال»**

دلیل یکم)

در صفحه ۹۲ از جلد دوم کتاب «منتهی الآمال» درباره حضرت زین العابدین (ع) می‌خوانیم:

بدانکه در وفات آن حضرت...

و در چند سطر بعد می‌خوانیم:

آن حضرت را بزهر شهید کردند.

دلیل دوم)

در صفحه ۲۲۶ از جلد دوم، درباره امام محمد باقر علیه السلام می خوانیم:

مؤلف گوید که در تاریخ وفات آن حضرت...

و در چند سطر بعد می خوانیم:

آن حضرت را ابراهیم بن ولید بن عبدالملک مروان بزهر

شهید کرده و...

دلیل سوم)

در صفحه ۲۸۹ از جلد دوم، درباره امام جعفر صادق علیه السلام

می خوانیم:

وفات کرد حضرت صادق علیه السلام در ماه شوال سنه یکصد و

چهل و هشت به سبب انگور زهرآلوده که منصور به آن

حضرت خورانیده بود و در وقت شهادت از سن مبارکش...

دلیل چهارم)

هرچند که محدث قمی در کتاب «منتهی الآمال»، عبارت «وفات

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام» را به کار برده است، ولی در کتاب دیگرش به

نام «بیت الأحزان»^۱ (صفحه ۳) در وصف آن بانو می نویسد:

الشَّهِيدَةُ الْمَظْلُومَةُ الْمَقْهُورَةُ...

د) کاربرد واژه وفات در کتاب «أعیان الشیعه»

سیری در جلدهای اول و دوم کتاب «أعیان الشیعه» بیانگر آن است که مرحوم سید محسن امین (متوفای ۱۳۷۱) تنها برای امام حسین (ع) از لغت «شهید» استفاده کرده است.^۱

وی برای امیرالمؤمنین (ع) از کلمه «قتل»^۲ و برای سایر ائمه (ع) از واژه «وفات» بهره برده است.^۳

ه) کاربرد واژه وفات در سایر منابع متقدم و متأخر

از میان منابع متعددی که به زعم القاکننده شبهه «وفات» این لغت را به معنای «مرگ طبیعی: عدم شهادت» به کار برده اند، تنها به معرفی یک نمونه اکتفا می نماییم:

کتابی را انتخاب کرده ایم که از لغت «وفات» حتی در نام گذاری آن نیز استفاده شده است:

کتاب «وفاة الصدیقه (ع)»^۴

تألیف: علامه سید عبدالرزاق مقرر (متوفای ۱۳۹۱).

۱- أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۸.

۲- أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۳۰.

۳- ر.ک: أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۸؛ ج ۱، ص ۶۵۹؛ ج ۲، ص ۱۱؛ ج ۲، ص ۳۰؛ ج ۲،

ص ۳۶؛ ج ۲، ص ۳۹؛ ج ۲، ص ۴۲.

۴- چاپ: انتشارات الشریف الرضی.

دلایل عدم تعارض معانی کلمات «وفات» و «شهادت»
در کتاب «وفاة الصديق عليه السلام»

دلیل یکم)

در صفحه ۱۱۳ ، ذیل عنوان «يَوْمُ الْوَفَاةِ» : «روز رحلت»
می خوانیم:

قَدْ قَضَتْ نَحْبَهَا شَهِيدَةً صَابِرَةً مَظْلُومَةً...

آن بانو در حالی که شهید، بردبار و ستمدیده بود؛ جان
باخت...

دلیل دوم)

در صفحه ۱۲۰ ، ذیل عنوان «تَارِيخُ الشَّهَادَةِ» : «تاریخ شهادت»
می خوانیم:

أُخْتُلِفَ فِي وِفَاةِ الصِّدِّيقِ عَلَى أَقْوَالٍ...

در [تعیین زمان] وفات حضرت صدیق علیه السلام اقوال مختلفی
هست...

بررسی لطمات جسمانی حضرت فاطمه زهرا (ع) در منابع متقدم و متأخر

الف) لطمات جسمانی حضرت زهرا (ع)

در کتاب «مناقب» ابن شهر آشوب

ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸)

در کتاب «مناقب آل ابی طالب»^۱ نقل می‌کند:

سند شماره ۱)

[عَنْ النَّبِيِّ ﷺ: قَالَ:]

أُبْكِي مِنْ ضَرْبَتِكَ عَلَى الْقَرْنِ وَلَطْمِ فَاطِمَةَ خَدَّهَا...^۲

[از پیامبر ﷺ که فرمود:]

از ضربت بر فرق تو (امیرالمؤمنین (ع) و سیلی بر گونه فاطمه گریه می‌کنم...

سند شماره ۲)

أَنْ مُحْسِنًا فَسَدَ مِنْ رَخْمٍ قُنْفُذِ الْعَدَوِيِّ.^۳

[نقل شده است:] محسن بر اثر هل دادن بسیار شدید قُنْفُذِ عَدَوِي از میان رفت.

۱ - چاپ: مکتبه العلمیه.

۲ - مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۰۹.

۳ - مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۵۸.

(ب) لطمات جسمانی حضرت زهرا علیها السلام

در کتاب «منتهی الآمال»

از آن جایی که مرحوم محدث قمی در کتاب «منتهی الآمال»
(صفحه ۲۶۹) می نویسد:

«فقیر گوید که من مصائبی که بر حضرت زهرا علیها السلام وارد
شده در کتاب مخصوصی ایراد کردم و نامیدم آنرا بیت
الأحزان فی مصائب سيدة النسوان.

هرکه طالبست بآنجا رجوع کند، این کتاب (منتهی الآمال)
محل آن نیست.»

مانیز در این نوشتار، به دو نمونه از نقل های مندرج در کتاب شریف
«بیت الأحزان» اشاره می نمایم.
محدث قمی (متوفای ۱۳۵۹)
در کتاب «بیت الأحزان» نقل می کند:

نمونه شماره ۱)

فَأَمَرَ عُمَرَ قُنْفُذًا ابْنَ عَمِّهِ أَنْ يَضْرِبَهَا بِسَوْطِهِ فَضَرَبَهَا قُنْفُذٌ
بِالسَّوْطِ عَلَى ظَهْرِهَا وَجَنَّبَهَا إِلَى أَنْ أَتَاهَا وَ أَثَّرَ فِي
جَسَمِهَا الشَّرِيفِ وَ كَانَ ذَلِكَ الضَّرْبُ أَقْوَى ضَرْرٍ فِي إِسْقَاطِ
جَنِبَيْهَا...^۱

عمر به قُنْفُذ - پسر عمویش - دستور داد که آن بانو را با
شلاقش بزند.

لذا قُنْفُذُ با تازیانه بر پشت و دو پهلوی آن بانو کوبید تا جایی که ایشان را بی رمق کرد و از پای درآورد و [این ضربه‌ها] بر جسم شریف ایشان تأثیر گذارد و آن ضرب و جرح، اصلی‌ترین آسیبی بود که باعث سقط جنین ایشان گردید...

نمونه شماره ۲)

وَ كَانَ سَبَبُ وَفَاتِهَا أَنَّ قُنْفُذاً مَوْلَى عُمَرَ نَكَزَهَا بِنَعْلِ السَّيْفِ بِأَمْرِهِ فَأَسْقَطَتْ مُحْسِناً وَ مَرَضَتْ مِنْ ذَلِكَ مَرَضاً شَدِيداً...^۱
و سبب وفات ایشان آن بود که قُنْفُذ - غلام عمر - به دستور او، نعل شمشیر (آهنی که در انتهای غلاف شمشیر است) را بر تن وی فرو کوفت و لذا محسن را سقط نمود و به همین دلیل سخت بیمار گردید...

ج) لطعات جسمانی حضرت زهرا (ع)

در کتاب «وفاة الصديقه (ع)»

سید عبدالرزاق مقررَم (متوفای ۱۳۹۱)

در کتاب «وفاة الصديقه (ع)» می‌نویسد:

نمونه شماره ۱)

... حِينَ أَقْبَلَ [الرَّجُلُ] يَلْطِمُ خَدَّهَا حَتَّى آخَمَرَتْ عَيْنُهَا وَ الْعَبْدُ يَضْرِبُهَا بِالسَّوْطِ عَلَى عَضْدَيْنِهَا.^۲

۱- بیت‌الاحزان، ص ۱۶۰.

۲- وفاة الصديقه (ع)، ص ۴۱.

... هنگامی که [آن مرد] به سیلی زدن بر گونه وی مبادرت ورزید - آن چنان که چشم ایشان سرخ شد؛ و غلام، با تازیانه بر بازوانش می‌کوبید.

نمونه شماره ۲)

و دَفَعَ الْبَابَ وَ كَانَتْ ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَلْفَهَا فَمَانَعَتْهُ مِنَ الدُّخُولِ فَرَكَلَ الْبَابَ بِرِجْلِهِ وَ أَلْصَقَهَا إِلَى الْجِدَارِ ثُمَّ لَطَمَهَا عَلَى خَدَّهَا مِنْ ظَاهِرِ الْخِمَارِ حَتَّى تَنَائَرَ قُرْطُهَا وَ ضَرَبَ كَفَّهَا بِالسَّوْطِ...^۱

و در را فشار داد در حالی که دختر رسول خدا ﷺ پشت آن بود. آن بانو مانع وارد شدن گردید؛ لذا آن مرد با لگد بر در کوبید و ایشان را به دیوار چسبانید.

سپس از روی خیمار (پارچه‌ای که با آن سر را می‌پوشانند) چنان بر گونه آن بانو سیلی نواخت که گوشواره‌اش پاره شد و بر دست وی نیز تازیانه کوبید...

(د) رنج‌های حضرت زهرا (ع)

در کتاب «روضه الواعظین»

ابن فتال نیشابوری (متوفای ۵۰۸)

در کتاب «روضه الواعظین» نقل می‌کند:

(سند شماره ۱)

[عَنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ (ع):]

أَوْصَتْ أَنْ لَا يَشْهَدَ أَحَدٌ جِنَازَتِي مِنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ ظَلَمُونِي
وَ أَخَذُوا حَقِّي فَإِنَّهُمْ أَعْدَائِي وَ أَعْدَاءُ رَسُولِ اللَّهِ...^۱

[حضرت زهرا (ع)] وصیت فرمود که احدی از آنان که به من
ظلم کردند و حق مرا غصب نمودند بر جنازه من حاضر
نشوند؛ چرا که آنان دشمنان من و دشمنان رسول خدا (ص) هستند...

(سند شماره ۲)

[عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع): قَالَ:]

إِنَّهَا كَانَتْ سَاحِطَةً عَلَى قَوْمٍ كَرِهَتْ حُضُورَهُمْ جِنَازَتَهَا...^۲

[از امیر المؤمنین (ع) که فرمود:]

آن بانو بر گروهی که از حضورشان بر سر جنازه‌اش نفرت
داشت، غضبناک بود...

۱- روضه الواعظین، ص ۱۵۱.

۲- روضه الواعظین، ص ۱۵۳.

هـ) رنج‌های حضرت زهرا (علیها السلام) در کتاب «أعیان الشیعه»

سید محسن امین (متوفای ۱۳۷۱)

در کتاب «أعیان الشیعه» نقل می‌کند:

[و رَوَى أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَامَ بَعْدَ دَفْنِهَا (علیها السلام) فَحَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) ثُمَّ قَالَ:]
وَسَتَّبَعْتُكَ أَبْنَتُكَ بِتَضَافُرٍ^۱ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا فَأَحْفِهَا
السُّؤَالَ وَاسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ فَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ مُتَعَلِّجٍ بِصَدْرِهَا
لَمْ تَجِدْ إِلَيَّ بَنَةً سَيِّلاً...^۲

[نقل شده است که امیر المؤمنین (علیه السلام) بعد از دفن آن بانو برخاست و رویش را به سوی قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نمود، سپس عرضه داشت:]

و به زودی دخترت، تو را از همیاری اُمّت برای ستم به او آگاه خواهد ساخت. با سؤال از او استقبال نما [و از او بپرس] و وضعیّت را از او جویا شو؛ چه بسا سوز دلی که سینه‌اش [از آن] برآشفته است و راهی برای افشای آن نمی‌یابد...^۳

۱- همیاری.

۲- أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۲۲.

۳- علامه جعفر مرتضی در کتاب «مأساة الزهراء (علیها السلام)» (جلد ۱، صفحه ۴۴) می‌نویسد:
وَهَذِهِ الْأُمُورُ هِيَ غَيْرُ فَدَكٍ وَالْإِزْثُ وَغَضَبُ الْخِلَافَةِ لِأَنَّ هَذِهِ الْأُمُورَ قَدْ أَعْلَنَتْهَا (علیها السلام) وَبَثَّنَهَا بِكُلِّ وَضُوحٍ وَاخْتَجَّتْ لَهَا وَانْقَتَ خُطْبًا جَلِيلَةً فِي بَيَانِهَا.

و این مسائل غیر از فدک و ارث و غضب خلافت است؛ چرا که این مسائل را آشکارا بیان نمود و با نهایت وضوح افشا فرمود و بر آن احتجاج کرد و خطبه‌های گران قدری در توضیح آن‌ها ایراد نمود.

یادآوری

میرحسبیب الله هاشمی خوئی (متوفای ۱۳۲۴) در کتاب «منهاج البراعه» (جلد ۱۳، صفحه ۱۴) فرمایش حضرت امیر (ع) را مطابق نقل کتاب «اصول کافی»^۱ (جلد ۱، صفحه ۳۸۲) بدین صورت نقل می‌کند:

«وَسَتَنْبِيْتُكَ أَبْنَتُكَ بِتَظَافُرِ أُمِّكَ عَلَى هَضْمِهَا».

وی سپس در شرح این کلام می‌نویسد:

فَبِإِنَّ التَّظَافُرَ بِمَادَّتِهِ الَّتِي هِيَ الظَّفَرُ وَهُوَ الْفَوْزُ عَلَى الْمَطْلُوبِ
يَدُلُّ عَلَى أَنَّ هَضْمَهَا كَانَ مَطْلُوباً لَهُمْ...

وَإِنْ كَانَ مَاخُوداً مِنْ «أَظْفَرَ الصَّقْرُ الطَائِرَ» مِنْ بَابِ افْتَعَلَ وَ
تَظَافَرَ أَيْ أَعْلَقَ عَلَيْهِ ظَفْرَهُ وَ أَخَذَهُ بِرَأْسِهِ فَيَدُلُّ عَلَى أَنَّهُمْ
عَلَّقُوا أَظْفَارَهُمْ عَلَى هَضْمِهَا قاصِدِينَ بِذَلِكَ قَتْلَهَا وَ
إِهْلَاكَهَا.

ثُمَّ إِنَّ الْمَعْنَى الْخَمْسَةَ الْمَذْكُورَةَ لِلْهَضْمِ كُلِّهَا مُنَاسِبَةٌ
لِلْمَقَامِ.^۲

۱ - چاپ: مکتبه الاسلامیه.

۲ - هَضْمُهُ هَضْماً مِنْ بَابِ ضَرَبَ دَفَعَهُ عَنْ مَوْضِعِهِ فَأَنْهَضَهُ، وَقِيلَ: هَضْمُهُ كَسْرُهُ وَ هَضْمُهُ حَقْنُهُ نَقْضُهُ هَكَذَا فِي الْمِضْبَاحِ، وَقَالَ فِي الْقَامُوسِ: هَضَمَ فَلَانًا ظَلَمَهُ وَ غَضِبَهُ كَاهْتَضَمَهُ وَ تَهَضَّمَهُ فَهُوَ هَضِيمٌ. (منهاج البراعه، ج ۱۳، ص ۳)

«هَضْمُهُ هَضْماً» مشابه ضَرَبَ خوانده می‌شود. [یعنی:] او را از جایگاهش راند و لذا او مورد ظلم واقع شد.

و تظافر با توجه به ریشه‌اش که «ظفر» است و به معنای دستیابی به مطلوب می‌باشد، بر این دلالت می‌کند که «ظلم به آن بانو» مطلوب آنان بوده است.

و اگر از «أظفر الصقر الطائر» (باز شکاری بر پرند چنگال انداخت) باشد که در باب «إفعل» و «تظافر» وارد شده است؛ یعنی بر آن چنگال و ناخن فرو کرد و از رأس، آن را گرفت. لذا دلالت می‌کند بر آن که آنان برای ظلم بر آن بانو چنگال انداختند که با این کار، قصد قتل و نابودی اش را داشتند. سپس همه معانی پنج گانه «هضم» که ذکر شد، مناسب با عبارت است.

و گفته شده است: «هَضَمَهُ» یعنی او را شکست و «هَضَمَهُ حَقَّةً» یعنی به او توهین کرد؛ این‌گونه در کتاب مصباح نقل شده است.

و در کتاب قاموس گفته است: «هَضَمَ فُلَانًا» یعنی به او ظلم کرد و حقش را غصب کرد؛ درست همانند «إِهْتَضَمَهُ» و «تَهَضَّمَهُ» و «فَهَضَّ هَضِيمٌ» (یعنی او مظلوم است).

(و) لططات جسمانی حضرت زهرا (ع) در سایر منابع متقدم و متأخر

استاد ارجمند، علامه جعفر مرتضی در کتاب «مأساة الزهراء (ع)» (جلد ۲، صفحات ۳۳۲-۳۳۶) به ۶۴ منبع روایی و تاریخی استناد می‌نمایند که در آن‌ها به لططات جسمانی حضرت زهرا (ع) تصریح شده است.

در این بخش تنها به ۱۴ مأخذ جدید (علاوه بر منابعی که تا کنون بدان‌ها استناد نموده‌ایم) اشاره می‌کنیم:

- «أمالی»، تألیف: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳)
صفحات ۹۹، ۱۰۱ و ۱۱۸.

- «إثبات الهداه»، تألیف: شیخ حرّ عاملی (متوفای ۱۱۰۴)
جلد ۱، صفحات ۲۸۰، ۲۸۱.

- «إرشاد القلوب»، تألیف: حسن بن محمد دیلمی (متوفای ۷۷۱)
صفحة ۲۹۵.

- «بشارة المصطفى»، تألیف: محمد بن علی طبری (متوفای ۵۵۳)
صفحات ۱۹۷، ۲۰۰.

- «الفضائل»، تألیف: ابن شاذان قمی (متوفای ۶۶۰)
صفحات ۸، ۱۱.

- «غایة المرام»، تألیف: سید هاشم بحرانی (متوفای ۱۱۰۷)
صفحة ۴۸.

- «تفسير العياشي»، تأليف: ابونصر عياشي (متوفای ۳۲۰)
جلد ۲، صفحات ۳۰۷، ۳۰۸.

- «البرهان»، تأليف: سيد هاشم بحراني (متوفای ۱۱۰۷)
جلد ۲، صفحه ۴۳۴.

- «الهداية الكبرى»، تأليف: خصيبي (متوفای ۳۳۴)
صفحات ۱۷۹، ۴۰۷، ۴۰۸ و ۴۱۷.

- «نوادير الأخبار»، تأليف: فيض كاشاني (متوفای ۱۰۹۱)
صفحة ۱۸۳.

- «علم اليقين»، تأليف: فيض كاشاني (متوفای ۱۰۹۱)
صفحات ۶۸۶، ۶۸۸.

- «المنتخب»، تأليف: فخرالدين طريحي (متوفای ۱۰۸۵)
صفحات ۱۳۶، ۱۳۷ و ۲۹۳.

- «كامل بهائي»، تأليف: عماد الدين طبري (متوفای قرن ۷)
جلد ۱، صفحات ۳۰۶، ۳۱۲ و ۳۱۳.

- «النقض»، تأليف: عبدالجليل قزويني (متوفای ۸۲۱)
صفحات ۲۹۸، ۳۰۲.

باکاروانِ حوین

سوکنامہ شہادت حضرت زہرا علیہا السلام
درمیراث مکتوب نیشابور

بہ اہتمام: سید جعفر خلیلی

بازنویسی: علی لباف

پیش‌گفتار

هر چند گردبادهای زمانه، بر حقایقی تابناک از تاریخ اسلام، غباری از فراموشی نشانده است و دستان تحریف‌گر، گوهرهای گران بهایی را از آن ربوده است؛ اما خورشید حقیقت هیچ‌گاه پنهان نمی‌ماند و مشعل هدایت، حتی برای لحظه‌ای به سردی نمی‌گراید.

آری! گاه‌گاهی ستاره‌ای درخشان در آسمان شب‌های تار، طلوع می‌کند و راه حق و باطل را برای همگان هویدا می‌سازد.

به راستی باید گفت که کتاب «فَرَايِدُ السِّمْطَيْنِ» تألیف جوینی شافعی (متوفای ۷۲۲) یکی از همان ستاره‌های فروزان هدایت را در خود نهفته دارد.

ستاره‌ای که با درخشش خود، سرخی شهادتِ جانسوز حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را به روشنی ترسیم می‌نماید و هر پژوهشگر حقیقت‌جویی را به سر منزل مقصود می‌رساند.

گفتار یکم

همسفر با جوینی

جوینی شافعی

«أبو إسحاق، إبراهيم بن محمد بن المؤيد بن حموية الجويني الشافعي» در سال ۶۴۴ هجری قمری در جویین نیشابور چشم به جهان گشود.

او که در خاندان علم و تصوف به دنیا آمده بود، مقدمات ادب را نزد پدرش آموخت و مدارج تحصیلی را یکی پس از دیگری در خراسان طی نمود. سپس در پی ارتقای سطح علمی خود، به شهرهای بغداد، شام، حجاز، تبریز، آمل، طبرستان، قدس، کربلا و قزوین سفر کرد و پس از اتمام این مسیر طولانی، با کوله‌باری از اندوخته‌ها، بار دیگر به زادگاهش بازگشت.

جوینی پس از بازگشت از این سفر، کرسی تدریس و زعامت مذهبی اهل سنت خراسان را به خود اختصاص داد و نام خود را به عنوان یکی از سرشناس‌ترین شخصیت‌های سنی آن دیار، جاودانه ساخت.

تاریخ نگاران، وفات جوینی را در سال ۷۲۲ و یا به نقلی در سال ۷۳۰ هجری قمری نوشته‌اند.

جوینی و غازان خان

یکی از پرشورترین حوادث زندگانی جوینی، اسلام آوردن «سلطان غازان خان مغول» به دست اوست. در جلالت قدر، عظمت جایگاه علمی و آوازه شخصیت مذهبی جوینی در میان اهل سنت، همین بس که سلطان مغول با پوشیدن جامه پدر جوینی و به دست جوینی، به دین اسلام پیوست. همچنین با مسلمان شدن سلطان مغول، قریب به ده هزار نفر از سران لشکری و کشوری او نیز اسلام آوردند. غازان خان - که پس از مسلمان شدن نام خود را «محمود» نهاد - طی مراسم با شکوهی این افتخار فراموش نشدنی را به نام جوینی به ثبت رساند.

میراث جوینی

شاگردان بسیاری از خرمن اندوخته‌های جوینی خوشه برچیده‌اند که در میان آن‌ها می‌توان به «حافظ شمس الدین ذهبی» محدث بزرگ و رجالی متعصب اهل سنت اشاره کرد. خاطر نشان می‌گردد که ذهبی (متوفای ۷۴۸) آئین حنبلی داشته و از دوستان نزدیک «ابن تیمیّه حنبلی» (متوفای ۷۲۸) محسوب می‌گردد.^۱ همچنین، آثار و اندیشه‌های ذهبی، سخت مورد توجه و اعتماد ویژه پیروان فرقه وهابیت قرار دارد.

۱ - نامه دوستانه و در عین حال، عتاب‌آمیز وی به «ابن تیمیّه» شایسته توجه است.

(ر.ک: تکملة السیف الصقیل، ص ۱۹۰)

درباره آثار مکتوب جوینی باید گفت:
تنها یکی از کتاب‌های او به نام «فرائد السمطين» به دست ما رسیده
است.

در توصیف این اثر نوشته‌اند:

مِنْ أَجْمَلِ الْكُتُبِ وَأَشْهَرِ الْمُصَنَّفَاتِ فِي نَقْلِ الْفَضَائِلِ وَ
الْمَنَاقِبِ وَ مِنْ نَوَادِرِهَا، جَمَعَ الطَّرِيقَ وَ ضَبَطَهَا بِأَسْلُوبٍ
مُنْحَصِرَةٍ بَيْنَ مَشَايِخِهِ مِنَ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ مَعَ اعْتِنَاءٍ شَدِيدٍ
بِحِفْظِ الْمَرَاتِبِ وَالشُّؤُونِ وَ الدِّقَّةِ فِي ضَبْطِ الْمُتُونِ.^۱

گفتار دوم

نکوداشت جوینی

جوینی در نگاه ذهبی

شمس الدین محمد ذهبی که از عظمت و اعتبار ویژه‌ای در میان اهل سنت برخوردار می‌باشد؛^۱ در کتاب مشهور خود به نام «تذکرۃ الحفاظ»^۲ می‌نویسد:

سَمِعْتُ مِنَ الْإِمَامِ، الْمُحَدِّثِ الْأَوْحَدِ الْكَامِلِ، فَخْرِ الْإِسْلَامِ
صَدْرِ الدِّينِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْمُؤَيَّدِ بْنِ حَمْوِيَّةِ
الْخُرَاسَانِيِّ الْجَوِينِيِّ، شَيْخِ الصُّوفِيَّةِ، قَدِمَ عَلَيْنَا وَرَوَى لَنَا عَنْ

۱ - جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱) درباره ذهبی می‌نویسد:

«الذهبى، الإمامُ الحافظُ، محدِّثُ العصرِ و خاتمةُ الحفاظِ، موزعُ الإسلامِ، فردُ الدهرِ
و القائمُ بأعباءِ هذِهِ الصَّنَاعَةِ...»

(طبقات الحفاظ، ص ۵۲۱، شماره ۱۱۴۴)

۲ - حفاظ جمع حافظ است و در اصطلاح محدثین اهل سنت، حافظ به یکی از افراد زیر گفته

می‌شود:

الف) کسانی که صد هزار حدیث را با سند در حفظ داشته باشند.

ب) کسانی که با وجود آن‌ها، سنت رسول خدا ﷺ حفظ شود.

رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِ الْمُؤَيَّدِ الطُّوسِيِّ وَ كَانَ شَدِيدَ الْإِعْتِنَاءِ
بِالرِّوَايَةِ وَ تَحْصِيلِ الْأَجْزَاءِ^۱.

ذهبی در کتاب دیگرش به نام «المعجم المختص» درباره جوینی می نویسد:

إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُؤَيَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ
أَبْنِ حَمَوِيَّةٍ، الْإِمَامُ الْكَبِيرُ، الْمُحَدِّثُ، شَيْخُ الْمَشَايِخِ،
صَدْرُ الدِّينِ، أَبُو الْمَجَامِعِ، الْخُرَاسَانِيُّ الْجَوْنِيُّ الصُّوفِيُّ،
وُلِدَ سَنَةَ ۶۴۴ وَ سَمِعَ بِخُرَاسَانَ وَ بَغْدَادٍ وَ الشَّامِ وَ الْحِجَازِ
وَ كَانَ ذَا إِعْتِنَاءٍ بِهَذَا الشَّانِ وَ عَلَى يَدِهِ أَسْلَمَ الْمَلِكُ غَازَانَ^۲.

تمجیدهای ذهبی از جوینی

تعبیرات رسا و گویای ذهبی درباره عظمت علمی و شخصیت برجسته جوینی در میان محدثین اهل سنت، در کنار توجه علمای اهل سنت، به ویژه پیروان «ابن تیمیّه حنبلی» به دیدگاه های ذهبی در «شناخت حدیث» و نیز «جرح و تعدیل محدثین»، از جلالت مقام و بلندی مرتبه جوینی در ثبت و ضبط احادیث نبوی حکایت دارد.

با نگاهی دوباره به تصریحات شفاف ذهبی، می توان به توصیفات متعددی درباره شخصیت جوینی دست یافت؛ توصیفات که جایگاه

۱ - این توصیف درباره محدثی به کار می رود که سعی دارد تا احادیث مندرج در آثار خود را با «کمترین واسطه» از رسول خدا (ص) نقل کند.

۲ - تذکرة الحفاظ، ج ۴، ص ۱۵۰۵ - ۱۵۰۶، شماره ۲۴.

۳ - المعجم المختص، ص ۶۵، شماره ۷۳.

ویژه‌ای را برای جوینی در میان حدیث‌نگاران اهل سنت ترسیم می‌نماید. ذهبی در نوشته‌هایش دربارهٔ جوینی، وی را به این اوصاف می‌ستاید:

- ۱- فخرُ الإسلام
- ۲- صدرُ الدین
- ۳- الإمامُ الكبير
- ۴- شیخُ المشایخ
- ۵- أبوالمجامع
- ۶- المحدثُ
- ۷- المحدثُ الأوحِدُ الأكمل
- ۸- كَانَ شَدِيدَ الْإِعْتِنَاءِ بِالرِّوَايَةِ وَ تَحْصِيلِ الْأَجْزَاءِ
- ۹- كَانَ ذَا أَعْتِنَاءٍ بِهَذَا الشَّأْنِ

جمع‌بندی

همان‌طور که ملاحظه فرمودید، تعبیرات صریح و گویای ذهبی، همگی از تجلیل و تمجید ذهبی از مقام شامخ جوینی حکایت دارد. همچنین در تصریحات ذهبی، هیچ ردّپایی از تضعیف مقام علمی جوینی در ثبت و ضبط احادیث نبوی مشاهده نمی‌شود. در مجموع باید گفت: جوینی در نگاه بزرگان اهل سنت، از رتبهٔ بسیار والایی در نقل و ضبط احادیث نبوی برخوردار می‌باشد. در نتیجه: روایات منقول از وی بایستی مورد قبول و پذیرش جامعهٔ اهل سنت قرار بگیرد.

گفتار سوم

حقیقت گم‌شده

جوینی و رنج‌های حضرت فاطمه (علیها السلام)

جوینی در کتاب خود به نام «فرائد السمطین» که حاوی فضائل و مناقب اهل بیت (علیهم السلام) می‌باشد؛ به نقل روایت شریفی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرداخته است که حاوی نکات بسیار مهمی در ترسیم رنج‌های حضرت فاطمه (علیها السلام) می‌باشد.

به‌ویژه آن‌که در این حدیث شریف، «به شهادت رسیدن حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام)» مورد تأکید قرار گرفته و در وصف مظلومیت ایشان، از واژه «مقتوله» استفاده شده است.

آری! این حقیقت انکارناپذیر که از زبان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و با قلم یکی از معتبرترین چهره‌های مذهبی اهل سنت به ثبت رسیده است؛ همان ستاره فروزانی است که می‌تواند راه حق و باطل را پیش روی هر پژوهشگر منصفی بگشاید و افق‌های تازه‌ای از واقعیت را برای هر خواننده حق‌جویی ترسیم نماید.

متن و ترجمه حدیث شریف نبوی به قلم جوینی شافعی
چنین است:^۱

فضائل الزهراء (علیها السلام)

وَأَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ فَإِنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ
الْأُولَىٰ وَالْآخِرِينَ وَهِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَهِيَ نُورُ
عَيْنِي وَهِيَ ثَمَرَةُ قُودِي وَهِيَ رُوحِي الَّتِي بَيْنَ
جَنَبَيَّ وَهِيَ الْخَوْرَاءُ الْإِنْسِيَّةُ.

مَتَى قَامَتْ فِي مِحْرَابِهَا بَيْنَ يَدَي رَبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ
زَهَرَ نُورُهَا لِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ كَمَا يَزْهَرُ نُورُ الْكَوَاكِبِ
لِلْأَهْلِ الْأَرْضِ وَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِمَلَائِكَتِهِ:

يَا مَلَائِكَتِي، أَنْظَرُوا إِلَيَّ أَمْتِي فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ إِمَائِي

۱- در این نوشتار تنها به ذکر فرزانهایی از این روایت پرداخته‌ایم که در ارتباط با مصائب
صدیقه طاهره (علیها السلام) می‌باشد.

قَائِمَةٌ بَيْنَ يَدَيَّ تَرْتَعِدُ (تَزْعَدُ) فَرَايَصُهَا مِنْ خِيفَتِي
وَ قَدْ أَقْبَلْتُ بِقَلْبِهَا عَلَى عِبَادَتِي.

أُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ آمَنْتُ شِيعَتَهَا مِنَ النَّارِ.

و اما دخترم فاطمه، پس همانا او سرور زنان همه جهانیان
– از گذشتگان تا آیندگان – است و او پاره‌ای از من و نور
چشم من و میوه دل من است.

او روح من است که در میان دو پهلوی من جای دارد.

او حوریه‌ای در قالب بشر است.

هر وقت در محراب عبادتش در مقابل پروردگارش می‌ایستد؛
نورش برای فرشتگان آسمان درخشش دارد، همانند نور
ستارگان آسمان که برای مردم زمین می‌درخشد.

در این هنگام، خدای عزوجل به فرشتگانش می‌فرماید:

ای فرشتگان من! نگاه کنید به بنده من فاطمه که سرور همه
بندگان من از جنس زنان می‌باشد.

به او نگاه کنید که چگونه مابین پهلوی و شانه‌هایش از خوف
عظمت من می‌لرزد و با قلبش به عبادت من روی آورده
است.

شما ملائکه را شاهد می‌گیرم که شیعیان او را از آتش دوزخ
در امان داشتم.

محنة فاطمة عليها السلام

وَإِنِّي لَمَّا رَأَيْتُهَا ذَكَرْتُ مَا يُصْنَعُ بِهَا بَعْدِي كَأَنِّي بِهَا
وَقَدْ دَخَلَ الذُّلُ بَيْتَهَا وَانْتَهَكَتْ حُرْمَتُهَا وَغُصِبَتْ
حَقُّهَا وَ مُنِعَتْ إِزْتُهَا وَ كُسِرَ جَنْبُهَا (وَ كُسِرَتْ
جَنْبُتُهَا) وَ أَسْقَطَتْ جَنِينَهَا وَ هِيَ تُنَادِي:

يَا مُحَمَّدَاهُ! فَلَا تُجَابُ، وَ تَسْتَعِيْثُ فَلَا تُغَاثُ.

فَلَا تَزَالُ بَعْدِي مَحْزُونَةٌ مَكْرُوبَةٌ بَاكِیَّةٌ تَتَذَكَّرُ
(فَتَذَكَّرُ) انْقِطَاعَ الْوَحْيِ عَنْ (مِنْ) بَيْتِهَا مَرَّةً وَ
تَتَذَكَّرُ فِرَاقِيْ أُخْرَى وَ تَسْتَوْجِشُ إِذَا جَنَّهَا اللَّيْلُ
لِفَقْدِ صَوْتِي الَّذِي (الَّتِي) كَانَتْ تَسْتَمِعُ إِلَيْهِ إِذَا
تَهَجَّدَتْ بِالْقُرْآنِ.

ثُمَّ تَرَى نَفْسَهَا ذَلِيلَةً بَعْدَ أَنْ كَانَتْ فِي أَيَّامِ أَبِيهَا
عَزِيزَةً.

فَعِنْدَ ذَلِكَ يُؤْنِسُهَا اللَّهُ تَعَالَى [ذِكْرُهُ بِالْمَلَايِكَةِ]
فَنَادَتْهَا (فَيُنَادِيهَا) بِمَا نَادَى (نَادَتْ) بِهِ مَرْيَمَ بِنْتُ
عِمْرَانَ فَتَقُولُ:

يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ أَضْطَفِيكَ وَ طَهَّرَكَ وَ أَضْطَفِيكَ
عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ.

يَا فَاطِمَةُ أَقْنَتِي لِرَبِّكَ وَ أَسْجِدِي وَ أَرْكَعِي مَعَ
الرَّاكِعِينَ.

ثُمَّ يَبْتَدِي بِهَا الْوَجَعَ فَتَمْرُضُ فَيَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ
إِلَيْهَا مَرْيَمَ بِنْتُ عِمْرَانَ تُمَرِّضُهَا وَ تُؤْنِسُهَا فِي
عِلَّتِهَا.

فَتَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ: يَا رَبِّ إِنِّي قَدْ سَمِمتُ الْحَيَاةَ وَ
تَبَرَّمْتُ بِأَهْلِ الدُّنْيَا فَالْحَقْنِي بِأَبِي؛ فَيُلْحِقُهَا اللَّهُ
عَزَّوَجَلَّ بِي فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي.

هرگاه که او را می بینم، به یاد می آورم که بعد از من با او چه
رفتاری می شود و همانند این است که من با او هستم و
می نگرم که اهانت، وارد خانه اش شده و حرمتش هتک
گردیده و حقش غصب شده و ارثش گرفته شده است.
پهلویش شکسته و جنینش سقط شده است.

این در حالی است که مرا به اندوه می خواند.

ولی جواب داده نمی شود و کمک می خواهد و کسی او را
یاری نمی دهد.

پس همواره بعد از من غصه دار، داغدار و گریان است.
گاهی به یاد می آورد که وحی از خانه او قطع شده و گاهی
دوری مرا از خاطر می گذراند.

وقتی ظلمت شب همه جا را فرا می گیرد، از این که مانند
همیشه، صدای مرا - که در نماز شب قرآن می خواندم -
نمی شنود، احساس غربت و تنهایی می کند.

سپس می بیند که حرمتش شکسته شده در حالی که در
زمان حیات پدرش عزیز و مورد احترام بوده است.

در این هنگام است که خداوند متعال، او را با ملائکه مأنوس
می گرداند و ملائکه او را ندا می دهند، همان گونه که مریم را
ندا دادند.

پس می گویند: ای فاطمه! همانا خداوند تو را برگزید و پاک و
نیکو گردانید و تو را بر همه زنان جهان برتری داد.

ای فاطمه! پروردگارت را همواره عبادت کن و برای او سجده
به جای آور و با رکوع کنندگان رکوع نما.

سپس دردهای او شروع می گردد و مریض می شود.
پس خداوند، مریم را به سوی او می فرستد تا از او پرستاری
کند و در بیماری اش، با او انس گیرد.

در این هنگام است که فاطمه (ع) دست به دعا برمی دارد:
پروردگارا! از زندگی خسته شدم و از اهل دنیا ملول گشتم؛
مرا به پدرم ملحق فرما!

پس خداوند متعال، فاطمه را به من ملحق می نماید و او
اولین فرد از اهل بیت من است که بر من وارد می شود.

شهادتُها ﷺ

فَتَقَدَّمَ عَلَىٰ مَحْزُونَةٍ مَّكْرُوبَةٍ مَّغْمُومَةٍ مَّغْصُوبَةٍ
مَقْتُولَةٍ.

فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ:

اللَّهُمَّ أَلْعَن مَن ظَلَمَهَا وَ عَاقِبَ مَن غَضَبَهَا وَ ذَلَّلَ
مَن أَذَلَّهَا وَ خَلَّدَ فِي نَارِكَ مَن ضَرَبَ جَنْبَهَا
(جَنْبِیْنَهَا) حَتَّى أَلْقَتْ وَلَدَهَا.

فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ ذَلِكَ آمِينَ.^۱

سپس بر من وارد می‌شود در حالی که غصه‌دار و داغدار
و ناراحت است.

حقّ او را به ظلم گرفته‌اند و او را به قتل رسانده‌اند.
در آن هنگام می‌گویم:

خداوندا! لعنت کن کسی را که به فاطمه ظلم کرده است و
عذاب کن کسی را که حقّ او را غصب کرده است و خوار کن
کسی را که به او اهانت کرده و حرمتش را هتک کرده است و
در عذاب دوزخت جاودان کن کسی را که به پهلوی او زده و
فرزندش را سقط کرده است.

پس در این هنگام، فرشتگان آمین می‌گویند.

۱ - فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۴ - ۳۵ (بیروت، طبع محمودی).

خاتمه

با توجه به این که این حدیث شریف در منابع معتبر امامیه نیز به ثبت رسیده و مورد قبول و تأیید محدثین نامدار شیعه همچون ابن بابویه قمی ملقب به شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱) می باشد؛^۱ بسیار به جا، نیکو و شایسته است که مفاد این حدیث شریف «به عنوان محوری جهت برقراری وحدت میان شیعه و سنی» اتخاذ گردد و از این پس، در خصوص کیفیت رحلت حضرت زهرا (ع) به این حدیث «مشترک میان منابع معتبر هر دو مذهب» استناد شود و از درگذشت جانسوز ایشان، با عنوان «شهادت» یاد گردد.

به هر حال، جای بسی تأثر و تأسف است که با وجود چنین نصوص معتبری، در برخی کتاب ها که - اخیراً - میان مسافرانِ عمره مفرده توزیع گردیده است، می خوانیم:

«اخیراً افسانه شهادت حضرت فاطمه را بافته اند و پر و بال می دهند، واقعاً خنده آور است، و بعید نیست که عده ای مؤمن و مخلص به اهل بیت (ع) این چرندیات را باور کنند، راستی هم حق دارند. وقتی کسی مطالعه ندارد و به منابع دسترسی ندارد، با علماء و روشنفکران طرف مقابل یا حداقل بی طرف، آشنایی و رابطه ندارد، از کجا بداند که این داستانها و افسانهها مثنی دروغ است؟!»^۲

۱ - آمالی صدوق، مجلس بیست و چهارم.

۲ - وحدت و شفقت صحابه و اهل بیت (تألیف: شیخ صالح درویش، ترجمه عبدالله حیدری)، ص ۱۰۸، الهيئة الخيرية للعناية بالزوار المدينة المنورة (بهار ۸۲).
نام اصلی کتاب مذکور چنین است: رحماء بینهم، التراحم بین آل بیت النبی و بین بقية الصحابه (تألیف: صالح بن عبدالله الدرویش، القاضي بالمحكمة الكبرى بالقطیف).

حقایق پنهان

تألیف کوتاه و تحریف اسناد فاطمیہ

به اهتمام: علی لباف

با همکاری: عدنان دشان

پیش‌گفتار

پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ، دو جریان به روشنی شکل گرفت:
۱- اسلام واقعی و مورد رضایت خداوند (= تشیع)، به امامت
امیرمؤمنان علی علیه السلام.

۲- اسلام ظاهری، برای تثبیت قدرت و حفظ مقام اجتماعی، به
امامت ائمه گمراهی (= اسلام خلفا).

اولین مدافع اسلام واقعی و راستین، حضرت صدیقه کبریٰ فاطمه
زهرا علیها السلام بود که در مقام دفاع از حریم امامت امیرمؤمنان علی علیه السلام

ندا سرداد: ﴿فَقَاتِلُوا أئِمَّةَ الْكُفْرِ﴾^۱ (توبه / ۱۲)

پس با امامان کفر [و بی‌ایمانی] بجنگید.

۱- این آیه کریمه، فرازی از خطبه مشهور به «فدکیه» می‌باشد که آن باتوی بهشتی علیه السلام در
اعتراض به وقایع و رخدادهای پس از رحلت رسول خدا ﷺ، در مسجد نبوی ایراد فرمودند.
این قسمت از خطبه را عالم بزرگوار شیعی ابوالحسن اربلی (متوفای ۶۹۲) به نقل از کتاب
«السقیفة و فدک»، تألیف مؤرخ سنی ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری (متوفای ۳۲۳) آورده است.
(ر.ک: متن کامل خطبه: کشف الغمّه، ج ۱، ص ۴۹۲-۴۹۷)

خلیفهٔ اوّل، برای خاموش کردن این فریاد، دستور هجوم به خانهٔ دختر رسول خدا (ص) (= بیت فاطمه (ع)) را صادر کرد و خطاب به مهاجمان، فرمان حمله داد.

قال: أَتَيْتَنِي بِهِ بِأَعْنَفِ الْعُنْفِ.^۱

إِنْ أَبَوْا فَقَاتِلْهُمْ.^۲

گفت: او (علی بن ابی طالب (ع)) را به شدیدترین نحو ممکن [و به هر صورت، به جهت اخذ بیعت] به نزد من بیاور. اگر [برای بیعت کردن از خانه خارج نشدند و] امتناع کردند، پس با آنان به نبرد بپرداز.

تاریخ، نحوهٔ اجرای این دستور را چنین بازگو می‌کند:

فَدَعَا بِالْحَطَبِ وَ قَالَ: وَ الَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ لَتَخْرُجَنَّ أَوْ لَأُخْرِقَنَّهَا عَلَى مَنْ فِيهَا.

فَقِيلَ لَهُ: يَا أَبَا حَفْصٍ! إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ!

قال: وَ إِنَّ.^۳

۱ - أنساب الأشراف، احمد بن يحيى بن لاذرى (متوفى ۲۸۹)، ج ۱، ص ۵۸۷ و ج ۲، ص ۲۶۹ (چاپ دارالفکر، بيروت).

۲ - العقد الفريد، ابن عبد ربّه اندلسى (متوفى ۳۲۸)، ج ۴، ص ۲۴۲ (چاپ دارالكتاب العربى) و ج ۴، ص ۲۵۹ (چاپ مكتبة النهضة المصرىة)؛ تاريخ أبى الفداء، ابوالفداء (متوفى ۷۳۲)، ج ۱، ص ۱۵۶؛ أعلام النساء، عمر رضا كحاله (متوفى ۱۹۸۴ م)، ج ۴، ص ۱۱۵ - ۱۱۶.

۳ - الإمامة و السياسة، ابن قتيّبه دینوری (متوفى ۲۷۶)، ص ۱۸؛ الفتوح، ابن اعثم كوفى (متوفى ۳۱۴)، ج ۱، ص ۱۳ - ۱۴؛ السقيفة و فدك، ابوبكر جوهرى (متوفى ۲۲۳) و به نقل از او: شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد (متوفى ۶۵۶)، ج ۶، ص ۱۱ - ۱۲؛ روضة الصفا، ميرخواند (متوفى قرن ۹)، ج ۲، ص ۵۹۵ - ۵۹۷.

پس [رهبر مهاجمان] هیزم طلب کرد و گفت: به خدایی که جان عمر در دست اوست، یا قطعاً خارج می‌شوی، یا این‌که حتماً آن [خانه] را بر سر هرکه در آن است، به آتش می‌کشم. پس به او گفتند: ای اباحفص! در این خانه، فاطمه است! پاسخ گفت: حتی اگر او باشد.

سرانجام، شهادت آن بانوی مظلومه علیها السلام، سرکردگان این اسلام‌ظاهری را شادمان کرد؛ چرا که می‌دیدند رهبر اسلام واقعی - امیرمؤمنان علی علیه السلام - بی یار و یاور مانده است.

مَاتَتْ فَاطِمَةُ، فَجَاءَ نِسَاءَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كُلُّهُنَّ إِلَى بَنِي هَاشِمٍ فِي الْعِزَاءِ إِلَّا عَائِشَةَ، فَإِنَّهَا لَمْ تَأْتِ وَ أَظْهَرَتْ مَرَضاً وَ نُقِلَ إِلَى عَلِيٍّ علیه السلام عَنْهَا كَلَامٌ يَدُلُّ عَلَى السُّرُورِ.^۱

فاطمه علیها السلام [از دنیا رفت، پس تمامی زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله برای عزاداری به بنی هاشم ملحق شدند جز عایشه؛ پس او نیامد و بیماری را بهانه کرد.

و به [امیرمؤمنان] علی علیه السلام از عایشه خبری رسید که دلالت بر شادی او [از شهادت حضرت زهرا علیها السلام] داشت.

با گذر ایام و ورق خوردن صفحات تاریخ، پیروان ائمه کفر و گمراهی (= پیروان مکتب خلفا)، به جای «شمشیرها» و «آتشی» که خانه یادگار نبوت صلی الله علیه و آله را احاطه کرده بود، «قلم» و «مرکب» را نشانندند

۱- کنیه خلیفه دوم.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید (متوفای ۶۵۶)، ج ۹، ص ۱۹۸.

و این، آغاز فصل تازه‌ای در غربت آن یادگار پیامبر (ع) و سلاله پاک او (ع) شد و اینک، طوفان‌هایی از جعل و تحریف و تندبادهایی از تهمت و افترا، خاندان نبوت را هدف گرفته است. این نوشتار، در تلاش است نمونه‌هایی از ترفند «قلم نااهلان» را معرفی کند تا گوشه‌ای از ابعاد مظلومیت صدیقه طاهره (ع) نمایان گردد.

گفتار یکم

حذف و سانسور حقایق

گروهی نا آشنا با فرهنگ امامت، با پیروی از امیال نفسانی خویش، در صدد برآمده اند که هر آنچه را مخالف خود می یابند، حذف کنند و با سرپوش نهادن بر حقایق، باطل را زینت بخشند و آن را بر جای حق نشانند. عملی که جز گمراهی هیچ نتیجه ای به همراه نخواهد داشت. ترفند شیطانی «حذف و کتمان» حتی به کتاب های آسمانی «تورات و انجیل» نیز راه یافته است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ... أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾ (بقره / ۱۵۹)

همانا آن گروه [از اهل کتاب] که آیات و دلایل روشن و وسیله هدایتی را که فرستادیم، کتمان می کنند [و پنهان و مخفی می دارند]... خداوند آن ها را لعن می کند و لعنت کنندگان [از جن و انس و ملک نیز] آنان را لعن می کنند.

● نمونه (۱) تحریف در کتاب مروج الذهب

ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۶) در کتاب معروف خویش به نام «شرح نهج البلاغه» به نقل از کتاب «مروج الذهب» تألیف مسعودی (متوفای ۳۴۶) چنین می نویسد:^۱

قَالَ الْمَسْعُودِيُّ: وَكَانَ عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ يُعَذِّرُ أَخَاهُ عَبْدَ اللَّهِ فِي حَضْرَةِ بَنِي هَاشِمٍ فِي الشَّعْبِ وَجَمْعِهِ الْحَطَبَ لِيُحْرِقَهُمْ وَ يَقُولُ: إِنَّمَا أَرَادَ بِذَلِكَ أَلَّا تَنْتَشِرَ الْكَلِمَةُ وَ لَا يَخْتَلِفَ الْمُسْلِمُونَ وَ أَنْ يَدْخُلُوا فِي الطَّاعَةِ فَتَكُونَ الْكَلِمَةُ وَاحِدَةً، كَمَا فَعَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بِنَبِيِّ هَاشِمٍ لَمَّا تَأَخَّرُوا عَنْ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ، فَإِنَّهُ أَخْضَرَ الْحَطَبَ لِيُحْرِقَ عَلَيْهِمُ الدَّارَ.^۲

مسعودی می گوید: عروة بن زبیر برادرش عبدالله [بن زبیر بن عوام] را در محاصره بنی هاشم در دره ای [در مکه] و جمع آوری کردن او هیزم را برای آتش زدن آنان [در وقایع مربوط به سال های دهه ششم و هفتم هجری که آل زبیر به دنبال کسب حکومت بودند] معذور می دانست و می گفت:

او این کار را برای آن کرد که تفرقه و پراکندگی ایجاد نشود و مسلمانان با هم اختلاف نکنند و آنان (بنی هاشم) نیز به اطاعت او در آیند و در نتیجه با هم متحد شوند؛ همان طور که عمر بن خطاب این کار را با بنی هاشم کرد، وقتی آنان

۱- ر.ک: پیوست یکم.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید (متوفای ۶۵۶)، ج ۲۰، ص ۱۴۷ (چاپ اسماعیلیان،

به تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم).

(امیرمؤمنان علیه السلام و صدیقه طاهره علیها السلام) از بیعت با ابوبکر درنگ کردند. پس همانا او هیزم فراهم کرد تا خانه را بر آنها بسوزاند. همان گونه که مشاهده شد، ابن ابی الحدید معتزلی اذعان می کند که در قرن ششم، در کتاب مسعودی، نام خلیفه دوم به عنوان عامل اصلی ماجرای هجوم به بیت فاطمه علیها السلام و تهدید به آتش زدن آن، آمده است؛ اما در برخی چاپ های امروزین کتاب «مروج الذهب» این نام حذف گردیده و ماجرا با صیغه فعل مجهول آمده است:^۱

كَانَ عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ يُعَذِّرُ أَخَاهُ إِذَا جَرَى ذِكْرُ بَنِي هَاشِمٍ
وَ حَضَرَهُ إِيَّاهُمْ فِي الشَّيْبِ وَ جَمَعَهُ لَهُمُ الْحَطَبَ لِتَحْرِيقِهِمْ وَ
يَقُولُ: إِنَّمَا أَرَادَ بِذَلِكَ إِزْهَابَهُمْ لِيَدْخُلُوا فِي طَاعَتِهِ، كَمَا أَزْهَبَ
بَنُو هَاشِمٍ وَ جُمِعَ لَهُمُ الْحَطَبُ لِإِخْرَاقِهِمْ إِذْ هُمْ أَبَوَا
الْبَيْعَةَ فِيمَا سَلَفَ.^۲

عروة بن زبیر برادرش را وقتی صحبت از ماجرای بنی هاشم و محاصره کردن او آنان را در درّه و جمع آوری کردن او هیزم را برای آتش زدن آنها به میان می آمد، معذور می دانست و می گفت: او این کار را کرد تا آنان را با ترساندن، به اطاعت از خود وادار کند؛ همان گونه که در قبل نیز بنی هاشم ترسانیده شدند و برای آتش زدنشان هیزم فراهم و

۱- ر.ک: پیوست دوم.

۲- مروج الذهب، مسعودی (متوفای ۳۴۶)، ج ۲، ص ۷۹ (چاپ بولاق، ۱۲۸۳ هـ) و ج ۲، ص ۷۲ (چاپ الأزهریه، ۱۳۰۳ هـ) و ج ۳، ص ۲۴ (چاپ دارالرجاء، مصر، قاهره، ۱۳۵۷) و ج ۳، ص ۷۷ (چاپ دارالهجره، قم) و ج ۳، ص ۸۶ (چاپ میثقیه).

جمع‌آوری شد؛ آن هنگام که آنان از بیعت با پیشینیان امتناع کردند.

در این نقل قول، نه تنها نامی از خلیفه دوم نیامده است، بلکه نام خلیفه اول نیز که این وقایع به جهت بیعت با او اتفاق افتاده، حذف گردیده است. این حذف و تغییر، پایان ماجرا نیست؛ چرا که در سایر چاپ‌های کتاب «مروج الذهب» قسمت آخر روایت تاریخی فوق، «به‌طور کامل» سانسور شده است!

آری، کوردلانی که روشنگری تاریخ با عقایدشان سازگار نبوده است، رنج‌های دخت پیامبر (علیها السلام) در راه دفاع از امام راستین، علی (علیه السلام) را نادیده گرفته و حکایت فوق را چنین نقل کرده‌اند:^۱

كَانَ عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ يُعَذِّرُ أَخَاهُ إِذَا جَرَى ذِكْرُ بَنِي هَاشِمٍ وَ
حَضَرِهِ إِيَّاهُمْ فِي الشَّعْبِ وَ جَمَعِهِ لَهُمُ الْحَطَبَ لِتَحْرِيقِهِمْ وَ
يَقُولُ: إِنَّمَا أَرَادَ بِذَلِكَ إِزْهَابَهُمْ لِيَدْخُلُوا فِي طَاعَتِهِ؛ إِذْ هُمْ أَبْوَا
الْبَيْعَةَ فِيمَا سَلَفَ.^۲

عروة بن زبیر برادرش را وقتی صحبت از ماجرای بنی هاشم و محاصره کردن او آنان را در درّه و جمع کردن او هیزم را برای آتش زدن آن‌ها به میان می‌آمد، معذور می‌دانست و می‌گفت: او این کار را کرد تا آنان را با ترساندن، به اطاعت از خود وادار کند؛ هنگامی که آن‌ها از بیعت با گذشتگان امتناع کردند.

۱- ر.ک: پیوست سوم.

۲- مروج الذهب، مسعودی (متوفای ۳۴۶)، ج ۳، ص ۷۷ (چاپ دارالاندلس، بیروت) و ج ۳،

ص ۸۶ (چاپ دارالفکر، بیروت).

تذکر

با توجه به شیوه ابن ابی الحدید معتزلی که مبتنی بر تبرئه خلفا می باشد؛^۱ بسیار دور از ذهن است که او در هنگام نقل از کتاب «مروج الذهب»، به شرح نوشته مسعودی دست یازیده و توضیحاتی را بر متن مندرج در «مروج الذهب» افزوده باشد؛ بلکه [با توجه به «سبک مسعودی در ثبت حوادث تاریخی»]^۲ باید گفت: چاپ های فعلی کتاب «مروج الذهب»، تحریف شده اند و متن اصلی نوشتار مسعودی، عیناً همان متنی است که ابن ابی الحدید آن را در کتاب خود نقل کرده است.

۱- ر. ک: گفتار سوم، نمونه یکم.

۲- در کتاب «إنبات الوصیه»، صفحه ۱۵۵- که منسوب به اوست - می خوانیم:
فَوَجَّهُوا إِلَى مَنْزِلِهِ فَهَجَمُوا عَلَيْهِ وَ أَخْرَقُوا بَابَهُ وَ اسْتَخْرَجُوا مِنْهُ كُزْهًا وَ ضَعَفُوا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ
بِالْبَابِ حَتَّى اسْقَطَتْ مُحْسِنًا.

به سمت منزل او (بیت علی علیه السلام) شتافتند و به او یورش بردند و درب خانه اش را به آتش کشیدند و او را به زور از خانه بیرون آوردند و سرور زنان را پشت درب [کوبیدند و] فشردند به طوری که [فرزندش] محسن را سقط نمود.

گفتار یکم - پیوست یکم

— ۱۱۷ —

وعن الطرب، وقال: لا أريد الخلافة إلا إن طلبني الناس كلهم، وانفقوا على كلهم، ولا حاجة لي في الحرب^(١)

قال للسودى: وكان عروة بن الزبير يمدح أخاه عبد الله في حصر بني هاشم في الشعب، وجميعه الخطب ليحرقهم ويقول: إنما أراد بذلك ألا تنفشر الكلمة، ولا يختلف للسلون، وأن يدخلوا في الطاعة، فتكون الكلمة واحدة، كما قتل عمر بن الخطاب بني هاشم لما تأخروا عن بيعة أبي بكر، فإنه أحضر الخطب ليحرق عليهم الدار^(٢).

قال للسودى: وخطب ابن الزبير يوم قدم أبو عبد الله التمدد قبل قدومه بساعتين، فقال: إن هذا الغلام محمد بن الحنفية قد أتى بيعة، ولوعيد بني وبينه أن تنرب الشمس، ثم أمرهم عليه مكانه ناراً، فجاء إنسان إلى محمد فأخبره بذلك؛ فقال: سيقتله متى حجاب قوى، فجعل ذلك الرجل ينظر إلى الشمس، ويرقب غيوبتها لينظر ما يصنع ابن الزبير، فلما كادت تنرب حاست^(٣) خيل أبي عبد الله التمدد ديار مكة وجعلت تجمج^(٤) بين الصفا والزروة، وجاء أبو عبد الله التمدد بنفسه، فوقف على قم الشعب، وأستخرج محمداً، ونادى بشماره، وأستأذنه في قتل ابن الزبير، فسكره ذلك ولم ياذن فيه، وخرج من مكة فأقام بشعب رضوى حتى مات^(٥).

(١) مروج الذهب ٣ : ٨٠ .

(٢) مروج الذهب ٣ : ٨٠ .

(٣) حاست الميل : أحاطت بها من كل جانب .

(٤) تجمج : لتندل مدوها بجنا ونملا .

(٥) مروج الذهب ٣ : ٨٦ ، ٨٧ .

- ۲۴ -

الزیر الخیر فیجعل علی بنی هاشم ، فیاثی علیهم ، فانتدبوا منی ، فانتدبنا معه فی ثمانمائة فارس جریدة خیل ، فیا شعر ابن الزیر إلا والرایات تحقق علی رأسه ، قال : فجئنا إلی بنی هاشم ؛ فإذا هم فی الشعب ، فاستخرجناهم ، فقال لنا ابن الحنفیة : لا تقتلوا إلا من قاتلكم ، فلما رأی ابن الزیر تفرقه الله ، وإقدامنا علیه ؛ لاذ بأستار السکبة ، وقال : أنا عائذ الله

وحدث النوفلی فی کتابه فی الأخبار ، عن ابن عائشة ، عن أبیه ، عن حماد ابن سلمة ، قال : کان عروة بن الزیر یبذر أخاه إذا جرى ذکر بنی هاشم وحصره إمام فی الشعب وجمعه الحطب لشریقهم ، ویقول : إنما أراد بذلك إرهابهم لیدخلوا فی طاعته ، کأرهب بنو هاشم وجمع لهم الحطب لاحتراقهم إذا هم أبوا البیعة فیما سلف ، وهذا خبر لا یحتمل ذکره هنا ، وقد أتینا علی ذکره فی کتابنا فی مناقب أهل البيت وأخبارهم المترجم بکتاب « حداثی الأذهان » وخطب ابن الزیر فقال : قد بایعنی الناس ، ولم یخلف إلا هذا الغلام محمد ابن الحنفیة ، والموعد بینی وبنیه أن تغرب الشمس ، ثم أضرم داره علیه نارا ، فدخل ابن العباس لابن الحنفیة فقال : یا ابن عم ، إنی لا آئنه عليك فیا به ، فقال : سیمته عنی حجاب قوی ، فجعل ابن عباس ینظر إلی الشمس ویسکر فی کلام ابن الحنفیة ، وقد کادت الشمس أن تغرب ، فوافاهم أبو عبد الله الجدل فیما ذکرنا من الخیل ، وقالوا لابن الحنفیة : ائذن لنا فیہ ، فأبی ، وخرج إلی أبله فأقام بها سنین ، ثم قتل ابن الزیر ، کذلك حدث عمر بن حبة التیمی ، عن عطاء بن مسلم ، فیما أخبرنا به أبو الحسن المهرابی البصری بمصر ، وأبو إسحق الجوهري بالبصرة ، وغیرهما ، وهؤلاء الذین وردوا إلی ابن الحنفیة هم الشیعة الکیسانیة ، وهم القائلون بأمامة محمد بن الحنفیة ، وقد تنازعت الکیسانیة بد قولهم بأمامة محمد بن الحنفیة : فمنهم من قطع بموته ، ومنهم من زعم أنه لم یمت وأنه حی فی جبال رضوی ، وقد تنازع کل فریق من هؤلاء أيضا ، وإنما سموا

گفتار یکم - پیوست سوم

الجزء الثالث : معاوية بن يزيد بن معاوية ، ومروان بن الحكم ٧٧

فاذا هم في الشعب ، فاستخرجناهم ، فقال لنا ابن الحنفية : لا تقاتلوا الا من قاتلكم ، فلما رأى ابن الزبير تتمرنا له ، وقد اسنا عليه ، لاذ بأستار الكعبة ، وقال : انا عائد الله .

وحدث الثوري في كتابه في الأخبار ، عن ابن عائشة ، عن أبيه ، عن حاد بن سلمة ، قال : كان عروة بن الزبير يمدد أسنانه إذا جرى ذكر بني هاشم وحصره إمام في الشعب وجمعه لهم الحطب لتحريقهم ، ويقول : إنا أرواد بذلك إرهابهم ليسلوا في طاعتهم إذ هم أروا البيعة فبا سلف ، وهذا خبر لا يحتمل ذكره هنا ، وقد أثبتنا عن ذكره في كتابنا في مناقب أهل البيت ولما رآهم المترجم بكتاب « حقائق الأذهان » .

وشطب ابن الزبير فقال : قد باياني الناس ، ولم يتخلف عن بيعتي إلا هذا القليل محمد بن الحنفية ، والموعد بيني وبينه أن تقرب الشمس ، ثم أضرم دلوهم عليه ناراً ، فدخل ابن العباس على ابن الحنفية فقال : يا ابن عم ، إني لا آمنه عليك فبايحه ، قال : سمعته حني حبيب قوي ، فجعل ابن عباس ينظر إلى الشمس ، ويفكر في كلام ابن الحنفية ، وقد كادت الشمس أن تغرب ، فوافاهم أبو عبد الله الجدي فباي ذكرنا من الحبل ، وقالوا لابن الحنفية : ائذن لنا فيه ، فأبى ، وخرج إلى أمة فأقام بها سنين ، ثم قتل ابن الزبير ، كذلك حدث عمر بن شبة التميمي ، عن عطاء بن مسلم ، فبا أخبرنا به أبو الحسن المهرابي المصري^(١) بمصر ، وأبو إسحاق الجوهري بالبصرة ، وغيرها ، ومؤلف الذين وردوا إلى ابن الحنفية هم الشيعة الكيسانية ، وهم القائلون بإمامة محمد بن الحنفية ، وقد تنازعت الكيسانية بعد قولهم بإمامة محمد بن الحنفية : فمنهم من قطع يمينهم ، ومنهم من زعم أنه لم يمت وأنه حي في جبال رفسوى ، وقد تنازع كل فريق من هؤلاء أيضاً ، وإنا سمعنا بالكيسانية لإضافتهم إلى المختار بن أبي عبيد الثقفي ، وكان اسمه كيسان ،

(١) في نسخة : أبو حسن التميمي بالبصرة .

● نمونه (۲) نشانه تحریف در نوشتار بلاذری

علامه شیخ زین الدین عاملی بیاضی رحمته الله (متوفای ۸۷۷) از علمای بزرگ شیعه، در کتاب ارزشمند خویش «الصراط المستقیم» چنین می‌نویسد:

وَمِنْهَا مَا رَوَاهُ الْبَلَاذُرِيُّ وَاشْتَهَرَ فِي الشَّيْعَةِ أَنَّهُ حَصَرَ فَاطِمَةَ
فِي الْبَابِ حَتَّى أَسْقَطَتْ مُحْسِنًا.^۱

از جمله آن موارد [و اعمال ناشایست خلیفه دوم] آن مطلبی است که بلاذری [از علمای سنی مذهب و متوفای ۲۷۹] نقل کرده و در میان شیعیان نیز مشهور است که او (عمر بن خطاب) فاطمه علیها السلام را آن چنان بین در و دیوار قرار داد، که [فاطمه علیها السلام، فرزندش] محسن را سقط نمود.

با جستجو در کتاب‌های چاپ شده از بلاذری، می‌توان به روشنی دید که چنین مضمونی، در این آثار به چاپ نرسیده است.

بدین ترتیب، نه تنها مدرکی بسیار مهم در موضوع شهادت حضرت محسن علیه السلام، از دسترس محققان خارج گردیده و به دست ما نرسیده است؛ بلکه با کمال تأسف باید گفت:

تنها متن موجود درباره حضرت محسن علیه السلام در آثار بلاذری، حدیثی جعلی می‌باشد که حاکی از درگذشت وی در سن کودکی است!^۲

۱ - الصراط المستقیم، بیاضی (متوفای ۸۷۷)، ج ۳، ص ۱۲ (چاپ المكتبة المرتضوية).

۲ - أنساب الأشراف، بلاذری (متوفای ۲۷۹)، ج ۳، ص ۱۴۴ (چاپ علمی، بیروت).

○ کتمانی در پی کتمان:

سکوت در ماجرای سقط حضرت محسن (ع)

ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۶) از استادش «ابو [یحیی] جعفر النقیب»^۱ چنین نقل می‌کند:

إِذَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبَاحَ دَمَ هَبَارِ بْنِ الْأَسْوَدِ، لِأَنَّهُ رَوَّعَ زَيْنَبَ فَأَلْقَتْ ذَا بَطْنِهَا، فَظَهَرَ الْحَالُ أَنَّهُ لَوْ كَانَ حَيًّا لَأَبَاحَ دَمَ مَنْ رَوَّعَ فَاطِمَةَ حَتَّى أَلْقَتْ ذَا بَطْنِهَا.

فَقُلْتُ: أَرَوَيْ عَنْكَ مَا يَقُولُهُ قَوْمٌ:

«إِنَّ فَاطِمَةَ رُوِّعَتْ فَأَلْقَتْ الْمُحْسِنَ»؟

فَقَالَ: لَا تَزِرُوهُ عَنِّي وَلَا تَزِرُ عَنِّي بُطْلَانَهُ، فَإِنِّي مُتَوَقِّفٌ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ.^۲

۱ - نقیب، ابوجعفر یحیی بن محمد بن ابوزید علوی (متوفای قبل از ۶۴۴): او به تصریح ابن ابی الحدید معتزلی، مذهب امامی نداشته و از فضائل ابوبکر و عمر دم می‌زده است. وی عثمان و فتوحات زمان او را تأیید می‌کند. توجیهات او در ماجرای سقیفه، شاهکاری از ریشخند وی به فرمان الهی رسول خدا ﷺ است.

برخی توصیفات او به قلم ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۶) چنین است:

الف - غَيْرُ مُتَعَصِّبٍ لِلْمَذْهَبِ - وَإِنْ كَانَ عَلَوِيًّا - وَكَانَ يَغْتَرِفُ بِفَضَائِلِ الصَّحَابَةِ وَيُثْنِي عَلَى الشَّيْخَيْنِ.

ب - وَلَمْ يَكُنْ إِمَائِي الْمَذْهَبِ وَلَا كَانَ يَبْزَأُ مِنَ السَّلَفِ وَلَا يَزْتَنِي قَوْلَ الْمُشْرِفِينَ مِنَ الشَّيْعَةِ.

(ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید (متوفای ۶۵۶)، ج ۱۰، ص ۲۲۲ - ۲۲۳ و ج ۱۲،

ص ۸۲ - ۹۰)

۲ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۶)، ج ۱۴، ص ۱۹۳.

هنگامی که [در فتح مکه] رسول خدا ﷺ به کشتن هَبَّار بن اسود اجازه داده بود؛ به سبب آن که وی، زینب [دختر خوانده رسول خدا ﷺ و از زنان مسلمان]^۱ را ترسانید، به صورتی که زینب فرزندی را که در شکم خود داشت، سقط کرد؛ پس روشن است که اگر آن حضرت زنده بود، حتماً مباح می کرد خون کسی را که فاطمه [علیها السلام] را ترساند تا آن جا که فرزندی را که در بطنش داشت، سقط نمود.

[ابن ابی الحدید می گوید:] گفتم:

آیا از تو روایت کنم قول آن گروه را که می گویند:

«فاطمه [علیها السلام] ترسانده شد پس محسن را سقط کرد.»؟

پس [استاد] پاسخ می گوید:

از من روایت نکن و بطلان این ماجرا را نیز از قول من نقل ننما، چرا که من در این موضوع توقف کرده ام [و سکوت اختیار می کنم].

۱ - استاد ارجمند، جعفر مرتضی العاملی درباره «زینب» می نویسد:

«هاله» - خواهر خدیجه کبری - شوهری داشت از بنی تمیم که از او به «ابوهند» یاد شده است. «ابوهند» از همسر دیگرش، دو دختر داشت به نام های «زینب» و «رقیه». «ابوهند» و مادر این دو دختر، در فانی را وداع گفتند و «هاله» با دختران «ابوهند» تنها ماند. «خدیجه کبری» - خواهر هاله - سرپرستی این دو دختر را بر عهده گرفت. با درگذشت «هاله» و ازدواج رسول خدا ﷺ با «خدیجه کبری»، سرپرستی این دو دختر به رسول خدا ﷺ انتقال یافت و از آن روز، این دو دختر «به رسم عرب»، دختران رسول خدا ﷺ نام گرفتند.

(ر. ک: الصحيح من سيرة النبي الأعظم ﷺ، ج ۲، ص ۱۲۵ - ۱۲۶)

بعدها، «زینب» با «ابوالعاص بن ربیع بن عبدالعزی بن عیدشمس بن عبد مناف» ازدواج کرد و در نتیجه، «ابوالعاص» را داماد رسول خدا ﷺ خواندند.

نشانه‌های شهادت حضرت زهرا (ع) در منابع اهل سنت

طبق نقل مورّخین، «هَبَّارِ بْنِ اسود» در سال دوم هجری به زینب حمله کرد و او را به گونه‌ای ترساند که فرزندش را سقط نمود. زینب بر اثر این ماجرا، به خونریزی‌های ناپیوسته‌ای مبتلا شد و به دلیل همین عارضه، شش سال بعد، یعنی در سال هشتم هجری از دنیا رفت.^۱ در ادامه همین رویداد، پیامبر (ص) در ماجرای فتح مکه - که در رمضان سال هشتم هجری به وقوع پیوست - خون «هَبَّار» را مباح دانستند.

جالب است که:

ابو[یحیی] جعفر النقیب، این دو ماجرا را مشابه یکدیگر می‌بیند و مهاجمین را در برخورد با صدیقه طاهره (ع) و سقط فرزند آن بانوی بزرگوار (حضرت محسن (ع)) همانند «هَبَّار» محکوم به مرگ می‌نماید؛ چرا که او نیز به نیکی دریافت‌ه است که علت درگذشت صدیقه طاهره (ع) و زینب یکسان بوده و «سقط فرزندشان» در اثر ایجاد هراس و تولید وحشت توسط مردان مهاجم می‌باشد. به راستی فکر می‌کنید این هراس از سوی چه کسی ایجاد شد؟^۲

۱ - الإستیعاب، ابن عبد البر (متوفای ۴۶۳)، در حاشیه کتاب الإصابه، ج ۳، ص ۳۱۲ (چاپ دار احیاء التراث العربی).

۲ - ابراهیم بن سَیَّار بصری معتزلی، ملقب به نَظَّام (متوفای ۲۳۱) در این ماجرا به صراحت می‌گوید: إِنَّ عَمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ [ع] [يَوْمَ النَّبِيعَةِ حَتَّى أَلْقَتْ الْجَنِينَ مِنْ بَطْنِهَا]. همانا عمر، فاطمه [ع] را در روز بیعت مضروب کرد آن چنان که وی، جنین را در شکم خود سقط نمود.

با کمال تعجب مشاهده می‌نماییم:

ابو[یحیی] جعفر النقیب از ترویج دیدگاه خود درباره قاتل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اجتناب می‌ورزد و به شاگرد خویش اجازه نقل آن را نمی‌دهد!

جالب‌تر آن‌که:

ابن‌کثیر (متوفای ۷۷۴) از علمای متعصب سنی، زینب را در این ماجرا، «شهیده» می‌خواند و می‌نویسد:

مَاتَتْ شَهِيدَةً.^۱

آری، ابن‌کثیر دمشقی، درگذشت زینب پس از گذشت شش سال از حادثه سقط فرزندش را «شهادت» می‌داند؛ ولی علیرغم تشابهی که میان دلایل درگذشت زینب و حضرت زهرا علیها السلام وجود دارد، از مرگ طبیعی صدیقه طاهره علیها السلام سخن به میان می‌آید!

چنانچه اظهار شده:

«آنچه امروز مطرح می‌شود و یا نوشته می‌شود مورد قبول ما نیست و طبق عقیده ما حضرت فاطمه (رضی الله عنها) در بستر خویش وفات

۲- عبد القادر بن طاهر بغدادی (متوفای ۴۲۹) در کتاب «الْفَرْقُ بَيْنَ الْفِرْقِ»، ص ۱۴۰-۱۴۱ (چاپ دارالمعرفه، بیروت)؛ محمّد بن عبدالکریم شهرستانی (متوفای ۵۴۸) در کتاب «الملل و النحل»، ج ۱، ص ۵۷ (بیروت)؛ صفّدی (متوفای ۷۶۴) در کتاب «الوافی بالوفیات»، ج ۶، ص ۱۷؛ مقریزی (متوفای ۸۴۵) در کتاب «الخطط» (المواعظ و الاعتبار)، ج ۲، ص ۳۴۶؛ ابن‌عقیده را از قول «نظام» نقل کرده‌اند.

۱- البدایة و النهایه، ابن‌کثیر (متوفای ۷۷۴)، ج ۵، ص ۳۲۹ (چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت) و ص ۳۳۱ (چاپ دارالکتب العلمیه، بیروت).

نموده و کسی ایشان را به شهادت نرسانده است.^۱
 «حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها با آن که درجه و رتبه اش از همه
 زنان عالم و شهدا برتر است، ولی رحلتش به صورت طبیعی بوده...»^۲

۱ - فرازی از خطبه های نماز جمعه مولوی عبدالحمید، امام جمعه اهل تسنن زاهدان،
 به تاریخ ۶/۶/۱۳۸۰، مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره ۶، ص ۷۰.
 ۲ - توضیحی درباره چاپ مقاله «فاطمه زهرا از ولادت تا افسانه شهادت»، مندرج در
 فصلنامه ندای اسلام (زیر نظر حوزه دارالعلوم زاهدان)، شماره ۷، ص ۳.

○ حکایتی دیگر از کتمان:

پیشینه ماجرای «احراق» نزد اهل تسنن

مدارک امروزی اهل تسنن، به وقوع «احراق» و آتش افروزی در ماجرای «هجوم اصلی» به خانه صدیقه طاهره علیها السلام اشاره ای نمی کند. در این منابع تنها «تهدیدهای جدی عمر بن خطاب برای به آتش کشیدن خانه و جمع آوری هیزم جهت اجرای این تهدید» ثبت شده است.^۱ در مواردی حتی تلاش شده است بر ماجرای «تهدیدهای خشونت بار عمر بن خطاب به آتش افروزی» نیز سرپوش گذاشته شود؟! برای مثال:

در برخی مدارک، «تهدید به احراق» یعنی واژه «لَأُحْرِقَنَّ: حتماً می سوزانم» به «لَأَفْعَلَنَّ: حتماً انجام می دهم» تبدیل شده و تحریف گردیده است.^۲

۱ - مُرُوجُ الذَّهَب، مسعودی (متوفای ۳۴۶)، ج ۳، ص ۷۷ (چاپ دارالهجره، قم)؛ المصنّف، ابن ابی شیبّه (متوفای ۲۳۵)، ج ۸، ص ۵۷۲ (چاپ دارالفکر)؛ الإمامة و السیاسة، ابن قُتَيْبَة دینوری (متوفای ۲۷۶)، ج ۱، ص ۱۷ - ۲۰؛ أنساب الأشراف، بلاذری (متوفای ۲۸۹)، ج ۱، ص ۵۸۶ (چاپ دارالمعارف، قاهره) و ج ۲، ص ۲۶۸ (چاپ دارالفکر)؛ تاریخ طبری، محمّد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰)، ج ۲، ص ۴۴۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۶)، ج ۶، ص ۴۸؛ العقد الفرید، ابن عبد ربه اندلسی (متوفای ۳۲۸)، ج ۴، ص ۲۴۲ (چاپ دارالکتاب العربی) و ج ۴، ص ۲۵۹ (چاپ مکتبة النهضة المصریة) و ج ۴، ص ۸۷ (تحقیق: خلیل شریف الدین)؛ تاریخ ابی الفداء، ابوالفداء (متوفای ۷۳۲)، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲ - الإستیعاب، ابن عبد البر (متوفای ۴۶۳)، ج ۲، ص ۲۵۴ (چاپ در حاشیة کتاب الإصابه) و ج ۳، ص ۹۷۵ (چاپ دارالجلیل)؛ نهاية الإرب، نویری (متوفای ۷۳۳)، ج ۱۹، ص ۴۰ (چاپ قاهره، ۱۳۹۵)؛ الوافی بالوفیات، صفّدی (متوفای ۷۶۴)، ج ۱۷، ص ۳۱۱ (چاپ بیروت، ۱۴۰۱).

در تمام کتب فوق، ردّ پای تحریف در تهدید به احراق «بیت فاطمه علیها السلام» را می توان مشاهده

به این ترتیب، سخن «عمر بن خطاب» که اهل خانه را به آتش افروزی تهدید می‌کرد، به جملاتی مانند «آن کار را انجام می‌دهم!» تغییر یافته است؟!

با وجود چنین سرپوش‌های گسترده‌ای بر حوادث تلخ و ناگوار «احراق بیت فاطمه (ع)»، برخی شواهد و قرائن، حاکی از آن است که در قرن‌های هشتم و نهم هجری قمری، بعضی از بزرگان اهل تسنن، به انکار صریح ادعای شیعیان مبنی بر «وقوع احراق و تحقق آتش افروزی» اقدام ننموده‌اند. شاید این سکوت از آن‌جا ناشی می‌گردد که در آن زمان (نزدیک به ۵۰۰ سال پیش) هنوز منابع اهل تسنن از اسناد وقوع این آتش افروزی، به‌طور کامل پا کسازی نشده بود و شیعیان می‌توانستند با استناد به برخی مدارک اهل تسنن، «وقوع احراق» را به اثبات برسانند. خواجه نصیرالدین طوسی (متوفای ۶۷۲) از علمای بزرگ شیعه، در کتاب «تجريد الاعتقاد» که با شرح علامه حلی (متوفای ۷۲۶) به چاپ رسیده است، چنین می‌نویسد:

وَبَعَثَ إِلَى بَيْتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) لَمَّا أَمْتَنَعَ عَنِ الْبَيْعَةِ فَأَضْرَمَ فِيهِ النَّارَ وَ فِيهِ فَاطِمَةُ (ع).^۱

[ابوبکر، گروهی را] به‌سوی خانه امیرمؤمنان (ع) فرستاد، آن هنگام که ایشان از بیعت [با ابوبکر] امتناع کردند. پس خانه را به آتش کشید در حالی که فاطمه (ع) در آن بود.

نمود. نمونه دیگر تحریف را در این مدرک مشاهده کنید: فضائل الصحابه، احمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱)، ج ۱، ص ۳۶۴.

۱- کشف المراد فی شرح تجريد الاعتقاد، علامه حلی (ع) (متوفای ۷۲۶)، ص ۳۷۶-۳۷۷.

شمس‌الدین اسفراینی^۱ و علاءالدین قوشچی^۲ - که از علمای سرشناس اهل تسنن در قرن‌های هشتم و نهم هجری هستند - هر دو، بر کتاب خواجه نصیرالدین طوسی^۳ ردیه نوشته‌اند.

اما این دو، زمانی که به جمله‌های فوق و ماجرای «احراق» رسیده‌اند، نه تنها کلام محقق طوسی^۳ را منکر نشده‌اند، بلکه در صحت روایت فوق، شک نیز نکرده‌اند و آن را ضعیف هم نشمرده‌اند.

جالب آن است که رویه این دو، انکار سخنان محقق طوسی^۳ بوده است و هر دو از علمای متعصب اهل سنت می‌باشند؛ چنان‌که این موضوع را از نقد آنان بر آثار شیعه می‌توان استنباط کرد.^۴

این موضوع، نشانگر آن است که تا قرن نهم هجری، انکار این ماجرا به سبب وجود برخی مدارک، مشکل بوده است.

۱ - شمس‌الدین اسفراینی (متوفای ۸۲۶) در کتاب «تسدید العقائد فی شرح تجرید القواعد».

۲ - علاءالدین قوشچی (متوفای ۷۷۹) در کتاب «شرح التجرید» (چاپ سنگی).

۳ - تعصب قوشچی به حدی است که برخی علمای شیعه او را «متعصب عنود ستیزه‌جو»

معرفی می‌کنند. ر.ک: الرسائل الاعتقادیة، خواجه‌نوی (متوفای ۱۱۷۳)، ج ۱، ص ۴۰۹.

گفتار دوم

تحریف و جابه‌جایی حقایق

از دیگر حربه‌های شیطان، برای دوری مردم از قرآن و عترت - دو یادگار جدایی‌ناپذیر پیامبر ﷺ - تحریف حقایق است.

تحریف یعنی: «حروف و کلمات را جابه‌جا کردن و دست بردن در عبارت‌های گوینده یا نویسنده تا منظور اصلی وی روشن نشود و معنای سخن و کلام او تغییر کند.»

آری، حق روشن است؛ اما می‌توان با جابه‌جا کردن کلمات و بازی با لغات، آن را کتمان نمود. سرنوشت تحریف‌گران، دوری از رحمت خداوند است:

«مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ... لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا» (نساء / ۴۶)

گروهی از یهود، کلمات خدا را از جای خود تغییر می‌دهند... خداوند آنان را به سبب کفرشان لعنت کرد [و از رحمت خویش دور ساخت]؛ پس ایمان نمی‌آورند مگر گروهی اندک.

● نمونه ۱) تحریف در کتاب المعارف

ماجرای شهادت فرزندی که صَدِيقَةُ طاهره (ع) در جان خود داشتند و از سوی رسول خدا (ص) «مُحَسِّن» (یا بنا به قرائت مشهور «مُحْسِن») نام‌گذاری شده بود،^۱ از بارزترین مواردی می‌باشد که تحریف در آن صورت گرفته است.

عالم شیعی ابن شهر آشوب مازندرانی (متوفای ۵۸۸) در کتاب «مناقب آل ابی طالب» در قسمتی که نام فرزندان صَدِيقَةُ طاهره (ع) را می‌آورد، جمله‌ای را از قول دانشمند سنی ابن قُتَيْبَه دِینَوَری (متوفای ۲۷۶) بازگو می‌کند:

و أولادها: الحسنُ و الحسينُ و المُحسِنُ سَقَط؛ و فی معارف القُتَيْبِی: إنَّ مُحسِنًا فَسَدَ مِنْ زَخْمٍ^۲ قُتِفَذِ الْعَدَوِی...^۳
و فرزندان آن حضرت [ع]: حسن، حسین و محسن که سقط گردید.

و در [کتاب] معارف ابن قُتَيْبَه آمده است که محسن بر اثر ضربه شدید قُتِفَذِ عَدَوِی [غلام عمر بن خطاب] از بین رفت.

۱ - القاموس المحيط، فیروزآبادی (متوفای ۸۱۷)، ج ۲، ص ۵۵.

۲ - زَخْمَةٌ یَزَخُمُهُ زَخْمًا: دَفَعَهُ دَفْعًا شَدِیدًا. (لسان العرب، ابن منظور (متوفای ۷۱۱)، ج ۶،

ص ۳۲)

۳ - مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸)، ج ۳، ص ۴۰۷.

محمد بن یوسف گنجی شافعی (متوفای ۶۵۸) از علمای اهل تسنن در تأیید این مطلب چنین می‌نویسد:^۱

وَزَادَ عَلَى الْجُمْهُورِ وَقَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَسْقَطَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ ذِكْرًا كَانَ سَمَاءَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُحْسِنًا وَهَذَا شَيْءٌ لَمْ يُوجَدْ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ النَّقْلِ إِلَّا عِنْدَ ابْنِ قُتَيْبَةَ.^۲

او (شیخ مفید از علمای شیعه) بر قول اکثریت و جمهور علما چنین مطلبی را اضافه می‌کند و می‌گوید:

پس از [رحلت] پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ فرزند پسری را سقط نمود که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نام او را محسن نهاده بود. [گنجی شافعی ادامه می‌دهد:] این مطلب نزد هیچ کدام از اهل نقل [و حدیث] یافت نشد مگر ابن قتیبه.

با توجه به مدارک فوق، مشخص می‌شود که در یکی از کتاب‌های ابن قتیبه به نام «المعارف» بر سقط شدن حضرت محسن عَلَيْهِ السَّلَامُ بر اثر اقدام «قُفُذ» تصریح شده است.

بر این مطلب، ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸) از علمای شیعه و نیز گنجی شافعی (متوفای ۶۵۸) از علمای اهل تسنن تأییداتی دارند و روشن است که جمله فوق تا قرن هفتم در کتاب «المعارف» وجود داشته است.

۱- ر.ک: پیوست یکم.

۲- کفایة الطالب، گنجی شافعی (متوفای ۶۵۸)، ص ۴۱۳.

اما در چاپ‌های امروزی این کتاب، با کمال تعجب، تنها جمله زیر را مشاهده می‌کنیم:^۱

(مُحْسِنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا) وَ أَمَّا
مُحْسِنُ بْنُ عَلِيٍّ فَهَلَكَ وَ هُوَ صَغِيرٌ.^۲

[از جمله فرزندان امیرمؤمنان (ع)] محسن، فرزند علی (ع)

فرزند ابوطالب است که خداوند از هر دوی آنان راضی باد.

اما محسن بن علی، هلاک شد در حالی که کوچک بود.

بدین ترتیب ماجرای فرزندی که حضرت صدیقه طاهره (ع) در جریان «هجوم اصلی»،^۳ سقط نمود و نیز نام یکی از قاتلان آن فرزند و حادثه اصابت ضربه شدید به صدیقه طاهره (ع) تحریف گردیده و با عبارت «فَهَلَكَ وَ هُوَ صَغِيرٌ: وفات کرد در حالی که کوچک بود!» جابه‌جا می‌شود.

جالب است بدانیم که صفدی (متوفای ۷۶۴) در کتاب «الوافی بالوفیات» به تجلیل از شخصیت عالم شیعی، ابن شهر آشوب مازندرانی (متوفای ۵۸۸) پرداخته و وی را با اوصافی همچون «صَدُوقُ اللَّهْجَةِ» ستوده است.^۴

۱- ر.ک: پیوست دوم.

۲- المعارف، ابن قُتَيْبَه (متوفای ۲۷۶)، ص ۹۲ (چاپ دار إحياء التراث العربی، بیروت).

۳- ر.ک: دراسة و تحليل حول الهجوم على بيت فاطمه (ع)، استاد شیخ عبدالزهره مهدی،

ص ۴۸۹.

۴- ر.ک: الوافی بالوفیات، صفدی (متوفای ۷۶۴)، ج ۴، ص ۱۴۶.

۴۱۳

وكانت تخرج الى المسجد وهي جارية فيأخذها علي عليه السلام ويقول لها من أخوالك ؟ فتقول (وه وه) ثم يكلبها ، نجسم ولد علي « ح » لميله في هذه الرواية أربعة عشر ولداً وعشرون امرأة .

هكذا ذكره غير واحد من أهل السير ، (وأسقط أبو عبد الله) القنيد اللون من الختمية وجعل أب بكر كنية له عبد الأسير ، ولم يذكر محمد الأوسط ، وذكر أبو الفرج علي الأموي الأسبغاني في مقاتل آل أبي طالب الذين قتلوا مع أمير المؤمنين : أبي عبد الله الحسين « ح » ، جعفرأ ، وعليأ ، وعثمان والعباس ، ومحمد الأسير ، وأسقط عبيد الله ، وما ذكره القنيد أشبه عندي بالصواب ، وأسقط القنيد من البنات أربعة : وهن رمة الصنري ، وأم كلثوم الصنري ، وأم جعفر جعلها كنية لجناة ، وهذا قريب ، ولم يذكر الابنة التي هلكت وهي جارية.

وزاد علي الجهور ، وقال : إن فاطمة عليها السلام استقطت بيد النبي ذكراً ، كان سواه رسول الله ﷺ محسناً ، وهذا شيء لم يوجد عند أحد من أهل النقل إلا عند ابن قتيبة .

قاعدة في ذكر المعقبين من أولاد أمير المؤمنين ﷺ

ومن قتل زمن مات وهو صغير رضوان الله عليهم أجمعين

أولهم أمير المؤمنين الحسن بن علي عليه السلام ، كنيته أبو محمد ، ولد بالمدينة ليلة النصف من رمضان سنة ثلاث من الهجرة ٢ وكان أشبه الناس برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم .

لما أخبرنا ابن الزبيدي ، أخبرنا أبو الوقت المنجري ، أخبرنا الله اودي

گفتار دوم - پیوست دوم

- ٩٢ -

على أخسهم وعبد الله وأبا بكر أمهما إلى بنت مسعود بن خالد التيهل وعمر ورفقة
 أمهما ثقلية وكانت خالدة بن الوليد سبأها في الردة فاشتراها على ويحيى أمه اسماء
 بنت عميس وجعفر والدياس وعبد الله أمهم أم البنين بنت حرام الوحيدة (١)
 ورملة وأم الحسن أمهما أم سعيد بنت عروة بن مسعود الثقفي وأم كلثوم الصغرى
 وزينب الصغرى وجمانة وميمونة وخديجة وفاطمة وأم الكرام ونفيسة وأم سلمة
 وأميمة وأم أيها لأمهات أولاد شقي

(بنات علي بن أبي طالب) فأما زينب الكبرى بنت فاطمة فكانت عند عبد الله بن
 جعفر فولدت له أولاداً قد ذكرناهم. وأما أم كلثوم الكبرى وهي بنت فاطمة
 فكانت عند عمر بن الخطاب فولدت له ولها قد ذكرناهم فلما قتل عمر تزوجها محمد بن
 جعفر بن أبي طالب فأت منها ثم تزوجها عون بن جعفر بن أبي طالب فأت منه
 وكان سائر بنات علي عند ولد عقيل وولد الدياس، خلا أم الحسن فأتها كانت عند
 حمدة بن هيرة الخزومي وخلا فاطمة فأتها كانت عند سعيد بن الأسود من بني الحارث
 ابن أسد (محسن بن علي بن أبي طالب رضي الله تعالى عنهما) وأما محسن بن علي
 فهاك وهو صغير (الحسن بن علي) وأما الحسن بن علي رضي الله عنهما فكان
 يكنى أبا محمد ولما قتل علي بربيع له بالكوفة وبريع لمعاوية بالثمام وبيت المقدس
 فسار معاوية يريد الكوفة وسار الحسن يريد الكوفة فالتقوا بمسكن من أرض الكوفة
 فصالح الحسن معاوية وباع له ودخل معه الكوفة ثم انصرف معاوية عن الكوفة
 إلى الثمام واستعمل على الكوفة المنيرة بن شعبة وعلى البصرة عبد الله بن عامر ثم
 جمعها لزياد وانصرف الحسن إلى المدينة فأت بها ويقال إن امرأته حمدة بنت
 الأشعث بن قيس سمته وكانت وفاته في شهر ربيع الأول من سنة تسع وأربعين وهو
 يومئذ ابن سبع وأربعين سنة وصلى عليه سعيد بن العاص وهو أمير المدينة فولد
 الحسن حسناً أمه خولة بنت منظور بن زبان القزاري وزينب وأم الحسن أمهما بنت
 عقبة بن مسعود البدرى وعمر وأمهم نفيسة والحسين الأثرم لام ولد وطلحة وأمهم
 أم اسحق بنت طلحة بن عبيد الله وأم عبد الله لام ولد. فأما الحسن بن الحسن

(١) بنو الوحيد قوم من بني كلاب، والوحيدة من أعراض المدينة ينها
 وبين مكة

● نمونه ۲) تحریف در کتاب صحیح بخاری

از جمله بحث‌های روشنگر در مسیر تاریخ اسلام، ماجرای مصادره و غصب اموال بانوی دوسرا، صدیقه کبری (علیها السلام) توسط حکومت وقت است که نقطه عطفی در مباحث فاطمیّه می‌باشد.^۱

برخی دشمنان حق، تلاش کرده‌اند تا این ماجرا که لکه سیاهی در تاریخ حکمرانی خلیفه اول و دوم است را تحریف کنند.

مُسلم بن حجاج نیشابوری (متوفای ۲۶۱) در کتاب خود که به «صحیح مُسلم» شهرت دارد، می‌نویسد:

فَقَالَ عُمَرُ... فَلَمَّا تُوْفِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجِئْتُمَا تَطْلُبُ مِيرَاثَكَ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ، وَتَطْلُبُ هَذَا مِيرَاثَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا نَوْرَثُ، مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَهُ».

فَرَأَيْتُمَاهُ كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا، وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ.

ثُمَّ تُوْفِّي أَبُو بَكْرٍ، وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَوَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ.

فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا.^۲

۱- ر.ک: عبور از تاریکی (پژوهشی در غصب اموال صدیقه طاهره (علیها السلام) در سال یازدهم

هجری)، عدنان درخشان - علی لئاف.

۲- صحیح مُسلم، مُسلم بن حجاج (متوفای ۲۶۱)، کتاب «الجهاد و السیر»، باب «حکم

القی»، حدیث ۳۳۰۲.

پس عمر [امیرمؤمنان علی (ع) و عباس عموی پیامبر (ص) را مخاطب قرار داده] چنین گفت:

... آن هنگام که رسول خدا وفات یافت، ابوبکر گفت:

من جانشین رسول خدا هستم، پس شما دو نفر (امیرمؤمنان علی (ع) و عباس) به نزد او آمدید؛ در حالی که تو (عباس) میراث خودت را از پسر برادرت طلب می‌کردی^۱ و این (اشاره به امیرمؤمنان علی (ع)) ارث همسرش [حضرت زهرا (ع)] را از پدرش [رسول خدا (ص)] طلب می‌کرد.

پس ابوبکر [ادعا کرد و] گفت که پیامبر گفته است: «از ما پیامبران ارث برده نمی‌شود، آنچه ما باقی می‌گذاریم، صدقه است».

پس شما دو نفر او را دروغگو، گناهکار، حيله‌گر و خائن دانستید، در حالی که خدا می‌داند که او راستگو، نیک‌کردار، درست‌رفتار و پیرو حق بود.

سپس ابوبکر مُرد و من جانشین رسول خدا و ابوبکر هستم؛ پس شما دو نفر، من را دروغگو، گناهکار، حيله‌گر و خائن دانستید.

ماجرای فوق‌به‌روشنی نظر امیرمؤمنان علی (ع) را نسبت به ابوبکر و عمر - آن‌هم به اعتراف خلیفه دوم - بیان می‌کند.

۱ - صحیح آن است که عباس سهم بنی‌هاشم از خمس غنائم خیبر را می‌طلبید.

ر.ک: جامع البیان، طبری شافعی (متوفای ۳۱۰)، ج ۱۰، ص ۹.

این مطلب، چون خوشایند برخی نبوده است، در نقل های دیگر از همین روایت، تغییر می کند؟!

اکثر مورخان، چه قبل از مُسلم نیشابوری و چه بعد از وی، عبارت «كَاذِبًا أَيْمًا غَادِرًا خَائِنًا: دروغگو، گناهکار، حيله گر و خائن» را به عبارات دیگری تبدیل کرده اند.

برای نمونه:

محمّد بن اسماعیل بخاری (متوفای ۲۵۶) صاحب کتاب مشهور «صحيح بخاری» می نویسد:

قَالَ عُمَرُ... تَوَفَّى اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَبَضَهَا أَبُو بَكْرٍ فَعَمِلَ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِهِ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنْتُمَا حِينَئِذٍ - وَأَقْبَلَ عَلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ - تَزْعَمَانِ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَذَّابٌ وَكَذَا.^۱

عمر گفت: ... خداوند جان نبی خود را گرفت، پس ابوبکر گفت: من جانشین رسول خدا هستم، پس آن اموال را در اختیار گرفت و همانند رسول خدا درباره آن ها رفتار کرد (عمر [در این هنگام] رو به [امیرمؤمنان] علی [علیه السلام] و عباس کرد [و گفت:] و در آن هنگام، شما دو نفر گمان می کردید که ابوبکر چنین و چنان است.

۱ - صحيح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری (متوفای ۲۵۶)، کتاب «النِّفَاقَات»، باب «خُبْنُ الزُّجَلِ قُوْثُ سَنَه...»، حدیث ۵۳۵۸ و فی طبعه: رقم ۴۹۳۹.

«بخاری» در چهار قسمت از کتاب خویش به ماجرای فوق اشاره می‌کند و در هیچ یک، جمله‌ای را که بازگو کننده نظر امیرمؤمنان علی (ع) درباره خلیفه اول و دوم است حکایت نمی‌کند. سه قسمت دیگر از کتاب «صحیح بخاری» که به این ماجرا اشاره نموده عبارت‌اند از:

کتاب «فَرَضُ الْخُمْسِ»، باب اول، حدیث ۳۰۹۴ و فی طبعة: رقم ۲۸۶۳.

کتاب «الْفَرَائِضُ»، باب «قَوْلُ النَّبِيِّ: لَا تُورَثُ»، حدیث ۶۷۲۸ و فی طبعة: رقم ۶۲۳۱.

کتاب «الْإِغْتِصَامُ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ»، باب «مَا يَكْرَهُ مِنَ التَّعَمُّقِ وَالتَّنَازُعِ»، حدیث ۷۳۰۵ و فی طبعة: رقم ۶۷۶۱.

گفتار سوم

توجیه با هدف کتمان حقایق

برخی حقایق که قابل انکار و کتمان نیستند، دستخوش چنان توجیه‌ها و تفسیرهایی می‌شوند که روح هر انسان آزاده‌ای را جریحه‌دار می‌سازد.

توجیه گرانی که به جای نقدِ ظلمِ حاکمانِ ظالم، بر اعمال زشتِ آنان سرپوش می‌نهند و سعی در درست جلوه دادن اعمال ناپسندِ ستمگران می‌نمایند؛ همچون کسانی‌اند که قرآن کریم خطاب به آن‌ها می‌فرماید:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ
وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (آل عمران / ۷۱)

ای اهل کتاب! چرا حق را به وسیله باطل می‌پوشانید و حق را کتمان می‌کنید در حالی که [به حَقانیت آن] آگاهید؟

● نمونه (۱) تلاش ابن ابی الحديد برای تبرئه خلفا

ابن ابی الحديد معتزلی (متوفای ۶۵۶) پس از اشاره به ماجرای یورش به خانه صدیقه طاهره (علیها السلام) و همچنین غصب اموال آن حضرت (علیها السلام) توسط خلیفه وقت،^۱ در مقام نتیجه گیری می نویسد:

وَ الصَّحِیحُ عِنْدِي أَنَّهَا مَاتَتْ وَ هِيَ وَاجِدَةٌ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ، وَ أَنَّهَا أَوْصَتْ أَلَّا يُصَلِّيَا عَلَيْهَا.

وَ ذَلِكَ عِنْدَ أَصْحَابِنَا مِنَ الْأُمُورِ الْمَغْفُورَةِ لَهُمَا. وَ كَانَ الْأَوَّلَى بِهِمَا إِكْرَامَهَا وَ اخْتِرَامَ مَنْزِلِهَا، لَسَكْنَتُهُمَا خَافَا الْفُرْقَةَ وَ أَشْفَقَا مِنَ الْفِتْنَةِ، فَفَعَلَا مَا هُوَ الْأَصْلَحُ بِحَسَبِ ظَنِّهِمَا...

فَلَا يَجُوزُ الْعُدُولُ عَنْ حُسْنِ الْإِعْتِقَادِ فِيهِمَا بِمَا جَرَى وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمَغْفِرَةِ وَ الْعَفْوِ؛ فَإِنَّ هَذَا لَوْ ثَبَتَ أَنََّّهُ خَطَأٌ، لَمْ يَكُنْ كَبِيرَةً، بَلْ كَانَ مِنْ بَابِ الصَّغَائِرِ.^۲

آن چه نزد من درست می باشد، این است که:

او (حضرت زهرا (علیها السلام)) وفات یافت در حالی که از ابوبکر و عمر ناراحت و غضبناک بود و وصیت کرد که آن دو بر جنازه او نماز نخوانند.

و [البته] این از اموری است که نزد اطرافیان ما [و هم کیشان و هم اعتقادان ما] برای آن دو بخشیده شده می باشد.

و بهتر بود که آن دو، او (حضرت زهرا (علیها السلام)) را تکریم می کردند و احترام

۱ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد (متوفای ۶۵۶)، ج ۶، ص ۵۰.

۲ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد (متوفای ۶۵۶)، ج ۶، ص ۵۰.

خانه وی را نگه می داشتند؛ اما نگران تفرقه بودند و از فتنه می ترسیدند.
در نتیجه، آن چه را که گمان می کردند بهتر است، انجام دادند...

پس جایز نیست که در این ماجرا، به آن دو نگاه بدبینانه داشته باشیم؛ و خداوند بخشنده و عفو کننده است و بر فرض، اگر ثابت شود که خطا و اشتباهی بوده است؛ گناه کبیره نبوده و [فقط] از جمله گناهان صغیره محسوب می شود.^۱

گرایش بزرگان اهل سنت در پاکسازی چهره ابوبکر و عمر، تا آن جا پیش رفته است که امام محمد غزالی (متوفای ۵۰۵) در کتاب «إحياء علوم الدين» که در زمینه اخلاق [!!] است، از «منع لعن فرستادن بر یزید» سخن می راند؟

دلیل چنین توجیهی را می توان در منابع اهل تسنن جستجو کرد. هدف امثال غزالی از «منع لعن فرستادن بر یزید»، توجیه جنایات ابوبکر و عمر و جلوگیری از شیوع لعن آنهاست.

سعدالدین تفتازانی (متوفای ۷۹۳) در کتاب «شرح المقاصد» در همین زمینه می نویسد:

فَبِأَن قِيلَ: فَمِنْ عُلَمَاءِ الْمَذْهَبِ مَنْ لَمْ يُجَوِّزِ اللَّعْنَ عَلَى يَزِيدٍ
مَعَ عِلْمِهِمْ بِأَنَّهُ يَسْتَحِقُّ مَا يَرْبُو عَلَى ذَلِكَ وَ يَزِيدُ؟
قُلْنَا: تَحَامِيًا عَنْ أَنْ يَرْتَقِيَ إِلَى الْأَعْلَى فَالْأَعْلَى.^۲

۱ - جالب است که عبدالعزیز نعمانی در مقاله «فاطمة زهرا از ولادت تا افسانه شهادت» (مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره ۳، ص ۶۹)، ابن ابی الحدید را شیعه معزفی می نماید؟
۲ - شرح المقاصد، تفتازانی (متوفای ۷۹۳)، ج ۵، ص ۳۱۱.

اگر گفته شود: برخی از علمای مذهب با این که می دانند
یزید مستحق لعن و بیش از آن است، چرا لعن او را جایز
نمی شمارند؟

در پاسخ می گوییم:

به خاطر این که از لعن افراد بالاتر از یزید جلوگیری کرده
باشند و لعن کردن به آنها کشیده نشود.

تازیانه بروچی

حضرت محسن علیه السلام در منابع اهل سنت

به اهتمام: علی لباف

با همکاری: سید رضا ماشی گلپایگانی

گفتار یکم

شیوه‌های تحریف اسناد سقط حضرت محسن علیه السلام

حکایت غربت

به دلیل کتمان حوادث تلخ و رسوا کننده هجوم به «بیت فاطمه علیها السلام» به دست تاریخ‌نویسانِ مکتب خلافت و محو اسناد تاریخی حاکی از ایراد «ضرب و جرح» به حضرت زهرا علیها السلام از صفحات کتب اهل سنت، بازخوانی ماجرای جانگداز سقط حضرت محسن علیه السلام نیازمند به کشف سرنخ‌های پنهان و معدودی می‌باشد که بایستی از لایه‌های انبوهی از اوراق، استخراج گردد.^۱ چرا که بخش عمده‌ای از مدارک تاریخی و اسناد مرتبط با سقط حضرت محسن علیه السلام - با انگیزه پا کسازی صفحات تاریخ از یورش هوادارانِ ابوبکر به حضرت فاطمه علیها السلام - دستخوش تحریف و کتمان گردیده است.

دستانِ خیانتگر تاریخ‌نگارانِ مکتب خلافت، با به کارگیری دوشیوه، به ایجاد تحریف درباره نحوه درگذشت حضرت محسن علیه السلام دست یازیده‌اند.

۱ - جهت آشنایی با برخی از اسناد و مدارکی که در این کتاب بدان‌ها نپرداخته‌ایم، به کتاب‌های «حقایق پنهان» و «با کاروانِ جَوین» مراجعه فرمایید.

شیوه یکم: انکار سقط حضرت محسن (ع)

نقل‌های تحریف‌آمیز نویسندگان اهل سنت در این زمینه را می‌توان در سه قالب دسته‌بندی نمود:

قالب اول)

ادّعی مرگ حضرت محسن (ع) در کودکی!

چنانچه در شماره سوم از فصلنامه «ندای اسلام» می‌خوانیم:

«محسن در کودکی وفات کرد»^۱

سند شماره یک و دو

طبری (متوفای ۳۱۰) و ابن‌اثیر (متوفای ۶۰۶) می‌نویسند:

... وَ أَنَّهُ تُوْفِّيَ صَغِيرًا.^۲

و در کودکی از دنیا رفت.

سند شماره سه

ابن‌حجر عسقلانی (متوفای ۸۵۲) می‌نویسد:

... مَاتَ صَغِيرًا.^۳

در خردسالی از دنیا رفت.

۱ - عبدالعزیز نعمانی: مقالة «فاطمة زهرا از ولادت تا افسانه شهادت»، مندرج در فصلنامه

ندای اسلام، شماره ۳، ص ۶۴.

۲ - تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۱۵۳: الكامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۳۹۷.

۳ - الإصابه، ج ۴، ص ۴۷۱.

سند شماره چهار

ابن قدامه (متوفای ۶۲۰) می نویسد:

... ماتَ طِفْلاً.^۱

در کودکی درگذشت.

سند شماره پنج

سبط بن جوزی (متوفای ۶۵۴) می نویسد:

... ماتَ طِفْلاً.^۲

در کودکی درگذشت.

۱- التبيين، ص ۱۳۳.

۲- تذكرة الخواص، ص ۱۹۳.

کتمانی در پی کتمان

مَقْدِسی (متوفای ۳۵۵) درباره حضرت محسن (ع) می‌نویسد:

... وَ هُوَ الَّذِي تَزَعَمُ الشَّيْعَةُ أَنَّهَا اسْقَطَتْهُ مِنْ ضَرْبَةِ عُمَرَ وَ

كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْأَثَارِ لَا يَعْرِفُونَ مُحْسِنًا.^۱

وی همان است که شیعه باور دارد:

فاطمه وی را بر اثر ضربه (فرو کوفتن) عمر سقط کرد،

با آن که اکثر وقایع‌نگاران محسن را نمی‌شناسند.

همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید، «مَقْدِسی» برای زیر سؤال بردن

اعتبار عقیده شیعیان درباره ماجرای سقط حضرت محسن (ع)،

در کمال بی‌پروایی می‌نویسد:

«اکثر وقایع‌نگاران محسن را نمی‌شناسند.»^۱

در حالی که اندک جستجویی در منابع تاریخی اهل سنت، حاکی از

آن است که آنان، وجود فرزندی به نام «محسن» را پذیرفته‌اند؛ هرچند

درباره سرگذشت او به تحریف‌های متعددی دست یازیده‌اند تا از

نظام خلافت هواداری کرده باشند.

ظاهراً خود «مَقْدِسی» هم متوجه این گزافه‌گویی‌اش گردیده است؛

لذا در ادامه کتابش، درباره حضرت محسن (ع) می‌نویسد:

فَأَمَّا مُحْسِنُ بْنُ عَلِيٍّ فَإِنَّهُ هَلَكَ صَغِيرًا.^۲

اما محسن فرزند علی در کودکی از میان رفت.

۱- البدء و التاريخ، ج ۵، ص ۲۰.

۲- البدء و التاريخ، ج ۵، ص ۷۵.

قالب دوم)

ادعای مرگ حضرت محسن علیه السلام در نوزادی!

سند شماره یک

بَدَخْشَانِی (متوفای ۱۱۲۶) می‌نویسد:

... فَمَاتَ رَضِيعًا^۱

در شیرخوارگی درگذشت.

قالب سوم)

ادعای مرگ حضرت محسن علیه السلام بلافاصله پس از تولد!

سند شماره یک

ابن حَزْمِ اندلسی (متوفای ۴۵۶) می‌نویسد:

... مَاتَ صَغِيرًا جَدًّا إِثْرَ وِلَادَتِهِ^۲

در آغاز کودکی، بلافاصله پس از تولدش از دنیا رفت.

۱- نزل الأبرار، ص ۱۳۴.

۲- جمهرة أنساب العرب، ص ۳۷.

شیوه دوم: کتمان حوادث سقط حضرت محسن (ع)

در این شیوه، علیرغم اعتراف به سقط حضرت محسن (ع)، از بازگویی حوادث ناگواری که به این واقعه منجر گردید، اجتناب می‌شود و به عوامل تأثیرگذار در وقوع سقط، هیچ اشاره‌ای نمی‌گردد.

سند شماره یک

ابن صباغ مالکی (متوفای ۸۵۵) می‌نویسد:

... وَ أَنَّهُ كَانَ سَقَطًا.^۱

که وی، بچه‌ای سقط شده بود.

سند شماره دو

صفوری شافعی (متوفای ۸۹۴) می‌نویسد:

... وَ الْمُحْسِنُ كَانَ سَقَطًا.^۲

و محسن، کودکی سقط شده بود.

جالب است که وی در کتاب دیگرش به نام «المحاسن المجتمعة فی الخلفاء الأربعة»^۳ سقط شدن حضرت محسن (ع) را از کتاب «الإستیعاب» تألیف ابن عبدالبر (متوفای ۴۶۳) نقل می‌نماید؛ در حالی که در چاپ‌های فعلی از کتاب «الإستیعاب» نشانی از آن یافت نمی‌گردد؟!

۱- الفصول المهمة، ص ۱۲۶.

۲- نزهة المجالس، ج ۲، ص ۱۸۴ و ص ۱۹۴.

۳- نسخة مصورة بمكتبة المحقق الطباطبائي، ص ۱۶۴.

با بهره گیری از نقل ذیل، زمان حادثه را نیز می توان دریافت:

سند شماره سه

ابن بطریق (متوفای ۶۰۰) می نویسد:

وَفِي رِوَايَةٍ: أَنَّ فَاطِمَةَ أَسْقَطَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ذَكَرًا كَانَ سَمَاءُ
النَّبِيِّ - وَهُوَ حَمْلٌ - مُحْسِنًا.^۱

و در روایستی نقل شده است: فاطمه پس از [رحلت]
رسول خدا، فرزند پسری را سقط نمود که پیامبر وی را
- در حالی که جنین بود - محسن نام گذاری کرده بود.

کتمان شگفت انگیز

ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۶) از استادش ابو[یحیی] جعفر
النقیب (متوفای قبل از ۶۴۴) پرسید:

... أَرَوَى عَنْكَ مَا يَقُولُهُ قَوْمٌ:

«إِنَّ فَاطِمَةَ رُوِعَتْ فَأَلْقَتْ الْمُحْسِنَ»؟

فَقَالَ: لَا تَرَوِهِ عَنِّي وَلَا تَرَوِ عَنِّي بُطْلَانَهُ...^۲

آیا از تو روایت کنم قول گروهی را که می گویند:

«فاطمه ترسانده شد، پس محسن را سقط نمود.»؟

او گفت: از من روایت نکن و بطلان این ماجرا را نیز از قول من
نقل ننما...

۱ - عمدة عیون، ص ۷۴.

۲ - شرح حدیدی، ج ۱۴، ص ۱۹۳.

نشانه‌های کشف حقیقت

سند شماره یک

ذهبی (متوفای ۷۴۸) در شرح زندگانی ابن ابی‌دارم^۱ (متوفای ۳۵۲)

از قول ابن‌حمّاد کوفی^۲ چنین می‌نویسد: ... حضرت و رجل یقرأ علیه:

إِنَّ عُمَرَ رَفَسَ فَاطِمَةَ حَتَّى اسْقَطَتْ بِمُحْسِنٍ.^۳

بر او وارد شدم؛ شخصی نزد او می‌خواند:

عمر چنان با لگد به سینه فاطمه کوبید که وی، محسن را

سقط نمود.

یادآور می‌شویم که ذهبی در آثار خود، به تضعیف شخصیت ابن‌ابی‌دارم همت گماشته و سخن ابن‌حمّاد را نیز با همین هدف نقل کرده است؛ چرا که ذهبی، از زمرهٔ باورمندان به «عدالت همهٔ صحابه، به‌ویژه عدالت خلفا و هواداران آنها» می‌باشد؛ تا آن‌جا که «پرهیز از نقل مطاعن صحابه» را «مبنای نگارش» کتاب‌های خود قرار داده و به صراحت نیز به لزوم رعایت این مبنا در تاریخ‌نگاری، اعتراف

۱ - ابن‌عماد حنبلی (متوفای ۱۳۵۰) دربارهٔ شخصیت علمی او می‌گوید:

كَانَ مُخَذَّذَ الْكُوفَةِ وَ حَافِظَهَا.

او در کوفه «مخذذ» و «حافظ» (از حفظ دارندهٔ احادیث بسیار) بود.

(شذرات الذهب، ج ۳، ص ۱۱)

۲ - بسیاری از بزرگان اهل سنت، وی را ستوده‌اند: (ر.ک: سیر أعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۳۰۹؛

تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۷۵۹؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۶۱۵)

۳ - میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹؛ ابن‌خزرج عسقلانی (متوفای ۸۵۲) نیز مشابه مطلب فوق

را دربارهٔ ابن‌ابی‌دارم می‌نویسد: (لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸)

کرده است.^۱ به هر حال باید توجه داشت: «تضعیف یک راوی» آن هم به این دلیل که وی از «مطاعن خلفا» سخن به میان آورده است؛ یکی از شیوه‌های اهل سنت، برای سرپوش نهادن بر حقایق می‌باشد.

سند شماره دو

مسعودی^۲ (متوفای ۳۴۵) می‌نویسد:

... وَ ضَعَفُوا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ بِالْبَابِ حَتَّى أَسْقَطَتْ مُحْسِنًا.^۳

سرور بانوان را چنان پشت در کوبیدند و فشرده‌اند که محسن را سقط نمود.

توجه

در فضایی که تمام همت حدیث‌نگاران و تاریخ‌نویسان اهل سنت به «تبرئة خلفا از طریق تضعیف راویان مطاعن آنها» معطوف می‌باشد؛^۴ سندهای تاریخی فوق، همچون «بانگ بیدارباشی» است که

۱- ر.ک: سیر أعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۹۲-۹۳.

۲- ذهبی (متوفای ۷۴۸) درباره‌ی او می‌نویسد:

وَ كَانَ مُعْتَزِلًا.

او معتزلی بود.

(سیر أعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۶۹؛ تذكرة الحفاظ، ج ۳، ص ۸۵۷)

جالب توجه است که: شبکی (متوفای ۷۷۱) مسعودی را شافعی قلمداد می‌نماید.

(ر.ک: الطبقات الشافعية الكبرى، ج ۳، ص ۴۵۶-۴۵۷)

۳- إنبات الوصية (منسوب به مسعودی)، ص ۱۴۳.

۴- برای مثال: از احمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱) - مؤلف کتاب المُسْنَد - سؤال شد: آیا از حسین بن الحسن الأشقر روایت نقل می‌کنی؟ احمد پاسخ داد: او کسی نیست که دروغ بگوید.

هر پژوهشگر ژرف‌نگری را به بازنگری در «نقل‌های متعارف اهل سنت درباره حضرت محسن (ع)» و می‌دارد و هر محقق کنجکاوی را به جستجوی بیشتر برای کشف حقیقت ماجرا ترغیب می‌نماید؛ هرچند که اظهار شده:

«گاهی ندرتاً از بعضی عوام نه علماء شنیده می‌شود که حضرت عمر بن الخطاب لنگه دروازه خانه را به پهلوی حضرت فاطمه الزهراء بنت رسول الله همسر حضرت علی زد و پهلوی حضرت فاطمه تا آنجا صدمه دید که جنین در شکمش تلف شد. این طفل همان پسر حضرت علی است به نام محسن. اصلاً این امر صحت ندارد. من این مطلب را در هیچ کتابی از هیچ فرقه‌ای ندیده‌ام و از هیچ عالم روحانی هیچ طایفه‌ای نشنیده‌ام.»^۱

۱ گفتند: او درباره ابوبکر و عمر روایاتی نقل کرده و بابی را در معایب آن دو تألیف نموده است. احمد گفت: اگر چنین باشد، او صلاحیت آن را ندارد که از وی روایت کنیم. (تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۹۱)

۱ - سید عبدالرحیم خطیب (امام جمعه پیشین اهل سنت بندرعباس)، کتاب «ضهرین»،

گفتار دوم

آشنایی با حقیقت ماجرای سقط حضرت محسن علیه السلام

حقیقت پنهان

علیرغم تلاش گسترده تاریخ‌نویسان اهل سنت در زمینه ایجاد تحریف در اسناد و مدارک حاکی از ماجرای سقط حضرت محسن علیه السلام، صفحات برخی منابع مکتب خلافت، اعتراف تکان‌دهنده‌ای را در خود گنجانده‌اند.

اعتراف صریح و شفاف‌ی که نقش مهمی در راهنمایی پژوهشگران به سوی کشف «حقیقت ماجرا» ایفا می‌نماید و درست به همین دلیل، به شدت مورد انکار هواداران خلفا قرار گرفته است؛ چنانچه در شماره سوم از فصلنامه «ندای اسلام» می‌خوانیم:

«نخستین کسی که به جعل داستان شهادت حضرت فاطمه زهرا پرداخت، ابراهیم بن سیار نظام رئیس فرقه نظامیه بود.»^۱

۱ - عبدالعزیز نعمانی: مقالة «فاطمة زهرا از ولادت تا افسانه شهادت»، مندرج در فصلنامه

آشنایی با شخصیت علمی «نظام»

ابراهیم بن سیار بن هانی بصری معتزلی (متوفای ۲۳۱) چهارمین شخصیت برجسته معتزله می باشد که در مدرسه اعتزال بصره رشد نموده است.

ابن حزم اندلسی (متوفای ۴۵۶) درباره اش می نویسد:

... رَأْسُ أَهْلِ الْإِعْتِزَالِ مَعَ عُلُوِّ طَبَقَتِهِ فِي الْكَلَامِ وَ تَمَكُّنِهِ فِي الْعِلْمِ وَ تَحَكُّمِهِ فِي الْمَعْرِفَةِ.^۱

بزرگ معتزله که مرتبه اش در کلام والا، در علم چیره دست و در معرفت استوار بود.

خطیب بغدادی (متوفای ۴۶۳) درباره اش می نویسد:

... وَ كَانَ أَحَدَ فُرْسَانَ أَهْلِ النَّظَرِ وَ الْكَلَامِ عَلَى مَذْهَبِ الْمُعْتَزَلَةِ.^۲

و او یکی از یکه تازان اندیشه و کلام در مذهب معتزله بود.

ابن ماکولا (متوفای ۴۷۵) درباره اش می نویسد:

... وَ كَانَ أَحَدَ فُرْسَانَ الْمُتَكَلِّمِينَ.^۳

و او یکی از یکه تازان کلام بود.

۱- طوق الحمامه، ص ۱۲۷.

۲- تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۹۶.

۳- الإكمال، ج ۷، ص ۲۷۴.

متن اعتراف «نظام» درباره حضرت محسن علیه السلام

سند شماره یک

شهرستانی^۱ (متوفای ۵۴۸) می‌نویسد که وی معتقد بود:

إِنَّ عُمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلْقَتْ الْجَنِينَ
مِنْ بَطْنِهَا.^۲

عمر در روز بیعت چنان ضربه‌ای بر شکم فاطمه کوبید که
وی جنین را از شکمش فرو انداخت.

سند شماره دو

صَفَدی (متوفای ۷۶۴) می‌نویسد که وی معتقد بود:

إِنَّ عُمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلْقَتْ الْمُحْسِنَ.^۳
عمر در روز بیعت چنان ضربه‌ای بر شکم فاطمه کوبید که
محسن را فرو انداخت.

توجه

ابن ابی‌الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۶) از قول جاحظ (متوفای ۲۵۵)
می‌نویسد: نَظَام، شیعیان را به دلیل بدگویی کردنشان از صحابه،
به شدت مورد رد و نفی (انکار) قرار می‌داد.^۴

۱ - هرچند که شهرستانی (و امثال او) به دلیل تعصبات تند تسنن‌گرایانه، این اعتراف را با
هدف «بی‌اعتبار جلوه دادن نظام» نقل می‌کنند؛ ولی باید توجه داشت این شیوه از تضعیف - که
برخاسته از طرفداری کورکورانه از نظریه عدالت صحابه می‌باشد - خود قرینه‌ای است که با اتکا
بر آن، می‌توان بر اعتبار نقل مذکور پای فشرد.

۲ - الملل و النحل، ج ۱، ص ۵۷.

۳ - الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۷.

۴ - شرح حدیدی، ج ۲۰، ص ۳۱.

زخم آتش

احراق بیت فاطمه علیها السلام در منابع اهل سنت

به اهتمام: علی لباف

باراهنمایی: حبیب دربرکت

پیش‌گفتار

«عبدالعزیز نعمانی» در نقد اسناد و مدارک تاریخی حاکی از
به شهادت رسیدن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می‌نویسد:
«یکی دیگر از روایان این داستان، ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم دینوری
است که در کتاب الإمامة و السیاسة می‌گوید:
ابوبکر درباره گروهی که از بیعت با او خودداری کرده و پیرامون علی
گرد آمده بودند، پرسید و عمر را پیش آنان فرستاد.
عمر به خانه علی آمد و آنان را آواز داد ولی آنان بیرون نیامدند، پس
عمر هیزم خواست و گفت:
سوگند به آن که جان عمر در دست اوست، اگر بیرون نیایید، خانه را با
هر که در آن است به آتش خواهم کشید.
به او گفتند: اگر فاطمه در آن جا باشد چه؟
گفت: حتی اگر او در آن جا باشد.

پس همه جز علی بیرون آمدند و بیعت کردند.^۱

برخی با استناد از کتاب الإمامة و السياسة که به زعم آنان نویسنده آن ابن قتیبہ دینوری که مسلک سنی داشته، سعی نموده‌اند تا از این طریق شهادت حضرت فاطمه به اثبات برسانند، در حالی که در این استناد دو اشکال وجود دارد.

اول آن که از روایت الإمامة و السياسة چنین بر می‌آید که حضرت عمر صرفاً به تهدید بسنده نمود و مخالفان را متقاعد ساخت تا بیعت نمایند و در جهت سوزاندن خانه حضرت فاطمه و حمله به آن بانوی گرامی هیچ‌گونه اقدامی ننمود.

دوم آن که کتاب الإمامة و السياسة تألیف ابن قتیبہ دینوری نمی‌باشد و علما در انتساب آن به ابن قتیبہ دینوری تردید دارند.^۲

در این نوشتار، سعی داریم تا به اختصار، به بررسی ادعاهای «عبد العزیز نعمانی» درباره «استناد و دلالت» این مدرک مهم تاریخی بپردازیم.

۱

۱- به نقل از: الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۲.

۲- فصلنامه ندای اسلام، شماره ۳، مقاله «فاطمه زهرا از ولادت تا افسانه شهادت».

گفتار یکم

بررسی استناد ماجرای تهدید به احراق

ثبت ماجرای «تهدید بیت فاطمه علیها السلام به احراق»
در سایر منابع اهل سنت

قبل از آن که به بررسی استناد کتاب «الإمامة والسياسة» به «ابن قُتَيْبَة» پردازیم، این نکته مهم را یادآور می‌شویم که: ثبت و ضبط «تهدید عمر مبنی بر، به آتش کشیدن خانه فاطمه علیها السلام» تنها به کتاب «الإمامة والسياسة» اختصاص نداشته و تصریحات حاکی از صحّت وقوع این ماجرا را در سایر منابع معتبر مکتب خلفا نیز می‌توان مشاهده نمود.

جالب تر آن که این تصریحات، در منابع و مآخذی مندرج می‌باشند که جای هیچ‌گونه تردیدی در انتساب آن‌ها به نویسندگانشان وجود ندارد.

برخی از این منابع عبارت‌اند از:

۱ -

«أنساب الأشراف» (تأليف: بلاذري، متوفى ۲۷۹)، ج ۱، ص ۵۸۶،
رقم ۱۱۸۴، چاپ مصر.

۲ -

«تاريخ الأمم و الملوك» (تأليف: طبري، متوفى ۳۱۰)، ج ۲،
ص ۴۴۳، چاپ بيروت.

۳ -

«العقد الفريد» (تأليف: ابن عبد ربّه، متوفى ۳۲۸)، ج ۵،
ص ۱۳-۱۴، چاپ بيروت، ۱۴۰۴ ق (= ج ۳، ص ۶۴، چاپ مصر،
۱۳۵۳ ق).

۴ -

«المختصر في أخبار البشر» (تأليف: ابو الفداء، متوفى ۷۳۲)، ج ۱،
ص ۱۵۶، چاپ بيروت (= ج ۱، ص ۱۶۵، چاپ مصر).

همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید، ثبت و ضبط «تهدید عمر مبنی
بر احراق بیت فاطمه (ع)

نداشته و با استناد به منابع فوق می‌توان گفت:

جای هیچ شکی در «تهدید عمر مبنی بر، به آتش کشیدن خانه
فاطمه (ع)

وجود ندارد و وقوع این ماجرا، از حوادث قطعی و
تردید ناپذیر در تاریخ اسلام می‌باشد.

کتاب «الإمامة و السياسة» نوشته «ابن قُتَيْبَه دِيْنَوْرِي» است

این کتاب، بارها با نام مؤلف آن، یعنی «ابن قُتَيْبَه دِيْنَوْرِي»، متوفای ۲۷۶» در مصر و سایر کشورها به چاپ رسیده است.^۱
علاوه بر این، بسیاری از علمای اهل سنت به تألیف این کتاب توسط «ابن قُتَيْبَه» و صحّت انتساب آن به وی، تصریح نموده‌اند.
برخی تصریحات اهل سنت به صحّت انتساب کتاب «الإمامة و السياسة» به «ابن قُتَيْبَه» بدین شرح می‌باشد:

۱ -

«ابوبکر بن العربی» در کتاب «العواصم من القواصم»، صفحه ۲۴۸.

۲ -

«نجم الدین عمر بن محمّد مکی» مشهور به «ابن فهد» در کتاب «إتحاف الوری بأخبار امّ القرئ»، ذیل حوادث سال ۹۳ قمری.

۳ -

«قاضی ابوعبدالله تنوزی» معروف به «ابن شباط» در کتاب «الصلة السمطیه»، فصل دوم، باب ۳۴.

۴ -

«ابن حَجَر هِیْتَمِی» در کتاب «تطهیر الجنان و اللسان»، صفحه ۷۲.

۵ -

«ابن خلدون» در کتاب «العبر و دیوان المبتداء و الخبر» معروف به «تاریخ ابن خلدون»، جلد دوم، صفحه ۱۶۶.

۶ -

«تقی الدین فاسی مکی» در کتاب «العقد الثمین»، جلد ششم،
صفحة ۷۲.

۷ -

«شاه سلامة الله» در کتاب «معركة الآراء»، صفحه ۱۲۶.

اظهارات شخصیت‌های فوق - که همگی از بزرگان اهل سنت
می‌باشند - مؤید صحت انتساب کتاب «الإمامة و السياسة» به
«ابن قتیبه» می‌باشد.
همچنین برخی از محققان معاصر عرب نیز به تألیف این کتاب
توسط «ابن قتیبه» تصریح نموده‌اند.

برخی تصریحات محققان معاصر عرب به صحت انتساب کتاب
«الإمامة و السياسة» به «ابن قتیبه» بدین شرح می‌باشد:

۱ -

«فرید وجدی» در کتاب «دائرة المعارف القرن العشرين»، جلد دوم،
صفحة ۷۴۹ و صفحة ۷۵۴.

۲ -

«عمر رضا کحاله» در کتاب «معجم المؤلفین»، جلد دوم، صفحه
۲۹۷.

مهم‌ترین دلایل مخالفان انتساب کتاب «الإمامة و السياسة»
به «ابن قُتَيْبَه» را در چهار محور می‌توان گردآوری نمود:^۱

محور یکم)

مؤلف در متن کتابش از بانویی نقل قول کرده است که در سال ۹۲
قمری شاهد فتح اندلس بوده است؛ و این مطلب با سال حیات
«ابن قُتَيْبَه» سازگاری ندارد!

محور دوم)

مؤلف در متن کتابش از «ابو لیلی» نقل قول کرده است؛ در حالی که
وی به سال ۱۴۸ قمری قاضی کوفه بوده است؛ و این مطلب با سال حیات
«ابن قُتَيْبَه» سازگاری ندارد!

محور سوم)

در متن کتاب آمده است که مؤلف آن در شهر دمشق بوده است؛ در
حالی که «ابن قُتَيْبَه» از شهر بغداد جز به شهر «دِینُور» نرفته است!

محور چهارم)

مؤلف در کتابش از حمله «موسی بن نصیر» به مراکش یاد می‌کند؛
در حالی که این شهر در سال ۴۵۴ قمری بنا شده است؛ و این مطلب با
سال حیات «ابن قُتَيْبَه» سازگاری ندارد!

۱- ر.ک: مقالة «دراسة فی کتب ابن قُتَيْبَه» (تألیف: عبدالله جبوری)، مجلّة «آداب
المستنصریة»، ش ۲، ص ۲۴۵؛ مقذمة کتاب «عیون الأخبار» (تألیف: محمّد اسکندری)، ج ۱،
ص ۲۵؛ مقذمة کتاب «المعارف» (تألیف: ثروت عکاشه)، ص ۵۹.

پاسخ به محورهای چهارگانه^۱

پاسخ به محور یکم)

در سند، نام برخی از افراد ساقط شده است؛ چنانچه در برخی نسخه‌های کتاب، عبارت «ذکروا» به چشم می‌خورد.

پاسخ به محور دوم)

روش «ابن قتیبه» چنین بوده است که مطالب را بی واسطه از «ابن ابی لیلی» نقل می‌نموده است؛ چنانچه در تألیف کتاب «المعارف» هم همین رویه را به کار برده است.

پاسخ به محور سوم)

از مطالعه دقیق کتاب می‌توان دریافت که در آن، هیچ اشاره صریحی مبنی بر اقامت مؤلف آن در شهر دمشق، به چشم نمی‌خورد.

پاسخ به محور چهارم)

در چاپ سال ۱۳۳۱ نامی از مراکش نیامده است و تنها نام «مغرب» به چشم می‌خورد.
به احتمال زیاد، «گاینگوس، خاورشناس اسپانیایی» در تشخیص قلمرو حکومت «موسی بن نصیر» دچار اشتباه گردیده و نام «مراکش» را به متن کتاب افزوده است.

۱- ر.ک: مقاله «کتاب الإمامة و السياسة» (تألیف: جبرائیل جیور)، مجله «الأبحاث»، ش ۳

(سال سیزدهم)، ص ۲۸۸-۲۸۹.

آیا کتاب «الإمامة و السياسة»

تألیف «ابن حزم اندلسی، متوفای ۴۵۶»^۱ است؟

جالب است که «جبرائیل جبور» پس از ردّ ادله مخالفین انتساب کتاب «الإمامة و السياسة» به «ابن قُتیبّه»، با استناد به کتاب «الذخیره فی محاسن أهل الجزیره» (تألیف: ابن بَسّام) می نویسد:

مؤلف کتاب «الإمامة و السياسة»، «ابن حزم» می باشد!

در نقد ادعای فوق، به طرح یک پرسش اکتفا می نمایم:

چرا «قاضی ابوبکر بن العربی، متوفای ۵۴۳» که با «ابن حزم» مُعاصر بوده و آثار وی را به خوبی می شناخته است، «به صراحت» کتاب «الإمامة و السياسة» را به «ابن قُتیبّه» نسبت داده است؟^۲

۱- وی فرقه‌هایی که به اسلام اقرار دارند را به پنج گروه تقسیم می کند:

اهل سنت، معتزله، مُرجئه، شیعه و خوارج.

از دیدگاه «ابن حزم» همه این فرقه‌ها گمراهند جز «اهل سنت» که وی آنان را «اهل الحق»

و جز ایشان را «اهل البدعه» می نامد. (ر.ک: الفضل، ج ۲، ص ۱۰۶-۱۰۷)

۲- ر.ک: العواصم من القواصم، ص ۲۴۵ و ۲۴۸.

الإمامة والسياسة

تأليف

الإمام الفقيه أبي محمد عبد الله بن مسلم

ابن قتيبة الدينوري

للمولد سنة ٢١٣ والمتوفى سنة ٢٧٦ هـ رحمه الله

وهو المعروف بتاريخ الخلفاء

الجزء الأول

الطبعة الثانية

١٣٧٧ هـ = ١٩٥٧ م

مكتبة الطبع والنشر

شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده بمصر

الإمامة في السنة

المعروف بتاريخ الخلفاء

5-1

الامام الفقيه ابى محمد عبد الله بن مسلم

ابن قتيبة الدينوري

المؤرخة سنة ١٢١٢هـ والتمت سنة ١٢٧٦هـ رحمه الله

تعمیق

الأستاذ علي شكري

ماہستر فی السائنس البیوسڈی

الجزء الأول



دار الأضواء
للطباعة والنشر والتوزيع

سازة حرمتك، شارم نگارش، تهران، ۱۳۷۱. رَفِيقًا، غَيْرِي، حسنكو، بَيتروت، لبنان.

گفتار دوم

بررسی دلالت ماجرای تهدید به احراق

جهت بررسی دلالت سند تاریخی مندرج در کتاب «ابن قُتَيْبَه» - که از «تهدید عمر مبنی بر سوزاندن خانه فاطمه رضی الله عنها» سخن به میان می آورد - نخست باید با افکار و عقاید مذهبی «ابن قُتَيْبَه» آشنا شویم و پس از آن، به تحلیل این «مدرک تاریخی مهم» پردازیم.

آشنایی با عقاید مذهبی «ابن قُتَيْبَه دِینَوَری»

در تحلیل اندیشه های مذهبی «ابن قُتَيْبَه» توجّه به نکات ذیل بسیار راهگشا می باشد:

نکته یکم

حنبلیان او را ستوده اند.^۱

۱ - دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۴۵۲؛ به نقل از:

Lecomte , Ibn Qutayba , 216.

نکته دوم

وی شاگرد «ابن راهوویه» و سخت تحت تأثیر عقاید او بود.^۱

نکته سوم

در باره «ابن راهوویه، متوفای ۲۳۸» می‌خوانیم:
در بغداد، در اجتماع محدّثانِ نامداری مانند احمد بن حنبل...،
شرکت می‌کرد... خطیب او را از آقران احمد بن حنبل دانسته...^۲
وی همچون احمد بن حنبل متمایل به معانی حدیث و پیرو سلف
بود.^۳

نکته چهارم

«احمد بن حنبل، متوفای ۲۴۱» پیشوای مکتب فکری
«اهل حدیث» و پایه‌گذار «فقه حنبلی» در میان اهل سنت می‌باشد.
وی در کتاب «السُّنَّة» به تبیین اصول عقاید «اهل حدیث» پرداخته
است.
او در واقع توانست در قرن سوم هجری، اصولی را به عنوان عقاید
اهل سنت پی‌ریزی کرده و به ترویج آن‌ها بپردازد.

۱ - دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۴۵۲؛ به نقل از: «اسحاق موسی حسینی»
در کتاب «ابن قُتَيْبَة» (ترجمة هاشم یاغی)، ص ۲۵ - ۲۶ و ص ۳۲.
۲ - دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۴۵۰؛ به نقل از: «خطیب بغدادی، متوفای ۴۶۴»
در کتاب «تاریخ بغداد»، ج ۶، ص ۳۴۶ - ۳۴۷ و ص ۲۵۱.
۳ - دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۴۵۰؛ به نقل از: «ابن عبد البر، متوفای ۴۶۳»
در کتاب «الإتقاء»، ص ۱۰۸.

فرازهایی از عقاید «اهل حدیث» بدین شرح می باشد:^۱

۱ - عقیده صریح و بی پروا به تجسیم و تشبیه خداوند!

۲ - تقدیرگرایی به مفهوم جبری آن!

۳ - فضیلت خلفای چهارگانه به ترتیب به خلافت رسیدن آنها!

۴ - عدالت همه صحابه!

۵ - وجوب اطاعت از سلطان جائز!

دستیابی به شخصیت مذهبی «ابن قتیبه»

از دقت و تأمل در نکات فوق می توان دریافت که «ابن قتیبه» به واسطه استادش «ابن راهویه» به شدت تحت تأثیر عقاید «اهل حدیث» بوده است؛ به گونه ای که تعصب مذهبی او غیر قابل انکار است.

«ذهبی، متوفای ۷۴۸» و «ابن حجر عسقلانی، متوفای ۸۵۲» از قول «دار قطنی، متوفای ۳۸۵» درباره «ابن قتیبه» می نویسند:

كَانَ ابْنُ قُتَيْبَةَ يَمِيلُ إِلَى التَّشْبِيهِ، مُنْحَرِفٌ عَنِ الْعِثْرَةِ.^۲

۱ - ر.ک: «الإبانة في أصول الديانة» (تأليف: أبو الحسن اشعري، متوفای ۳۲۴)، ص ۱۸ -

۱۹؛ «التنبيه و الرد» (تأليف: أبو الحسين مَلَطِي، متوفای ۳۷۷)، ص ۱۴ - ۱۵.

لازم به یادآوری است که:

الف - «ابن تیمیه خزانی، متوفای ۷۲۸» بار دیگر مکتب فکری «احمد بن حنبل» را در قرن هفتم و هشتم هجری احیا نمود.

او همچنین با نگارش کتاب «منهاج السنه» روح انکار فضائل اهل بیت (علیهم السلام) را نیز پرورش داد.

ب - «محمد بن عبد الوهاب نجدی، متوفای ۱۲۰۶» با احیاء افکار «ابن تیمیه» فرقه وهابیت (سلفی گری) را بنیان نهاد.

۲ - میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۰۳؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۳۵۷ - ۳۵۸.

«ابن قُتَيْبَه» به تشبیه، گرایش داشت و از اهل بیت (علیهم السلام) منحرف بود.

«ابن حَجَر عَسْقلانی، متوفای ۸۵۲» درباره «ابن قُتَيْبَه» می نویسد:

وَالَّذِي يَظْهَرُ لِي أَنَّ مُرَادَ السَّلَفِي بِالْمَذْهَبِ النَّصَبُ فَإِنَّ فِي
أَبْنِ قُتَيْبَةَ انْحِرَافاً عَنْ أَهْلِ الْبَيْتِ.^۱

نظر من این است که منظور «سَلَفِي، متوفای ۵۷۶» از [سخنش مبنی بر این که اختلاف حاکم نیشابوری با ابن قُتَيْبَه در خصوص] مذهب [بوده است]، ناصبی بودن [ابن قُتَيْبَه] می باشد؛ زیرا «ابن قُتَيْبَه» از اهل بیت انحراف دارد [؛ ولی حاکم نیشابوری چنین انحرافی ندارد].

جمع بندی

روح ناصبی گری و انحراف «ابن قُتَيْبَه» از اهل بیت (علیهم السلام) مورد تأیید بزرگان اهل سنت و شخصیت های برجسته ای همچون «ذهبی» و «ابن حَجَر عَسْقلانی» می باشد.

نتیجه گیری

با توجه به شناختی که از گرایش فکری «ابن قُتَيْبَه» به دست آوردیم، نمی توان باور کرد که او به قصد طرفداری از اهل بیت (علیهم السلام)، به ثبت سندی حاکی از «تهدید عمر به احراق» مبادرت ورزیده است. لذا، باید

خود را از این اندیشه خام رها ساخت و برای نقل این سند توسط او، انگیزه دیگری را جستجو نمود.^۱
در بخش بعدی، به کشف این انگیزه خواهیم پرداخت.

انگیزه ثبت سندی حاکی از «تهدید بیت فاطمه (علیها السلام) به احراق» توسط «ابن قتیبه» چیست؟

حال این سؤال مطرح است که:

با توجه به حمیت و تعصب شدید «ابن قتیبه»، انگیزه او از ثبت سخنان «عمر بن خطاب» مبنی بر «تهدید خانه فاطمه (علیها السلام) به سوزاندن» چه می تواند باشد؟

به عبارت دیگر، چرا «ابن قتیبه» - که یک ناصبی است - به درج سندی دست می یازد که می توان از آن «مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام)» و «مذمت عمر و ابوبکر» را استخراج نمود؟

الف) در مسیر پاسخ گویی

برای دستیابی به جواب پرسش فوق، نخست باید دید که «ابن قتیبه» در کجای کتابش و در چه فضایی به ذکر این ماجرا پرداخته است؟^۲

۱ - با توجه به دورنمایی که از عقاید مذهبی «ابن خزم» ترسیم نمودیم، حتی اگر مؤلف کتاب «الإمامة و السياسة» را «ابن خزم» بدانیم، باز با همین نتیجه گیری مواجه می شویم.

۲ - انتشار ترجمه فارسی کتاب «الإمامة و السياسة» به نام «امامت و سیاست»، فرصتی به دست داد تا براساس این نوشتار، مطالب این بخش را تنظیم نماییم.

ترجمه مورد نظر توسط «سید ناصر طباطبایی» و از روی چاپ مصر: «شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البانی الحلبي» و اولاده» انجام یافته است.

تا پس از آن، بتوانیم با توجه به شناختی که از محتوای کتاب «الإمامة و السياسة» به دست آورده‌ایم، انگیزه مؤلف آن را کشف نماییم.^۱
بدین منظور، ابتدا به سیری در کتاب می‌پردازیم.

سیری در مطالب مندرج در کتاب «الإمامة و السياسة»

سیر یکم

مؤلف، کتاب خود را با نقل پنج روایت جعلی،^۲ با موضوع «برتری ابوبکر و عمر» آغاز می‌نماید!

جالب‌تر آن که سه حدیث دروغین از احادیث این باب، از زبان حضرت علی (ع) نقل شده است!

بدین ترتیب، او در آغاز کتابش، عقیده غلط و انحرافی خود مبنی بر «برتری ابوبکر و عمر از حضرت علی (ع)» را به خوانندگان اثرش تحمیل و القا می‌نماید و با درج این احادیث در ابتدای کتابش، تعصب کور مذهبی خود را به‌طور شفاف به نمایش می‌گذارد.

سیر دوم

وی در ادامه نوشته‌اش، باب دیگری را با عنوان «برگزیده شدن ابوبکر به خلافت توسط پیامبر» می‌گشاید!

۱- حتی اگر نویسنده کتاب «الإمامة و السياسة» را «ابن خزم» و یا «موزخی گمنام» بدانیم، اشکال یکم از شبهه برگرفته از مقاله «افسانه شهادت» را با همین نگاه و با همین شیوه تحلیل، پاسخ می‌دهیم.

۲- ر.ک: «علی بن ابی طالب (ع) و حدیث تربیع» (تألیف: حسین غیب غلامی هرساوی).

سپس در ذیل آن، ماجرای دروغین «نماز ابوبکر»^۱ را با آب و تاب فراوانی نقل می‌کند!

مؤلف کتاب، در ضمن نقل این ماجرای ساختگی، به خوانندگان کتابش چنین القا می‌نماید که:

الف) میراث پیامبر ﷺ در میان مردم، انصار هستند؛ نه قرآن و عترت (ثقلین)!

ب) وقتی پیامبر ﷺ در بستر بیماری چشمانش را باز نمود و فرمود: دوستم را بخوانید؛ منظورش ابوبکر بود، نه حضرت علی ﷺ!

ج) ابوبکر فردی نازک دل بود که سخت در نمازهایش می‌گریست!

د) ابوبکر بنا به دستور رسول خدا ﷺ، تا روزی که ایشان رحلت کرد، با مردم نماز می‌خواند!

بدین ترتیب، او موفق می‌شود تا به طرز زیرکانه‌ای، عقیده باطل خود مبنی بر «حقانیت خلافت ابوبکر» را به خوانندگان کتابش القا نماید و پشتوانه‌هایی از احادیث نبوی را برای آن بتراشد!

۱- ر.ک: «آخرین نماز پیامبر ﷺ» (تألیف: سید مرتضی عسکری، ترجمه: محمد باقر

سیر سوم

مؤلف کتاب، در ادامه نوشتارش وارد مبحث «سرگذشت سقیفه» می‌شود. وی در این بخش، ابوبکر را - به‌طور ضمنی - شایسته خلافت جلوه می‌دهد! و از زبان «عمر» و «ابوعبیده» سخنانی را می‌آورد که از برتری و لیاقت ابوبکر برای کسب خلافت حکایت دارد!

در ادامه، به یادآوری سخنانی از «انصار» می‌پردازد و در ضمن آن‌ها، خشنودی و رضایت انصار از به خلافت رسیدن ابوبکر را یادآوری می‌کند!

سپس سخنانی از «انصار» را به میان می‌آورد که براساس آن‌ها می‌توان گفت: انصار، خلافت را حق ابوبکر می‌دانسته و مخالفت با او را برخلاف تقوای الهی می‌شمرده‌اند!

مؤلف کتاب، پس از این مقدمه‌چینی‌های هدفمند، وارد مبحث «خودداری سعد بن عباده از بیعت با ابوبکر» می‌شود.

بدیهی است که اگر خواننده کتاب «الإمامة والسیاسة» تا بدین بخش از کتاب، با نویسنده آن «همدلی و همراهی» کرده و پیام‌های او را به‌خوبی دریافته باشد، «سعد بن عباده» را در این ماجرا، به مخالفت با خلیفه رسول خدا و دوری از جماعت صحابه و مسلمین محکوم خواهد کرد!

سیر چهارم

مؤلف کتاب، در ادامه ماجرای «سعد بن عباد»، از بیعت یکپارچه بنی امیه و بنی زهره با «ابوبکر» یاد می‌کند؛ آن‌گاه به موضوع «خودداری حضرت علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر» می‌پردازد و از زبان «ابوبکر» خطاب به حضرت امیر علیه السلام می‌نویسد:

«اگر بیعت نکنی، تو را مجبور نمی‌کنم.»!

و از زبان «ابوعبیده» خطاب به آن حضرت علیه السلام می‌نویسد:

«ابوبکر در کار خلافت از تو نیرومندتر است و کارها را همه جانبه در نظر می‌گیرد؛ بنابراین کار خلافت را به او بسپار...»!

آن‌گاه در پاسخ به سخنان «ابوبکر» و سخنان «ابوعبیده» از زبان حضرت علی علیه السلام می‌نویسد:

«ای گروه مهاجران، خدا را در نظر آورید، خلافت و زمامداری محمد صلی الله علیه و آله را از خانه او خارج نکنید... پیروی هوای نفس نکنید تا گمراه نشوید...»

او در ادامه نقل سخنان حضرت علی علیه السلام، از استنصارهای شبانه ایشان نیز یاد می‌کند و می‌نویسد:

«علی، شبانه فاطمه دختر پیامبر را بر چهارپایی سوار می‌کرد و به مجالس انصار می‌رفت و از آنان کمک و یاری می‌خواست.»

(بدین ترتیب، خواننده کتاب، این آمادگی را از لحاظ فکری و روحی پیدا می‌کند تا سند تاریخی دیگری به اطلاع او برسد.)

سیر پنجم

مؤلف کتاب، پس از ذکر گام به گام مطالبی که دورنمای آن‌ها را ملاحظه فرمودید، با اتکا به فضایی که برای مخاطبش فراهم ساخته است، خانه علی (ع) را مرکز توطئه و آشوب علیه جماعت مسلمین معرفی نموده و می‌نویسد:

«ابوبکر از کسانی که همراه علی بودند و از بیعت با او خودداری کرده بودند پرسش کرد؛ هنگامی که آگاه شد آنان در خانه علی گرد آمده‌اند، عمر را به سوی آنان فرستاد. عمر به درب خانه علی آمد و از آنان خواست تا بیرون بیایند و با ابوبکر بیعت کنند ولی آنان از این کار خودداری کردند. عمر درخواست هیزم کرد و گفت: سوگند به کسی که جان عمر در دست اوست، بیرون آید و گرنه خانه و اهلش را به آتش خواهم کشید. به عمر گفته شد: ای ابو حفص، فاطمه در آن خانه است. عمر گفت: حتی اگر فاطمه نیز در خانه باشد. آنانی که در خانه علی بودند، همگی بیرون آمدند و بیعت کردند، مگر علی. این چنین گفته شده است که علی سوگند یاد کرده بود از خانه بیرون نیاید و عبا بر دوش نیندازد تا وقتی که قرآن را گردآوری کند. فاطمه جلوی درب ایستاد و گفت: هیچ مردمی همچون شما دیدارشان برای من، بد و نفرت‌انگیز نیست.

جنازه رسول خدا [ﷺ] را بر روی دست‌های ما تنها گذاشتید و کار خلافت را میان خود قطعه قطعه کردید، و در این خصوص از ما جویا نشدید، و حق را به ما بازنگردانید. عمر نزد ابوبکر آمد و گفت: آیا از این فرد متخلف بیعت نمی‌گیری؟

ابوبکر به قُتُفْذ که آزاد شده‌ی وی بود گفت: برو و علی را نزد ما بیاور.

قُتُفْذ نزد علی آمد و گفت: خلیفه رسول خدا تو را می‌خواند. علی گفت: چقدر زود بر پیامبر [ﷺ] دروغ روا داشتید.

قُتُفْذ برگشت و موضوع را به آگاهی ابوبکر رسانید، ابوبکر پس از شنیدن سخنان علی، گریه‌ای طولانی کرد.

عمر بار دوم گفت: به کسی که از بیعت با تو خودداری کرده است فرصت مده.

ابوبکر بار دیگر به قُتُفْذ گفت: نزد علی برو و به او بگو: امیرالمؤمنین تو را به بیعت با خود فرامی‌خواند.^۱

قُتُفْذ نزد علی آمد و وی را از سخنان ابوبکر آگاه گردانید. علی در پاسخ وی گفت: سبحان الله، چیزی را ادعا کرده است که از آنِ او نیست.

قُتُفْذ برگشت و سخنان علی را به آگاهی ابوبکر رسانید. وی نیز بار دیگر گریه‌ای طولانی کرد.

۱ - لازم به تذکر است که استفاده از لفظ امیرالمؤمنین برای اشاره به خلفا، از دوران عمر در

میان مسلمانان رواج یافت.

عمر برخاست و گروهی نیز با وی آمدند، تا این که به درب خانه فاطمه رسیدند.

فاطمه وقتی آگاه شد چه کسانی پشت درب هستند، با صدای بلند چنین گفت:

پدر، رسول خدا، چه چیزهایی که پس از تو، از فرزندی خطاب و ابوقحافه دیدم.

مردم وقتی صدا و گریه فاطمه را شنیدند، گریه کنان برگشتند. نزدیک بود قلب‌های آنان پاره و جگر آنان تکه تکه شود.

اما عمر و عده‌ای باقی ماندند.

آنان علی را از خانه بیرون آوردند و وی را نزد ابوبکر بردند. به علی گفتند: بیعت کن.

علی گفت: اگر بیعت نکنم چه می‌کنید؟

در پاسخ وی گفتند: در این صورت سوگند به خدا، گردن تو را خواهیم زد.

علی گفت: در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را می‌کشید.

عمر گفت: بنده خدا را می‌کشیم ولی برادر رسول خدا را هرگز.

ابوبکر ساکت بود و سخنی نمی‌گفت؛ کسی در آن میان گفت: آیا او را فرمان نمی‌دهی که با تو بیعت کند.

ابوبکر گفت: تا زمانی که فاطمه در کنار اوست، او را مجبور بر این کار نمی‌کنم.

تا این جا دانستیم که مؤلف کتاب «الإمامة و السياسة» در کجای کتابش و در چه فضایی به ذکر ماجرای «تهدید به احراق» پرداخته است.

حال می‌خواهیم با توجه به شناختی که از محتوای کتاب به دست آورده‌ایم، انگیزه مؤلف آن را کشف نماییم.

(ب) نتیجه‌گیری

به نظر شما، خواننده‌ای که مطالب مندرج در کتاب «الإمامة و السياسة» را تا انتهای سیر سوم، مطالعه کرده و صحت آن‌ها را پذیرفته است؛ هنگام ملاحظه مطالبی حاکی از خودداری حضرت امیر علیه السلام از انجام بیعت با ابوبکر (مطالعه سیر چهارم و پنجم)، به چه نتیجه‌ای می‌رسد؟

آیا حضرت علی علیه السلام را در تخلف از انجام بیعت با ابوبکر، مُحق می‌داند یا ایشان را به مخالفت با خلیفه رسول خدا و جماعت مسلمین متهم و محکوم می‌نماید؟!

آیا چنین خواننده‌ای، حضرت علی علیه السلام را همچون «سعد بن عباد» مستحق سرزنش نمی‌انگارد؟ و رفتارهای آن دو را در یک راستا ارزیابی نمی‌کند؟

بدیهی است که اگر وی، مبانی پی‌ریزی شده در کتاب «الإمامة و السياسة» را باور کرده و به دلالت آن‌ها معتقد شده باشد، اولاً: حضرت علی علیه السلام را در استنکافش از پذیرش خلافت ابوبکر، مورد مذمت قرار می‌دهد!

ثانیاً:

به ابوبکر - به عنوان خلیفه رسول خدا - این حق را می‌دهد که در مقابل مخالفت‌های حضرت علی (ع) به تندی موضع‌گیری نموده و به زور از حضرت علی (ع) مطالبه بیعت نماید!

ثالثاً:

عمر را به واسطه رشادتش می‌ستاید!

به عبارت دیگر، مؤلف کتاب، پس از ترتیب دادن فضایی حاکی از حقایق خلافت ابوبکر، از ماجرای «مطالبه بیعت از حضرت علی (ع)» و «تهدید عمر مبنی بر سوزاندن خانه فاطمه (ع)» سخن به میان می‌آورد.

او در این ماجرا، از حضرت علی (ع) چهره یک «متخلف» را به نمایش می‌گذارد که از انجام بیعت با خلیفه رسول خدا و پذیرش آن، استنکاف می‌نماید!

لذا، خلیفه مسلمین، این اجازه و حق را دارد که با وی برخورد کرده و برای وادار ساختن او به انجام بیعت، خانه‌اش را به سوزاندن تهدید کند!

در نهایت نیز به گونه‌ای از رفتار ابوبکر یاد می‌کند که بر نرمش و بزرگواری او در برخورد با مخالفان حکومتش دلالت دارد!

بنابراین، هر سنی‌زاده‌ای که در فضای کتاب غوطه‌ور شود، از مشاهده حادثه «تهدید عمر به احراق بیت فاطمه (ع)»، به هیچ نتیجه‌ای جز مذمت و نکوهش حضرت علی (ع) - آن هم به دلیل امتناع از انجام بیعت با ابوبکر - دست نمی‌یابد! و این، همان انگیزه‌ای است که

مؤلف کتاب «الإمامة و السياسة» را به ثبت «تهدید عمر به احراق» واداشته است.^۱

توجه

انگیزه فوق، تنها به «ابن قُتَيْبَة ناصبی» اختصاص نداشته و همه تاریخ‌نگاران سنی که ماجرای «تهدید عمر» را در آثارشان به ثبت رسانده‌اند - آگاهانه یا مقلدانه - در همین فضا سخن گفته و از همین انگیزه پیروی کرده‌اند؛ چرا که پشتوانه و خاستگاه اصلی ایجاد این فضا و تحقق این انگیزه، عقاید تند تسنن‌گرایانه است و توجه به روح ناصبی‌گری «ابن قُتَيْبَة» در آغاز این نوشتار، تنها، یاری‌رسان مادر کشف آن گردید.

سایر مورّخین سنی که ماجرای «تهدید به احراق» را در همین فضا نقل نموده‌اند، عبارت‌اند از:

- ۱ - بلاذری (متوفای ۲۷۹)
- ۲ - طبری (متوفای ۳۱۰)
- ۳ - ابن عبد ربّه (متوفای ۳۲۸)
- ۴ - ابوالفداء (متوفای ۷۳۲)

۱ - مؤلف کتاب، ماجرای استنصارهای شبانه و عیالات ابوبکر و عمر از حضرت زهرا (ع) را نیز با همین انگیزه پلید نقل می‌نماید.
 ر.ک: «شعله‌های همیشه» (تألیف: علی لباف).

چرا مؤلف کتاب «الإمامة و السياسة» از «آتش زدن درب خانه فاطمه (ع)» سخنی به میان نمی‌آورد؟^۱

(الف) در مسیر پاسخ‌گویی

تبیین پرسش

با شناختی که از عقاید تند تسنن‌گرایانه مؤلف به‌دست آوردیم، و با تحلیلی که از انگیزه وی در ثبت مدرک حاکی از «تهدید بیت فاطمه (ع) به احراق» ارائه نمودیم؛ طبیعی است که به این نتیجه دست یابیم که:

همان‌طور که او مدرک حاکی از «تهدید عمر به آتش افروزی» را در فضای تسنن‌گرایی نقل کرده و با انگیزه مذمت امیرالمؤمنین (ع)، به ثبت آن اقدام نموده است، توقع می‌رود که در صورت وقوع احراق درب خانه فاطمه (ع) نیز از درج آن مدرک تاریخی، هیچ ابایی نداشته باشد؛ چنانچه در گذشته، برخی از «اهل حدیث» به «وقوع احراق» تصریح می‌کردند.

لذا، سؤال اساسی این است که:

آیا عدم ثبت چنین سندی در کتاب «الإمامة و السياسة» به دلیل عدم وقوع حادثه «احراق درب» نمی‌باشد؟

به عبارت دیگر، این سؤال مطرح می‌گردد که:

در شرایطی که مؤلف کتاب، بی‌باکانه از «تهدید عمر مبنی بر احراق

۱ - هر معیاری که رعایت آن، مؤلف کتاب «الإمامة و السياسة» را از ثبت چنین سندی منصرف گرداند، در سایر موزخین سنی که ماجرای «تهدید به احراق» را نقل نموده‌اند نیز قابل کشف می‌باشد.

بیت فاطمه علیها السلام «سخن می‌راند، دلیل انصراف او از ثبت «وقوع احراق در ب خانه» چیست؟ و این حذف و تحریف، تابع چه معیاری بوده است؟

یادآوری انگیزه مؤلف کتاب «الإمامة و السياسة» از ثبت سند حاکی از «تهدید بیت فاطمه علیها السلام به احراق»

یادآور می‌شویم که انگیزه مؤلف کتاب،^۱ از ثبت «تهدید عمر مبنی بر احراق بیت فاطمه علیها السلام»، اثبات حقانیت و مظلومیت حضرت علی علیه السلام و ایراد خدشه به خلافت ابوبکر نبوده است.

بلکه برعکس، او در فضای اعتقاد غلطش به حقانیت خلافت ابوبکر و با انگیزه مذمت حضرت علی علیه السلام و محکوم نمودن ایشان به تخلف از انجام بیعت با خلیفه رسول خدا، به ثبت «تهدید عمر» اقدام نموده است.

بنابراین، ثبت، تحریف و یا حذف هر سند تاریخی دیگری در کتاب «الإمامة و السياسة»، در راستای صیانت از «این انگیزه» صورت می‌گیرد و تابع حفظ و نگهداری آن می‌باشد.

۱- و سایر مؤرخین سنی که ماجرای «تهدید به احراق» را نقل نموده‌اند.

نمونه‌هایی از تلاش مؤلف کتاب،^۱ برای صیانت از این انگیزه

برای مثال:

به یاد بیاورید که مؤلف کتاب «الإمامة و السياسة»، چگونه برای حفظ انگیزه فوق، به ثبت نقل‌های دروغین^۲ بیعت مختارانه^۳

۱- و سایر مورّخین سنی که ماجرای «تهدید به احراق» را نقل نموده‌اند.

۲- ر. ک: «مظلومی گمشده در سقیفه» (تألیف: علی لبناف)، ج ۴، فصل یکم، گفتار چهارم.

۳- لازم به یادآوری است که او در ادامه ماجرای «تهدید عمر به احراق بیت فاطمه (ع)»، تمهید زیرکانه‌ای اندیشیده است تا از طریق آن، سندی که به زعم او حاکی از «مذمت حضرت علی (ع)» می‌باشد، به هیچ روی و تحت هیچ شرایطی به سندی حاکی از «مذمت ابوبکر» تبدیل نگردد! او با چنین هدف پلیدی دست به ثبت دروغ دیگری می‌یازد و گستاخانه می‌نگارد: «علی تا زمانی که فاطمه زنده بود با ابوبکر بیعت نکرد، فاطمه پس از پدرش رسول خدا فقط ۷۵ شب زنده بود. گویند وقتی فاطمه وفات کرد، علی در پی ابوبکر فرستاد تا نزد وی آید. ابوبکر آمد، بنی‌هاشم نیز نزد علی بودند. علی پس از ستایش پروردگار، ابوبکر را چنین مخاطب قرار داد: عدم بیعت ما با تو به‌خاطر انکار فضیلت و برتری تو نبود، بلکه ما می‌دیدیم که ما نیز در کار خلافت دارای حقی و بهره‌ای هستیم. در این مورد به ما ستم روا داشته شد. آنگاه علی قربات خود را نسبت به پیامبر یادآور شد، و هنوز سخن او به پایان نرسیده بود که ابوبکر شروع به گریه کرد. ابوبکر گفت: قربات با رسول خدا از خانواده خودم برایم دوست‌داشتنی‌تر است. من کسی را به کاری فرا نمی‌خوانم مگر آنچه را که رسول خدا به آن خوانده است و آن کاری را انجام می‌دهم که رسول خدا انجام داده است. علی به ابوبکر گفت: میعادگاه ما و شما برای بیعت، فردا در مسجد جامع انشاءالله... ابوبکر... به مسجد رفت، و روی به‌سوی مردم کرد و علی را از این‌که با وی بیعت نکرده است معذور داشت. پس از ابوبکر، علی برخاست و مقام وی را بزرگ داشت و فضیلت و سابقه او را یادآور شد. پس از آن علی با ابوبکر بیعت کرد. مردم نیز به علی گفتند: کاری درست و پسندیده انجام دادی. پس از آن‌که کار بیعت مردم با ابوبکر به پایان رسید، ابوبکر سه روز با مردم سخن گفت؛ ابوبکر با مردم چنین می‌گفت: شما را در بیعت با خود آزاد گذاشته‌ام، آیا کسی این بیعت را ناخوشایند می‌داند؟ علی در صف اول مردم ایستاده بود و می‌گفت: سوگند به خدا، ما تو را سرور و پیشوای خود قرار ندادیم، بلکه این رسول خدا بود که تو را بر ما مقدم داشت، تا دینمان بر جا ماند. چه کسی خواهد تو را به‌خاطر دنیای ما مؤخر گرداند؟!!!»

پرداخته^۱ و یا این اعتراف را از زبان «ابوبکر» نقل کرده است که:
 «دوست می‌داشتم خانه‌ی علی را ترک می‌کردم؛ اگرچه او
 آشکارا با من جنگ می‌کرد.»^۲

۱- ر.ک: بلاذری: أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۷، چاپ مصر: طبری: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۳، ص ۲۰۷، چاپ دار التراث؛ ابن عبد ربّه: العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۴۷، چاپ بیروت: ابوالفداء: المختصر فی أخبار البشر (معروف به: تاریخ ابی الفداء)، ج ۱، ص ۱۶۵، چاپ مصر.
 ۲- بدیهی است که هدف مؤلف کتاب، (و امثال او) از ثبت این اعتراف، دفاع از ابوبکر می‌باشد، نه ثبت سندی حاکی از مذمت او؛ چنانچه «ابن ابی الحدید، متوفای ۶۵۶» می‌نویسد:
 وَ هَذَا يَذُلُّ عَلَى قُوَّةِ دِينِهِ وَ خَوْفِهِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى، فَهُوَ بِأَنْ يَكُونَ مُنْقَبَةً لَهُ أُولَى مِنْ كَوْتِهِ طَعْنًا عَلَيْهِ.
 و این اعتراف، استحکام دینداری و ترس او از خدا را نشان می‌دهد.
 بنابراین سزاوار است که این اعتراف، فضیلتی برای او محسوب گردد تا طعنه و نکوهشی.
 (شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۱۶۸)
 (جالب است که عبدالعزیز نعمانی در مقاله «فاطمه زهرا از ولادت تا افسانه شهادت» (مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره ۳، ص ۶۹)، ابن ابی الحدید را شیعه معرفی می‌نماید!)
 به عبارت دیگر از منظر پیروان مکتب خلافت، اعتراف ابوبکر مبنی بر این که «دوست می‌داشتم خانه‌ی علی را ترک می‌کردم، اگرچه او آشکارا با من جنگ می‌کرد»، چنین توجیه می‌شود:
 ابوبکر آن قدر بزرگوار بود که علیرغم این که اجازه داشت جهت سرکوب مخالفین حکومتش از اجبار و تهدید استفاده نماید، ولی در قلب خود مایل به استفاده از این حق نبود و ترجیح می‌داد مجبور به استفاده از این حق نشود!!!
 اما به راستی اگر این اعتراف، حاکی از ذم ابوبکر نمی‌باشد، پس به چه دلیل «ابوعبید متوفای ۲۲۴» به تحریف آن پرداخته و از قول ابوبکر می‌نویسد:
 فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ فَعَلْتُ كَذَا وَ كَذَا.

دوست داشتم که چنین و چنان نکرده بودم. (الأموال، ص ۱۷۴)

۳- طبری: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۴، ص ۲۱۴۰، چاپ لیسن (= ج ۳، ص ۳۴۰، چاپ دار سويدان)؛ ابن عبد ربّه: العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۶۸، چاپ مصر (= ج ۵، ص ۲۱، چاپ دارالکتب).

معیار مؤلف کتاب،^۱ برای ثبت یا کتمان حوادث فاطمیّه

در حقیقت، در کتاب «الإمامة و السیاسة»، از درج هر سند و مدرکی که دلالت آن - به گونه ای - در تعارض با «انگیزه مؤلف کتاب، از ثبت تهدید عمر» قرار گیرد، اجتناب شده است.^۲

(ب) نتیجه گیری

آری! مؤلف کتاب «الإمامة و السیاسة» از ثبت «احراق درب خانه فاطمه (ع)

۱ - و سایر مورّخین سنی که ماجرای «تهدید به احراق» را نقل نموده‌اند.

۲ - همان طور که در ماجرای «تهدید به احراق» ملاحظه فرمودید، مورّخین اهل سنت (به پشتوانه عقاید تند تسنّن گرایانه شان)، تنها به ثبت حوادثی پرداخته‌اند که با انگیزه آنان از درج این حوادث، در تعارض قرار نگیرد؛ یعنی: انگشت اتهام خواننده را به سمت نظام خلافت برنگردانند و باور خواننده را به سوی حقانیت عملکردهای امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا (ع) متمایل نسازد.

بنا بر «انگیزه و معیار فوق»، حوادث فاطمیّه به سه دسته تقسیم می‌شوند:

دسته اول: حوادثی‌اند که باید به‌طور کامل حذف یا تحریف شوند؛ زیرا کوچک‌ترین اشاره‌ای به حقیقت آن‌ها، در تعارض با «انگیزه و معیار» مورّخ سنی قرار می‌گیرد؛ همانند حوادث مربوط به ضرب و جرح حضرت زهرا (ع).

دسته دوم: حوادثی‌اند که نیازی به حذف یا تحریف ندارند و حتی اگر به‌طور کامل نیز نقل شوند؛ نه تنها با «انگیزه و معیار» مورّخ سنی در تعارض نمی‌افتند؛ بلکه، تأمین‌کننده هدف او نیز به شمار می‌روند؛ همانند حوادث مربوط به هجوم منجر به شکست تحضن (هجوم اول) یا استتصارهای شبانه.

دسته سوم: حوادثی‌اند که نیازمند به نوع خاصی از تحریف می‌باشند و اگر این حوادث، به صورت «تقلیل یافته» نقل گردند، نه تنها در تعارض با «انگیزه و معیار» مورّخ سنی قرار نمی‌گیرند؛ بلکه، تأمین‌کننده هدف او نیز محسوب می‌شوند؛ همانند حوادث احراق بیت فاطمه (ع) که به صورت تقلیل یافته (= تهدید به احراق) نقل گردیده‌اند. به عبارت دیگر، «انگیزه و معیار» مذکور، مورّخ سنی را بر آن داشته است تا برخی حوادث فاطمیّه را به‌طور کامل از صفحه کتابش محو نسازد؛ بلکه آن را تحریف کرده و به صورت «تقلیل یافته» نقل نماید.

این مجازات می‌انگارد!^۱

ولی این احتمال نیز وجود دارد که برخی از خوانندگان کتابش، تحت تأثیر عواطفشان قرار گرفته و با مشاهده اسناد حاکی از وقوع آتش‌افروزی، ناگهان انگشت اتهام را به سوی ابوبکر نشانه روند.^۲

در این صورت، ثبت «وقوع احراق درب» از نظر مؤلف کتاب، نوعی «نقض غرض» محسوب گشته^۳ و با توجه به این نکته بسیار حساس که «احادیث وقوع احراق، قابل تشکیک در دلالت و قابل تأویل در

۱ - چنانچه «قاضی عبد الجبار، متوفای ۴۱۵» می‌نویسد:

فَأَمَّا مَا ذُكِرَ مِنْ حَدِيثِ عُمَرَ فِي بَابِ الْإِحْرَاقِ فَلَوْ صَحَّ لَمْ يَكُنْ طَعْنًا عَلَى عُمَرَ لِأَنَّهُ لَمْ يُهْذَذْ مِنْ أَمْتِنِ عَنِ الْمُبَايَعَةِ إِرَادَةً لِلْخِلَافِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ.

آنچه که [شیعیان] از حادثه آتش‌افروزی توسط عمر ذکر کرده‌اند، اگر هم درست باشد، ایرادی برای او نیست. چرا که عمر حق داشته است تا هر کسی را که به عنوان مخالفت با مسلمین از انجام بیعت سر باز زده است؛ تهدید کند. (المغنی، ج ۲، ص ۳۳۱)

۲ - از نظر مورخینی که ماجرای «تهدید به احراق» را ثبت کرده‌اند، این احتمال که خواننده سنی، هنگام مواجهه با سندی حاکی از «احراق درب خانه فاطمه (ع)»، ابوبکر را به «ارتکاب جنایت» متهم کند؛ احتمالی کاملاً جدی است؛ به ویژه آن‌که از قول ابوبکر نوشته‌اند:

«دوست می‌داشتیم روزی که بر فُجائنه سلمی دست یافتیم یا او را می‌کشتیم و یا این‌که آزادش می‌کردم و هرگز او را به آتش نمی‌کشیدم.»

بنابراین هر چقدر هم که مورخین سنی این حق را به ابوبکر بدهند که برای سرکوب مخالفانش از «سوزاندن با آتش» بهره ببرد، ولی چون خود خلیفه - در ماجرای فُجائنه - استفاده از این حق را ناخوشایند دانسته است، لذا، مورخین سنی برای صیانت از انگیزه‌شان در نقل ماجرای «تهدید به احراق»، از درج اسناد حاکی از «احراق درب خانه فاطمه (ع)» صرف‌نظر نموده‌اند.

۳ - او با همین هدف، از ثبت حوادث «هجوم به بیت فاطمه (ع)» و «یورش به

حضرت زهرا (ع)» اجتناب می‌ورزد.

الفاظشان نمی‌باشند»^۱ از اشاره به وقوع این حادثه در ادامه ماجرای «تهدید عمر»، پرهیز کرده است.^۲

جستجو برای کشف اسناد حاکی از «آتش زدن درب خانه فاطمه (ع)

(الف) قرائن آتش زدن درب خانه فاطمه (ع)

قرینه یکم)

«بلاذری، متوفای ۲۲۴»^۳ می‌نویسد:

أَنَّ أَبَا بَكْرٍ أَرْسَلَ إِلَى عَلِيٍّ يُرِيدُ الْبَيْعَةَ فَلَمْ يُبَايِعْ. فَجَاءَ عُمَرُ^۴
وَمَعَهُ فَتِيلَةٌ.^۵

۱- یعنی معنای این‌گونه احادیث، قابل دگرگون‌سازی به معنای دیگری نمی‌باشد.
۲- سایر مورّخین سنی که ماجرای «تهدید به احراق» را نقل نموده‌اند، با انگیزه‌هایی مشابه، از ثبت و درج «وقوع احراق درب خانه فاطمه (ع)

۳- «ذهبی، متوفای ۷۴۸» درباره‌ی او می‌نویسد: حافظ أخباری غلامه.
او، حافظ احادیث بسیار، آگاه به تاریخ و فردی دانشمند بود. (تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۸۹۲)
۴- در وصف نحوه «آمدن عمر» می‌خوانیم: لَمَّا جَاءَ إِلَى بَيْتِ عَلِيٍّ لِيُخْرِقَهُ عَلَى مَنْ فِيهِ.
عمر سوی خانه علی آمد تا خانه را با اهلش بسوزاند.
ر.ک: «روضة المناظر» (تألیف: ابن شحنة، متوفای ۸۸۲)، چاپ در حاشیه کتاب «الکامل»
(تألیف: ابن اثیر، متوفای ۶۳۰)، ج ۱۱، ص ۱۱۳، چاپ الأفندی، ۱۳۰۱ ق (= ج ۷، ص ۱۶۴).
۵- أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۶.

ابوبکر سراغ علی فرستاد تا از وی بیعت بگیرد؛ ولی او بیعت ننمود؛ لذا عمر، فتیله^۱ به دست، آمد.

قرینه دوم)

«ابو الفداء، متوفای ۷۳۲»^۲ می نویسد:

فَأَقْبَلَ عُمَرُ بِشَيْءٍ مِنْ نَارٍ عَلَى أَنْ يُضْرِمَ الدَّارَ.^۳

عمر با پاره‌ای از آتش پیش آمد تا خانه را به آتش کشد.

همچنین، در نقل «ابن عبد ربّه، متوفای ۳۲۸» می خوانیم:

فَأَقْبَلَ بِقَبَسٍ مِنْ نَارٍ عَلَى أَنْ يُضْرِمَ عَلَيْهِمُ الدَّارَ.^۴

او با پاره‌ای از آتش پیش آمد تا خانه را بر سر اهلش به آتش کشد.

۱ - فتیله به ریسمان تابیده‌ای گویند که برای برافروختن آتش، آن را شعله‌ور می‌سازند.

۲ - «ذهبی، متوفای ۷۴۸» درباره او می نویسد: وَكَانَ الْمُؤَيَّدُ كَرِيماً فَاضِلاً عَازِماً لِلْفَقْهِ.

المؤید [عماد الدین، ابو الفداء، اسماعیل بن علی] فردی کریم، فاضل و دانای به احکام بود.

(سیر أعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۲۷۴)

۳ - المختصر فی أخبار البشر، ج ۱، ص ۱۵۶.

۴ - العقد الفريد، ج ۵، ص ۱۳.

ب) نشانه‌هایی از اسناد آتش زدن درب خانه فاطمه (ع)

نشانه یکم)

«ابن ابی الحدید معتزلی، متوفای ۶۵۶»^۱ می‌نویسد:

فَأَمَّا حَدِيثُ التَّحْرِيقِ... الشَّيْعَةُ تَنْفَرِدُ بِهِ، عَلَى أَنَّ جَمَاعَةً مِنْ أَهْلِ الْحَدِيثِ قَدْ رَوَوْا نَحْوَهُ.^۲

اما واقعه آتش‌افروزی... آن را تنها شیعیان نقل کرده‌اند؛ هر چند که گروهی از «اهل حدیث» نیز همانند آن را روایت کرده‌اند.

نشانه دوم)

در ادامه دیدگاه ابن ابی الحدید معتزلی، به نوشته یکی از فقها و متکلمین نامدار امامیه اشاره می‌کنیم:

«ذوالمجدین، جناب سید مرتضی عَلم الهدی (ع)، متوفای ۴۳۶» در پاسخ به «قاضی عبد الجبار، متوفای ۴۱۵» می‌نویسد:

قَدْ بَيَّنَّا أَنَّ خَبَرَ الْإِخْرَاقِ قَدْ رَوَاهُ غَيْرُ الشَّيْعَةِ مِمَّنْ لَا يُتَّهَمُ عَلَى الْقَوْمِ...^۳

۱ - «ذهبی، متوفای ۷۴۸» به معتزلی بودن «ابن ابی الحدید» تصریح کرده و می‌نویسد: قُلُّ الْبُرِّ مُعْتَزِلِيٌّ.

عزالدین [عبد الحمید بن هبة الله، مشهور به ابن ابی الحدید] معتزلی بود.

(سیر أعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۲۷۴)

۲ - شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱.

۳ - الشافعی فی الإمامه، ج ۴، ص ۱۱۹.

روشن نمودیم که خبر آتشافروزی را جماعتی از راویان غیر شیعه - که نزد اهل سنت مَثَم نیستند - نیز نقل کرده‌اند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری^۱

مروری دیگر بر حوادث تلخ «هجوم به بیت فاطمه (علیها السلام)»:

حادثه یکم

ابوبکر دستور اکید صادر می‌کند:^۲

قَالَ: أَتَيْتَنِي بِهِ بِأَعْتَفِ الْعُنْفِ.^۳

گفت: او (علی بن ابی‌طالب (علیه السلام)) را به شدیدترین نحو ممکن [و به هر صورت، به جهت اخذ بیعت] به نزد من بیاور.

إِنْ أَبَوْا فَقَاتِلَهُمْ.^۴

اگر [برای انجام بیعت] خارج نشدند، با آن‌ها بجنگ!

۱ - این «جمع‌بندی و نتیجه‌گیری» برای کسانی نوشته شده است که در نزد آنان، «صِرْف تهدید اهل بیت رسول خدا (علیهم السلام) به کشتن و سوزاندن»، برای «اثبات وجوب برائت جستن از خلیفه و هوادارانش» کافی نمی‌باشد! همانان که ساده و بی‌خیال، از کنار اسناد «تهدید به احراق» می‌گذرند و به زعم خود، به دنبال «سندی حاکی از وقوع احراق» می‌گردند!

۲ - جالب است که در توصیف شخصیت خلیفه اظهار شده است:

«... خلیفه که بر اساس روحیه شخصی خویش، تمایلی به برخورد خشونت‌بار با علی (ع) و بنی‌هاشم نداشت...!»

اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب (علیه السلام)، ص ۹۳.

۳ - ر.ک: «أنساب الأشراف» (تألیف: بلاذری، متوفای ۲۸۹)، ج ۱، ص ۵۸۷ (= ج ۲، ص ۲۶۹).

۴ - ر.ک: «العقد الفرید» (تألیف: ابن عبد ربّه، متوفای ۳۲۸)، ج ۴، ص ۲۴۲ (= ج ۴، ص ۲۵۹).

حادثه دوم)

عمر هیزم می طلبد:

فَدَعَا بِالْحَطَبِ^۱.

دستور داد: هیزم فراهم آورید!

حادثه سوم)

عمر فتیله می آورد:

فَجَاءَ عُمَرُ وَمَعَهُ فَتِيلَةٌ^۲.

پس عمر، فتیله به دست، آمد.

حادثه چهارم)

عمر پاره‌ای آتش می آورد:

فَأَقْبَلَ عُمَرُ بِشَيْءٍ مِنْ نَارٍ^۳.

عمر با پاره‌ای از آتش پیش آمد.

حادثه پنجم)

عمر سوگند یاد می کند:

وَأَلَّهِ! لأَحْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجُنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ^۴.

به خدا سوگند! یا برای بیعت خارج می شوید یا خانه را بر شما به آتش می کشم.

۱- ر.ک: «الإمامة و السياسة» (تأليف: ابن قُتَيْبَة، متوفى ۲۷۶)، ج ۱، ص ۱۲.

۲- ر.ک: «أنساب الأشراف» (تأليف: بلاذري، متوفى ۲۲۴)، ج ۱، ص ۵۸۶.

۳- ر.ک: «المختصر في أخبار البشر» (تأليف: أبو الفداء، متوفى ۷۳۲)، ج ۱، ص ۱۵۶.

۴- ر.ک: «تاريخ الأمم و الملوك» (تأليف: طبري، متوفى ۳۱۰)، ج ۲، ص ۴۴۳.

حادثه ششم)

عمر آتش می افروزد:

فَوَجَّهُوا إِلَىٰ مَنْزِلِهِ، فَهَجَمُوا عَلَيْهِ وَاحْرَقُوا بَابَهُ...^۱

به سمت منزل وی (امیرالمؤمنین علی علیه السلام) شتافتند و به او
یورش بردند و درب خانه اش را به آتش کشیدند.

۱- ر.ک: «إثبات الوصية» (منسوب به مسعودی، متوفای ۳۴۵)، ص ۱۴۳.

ذهبی (متوفای ۷۴۸) درباره مسعودی می نویسد:
وَكَانَ مُعْتَزِلًا.

لو معتزلی بود.

(سیر أعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۶۹؛ تذكرة الحفاظ، ج ۳، ص ۸۵۷)

جالب توجه است که: شبکی (متوفای ۷۷۱) مسعودی را شافعی قلمداد می نماید.

(ر.ک: الطبقات الشافعية الكبرى، ج ۳، ص ۴۵۶-۴۵۷)

ثبت سند حاکی از «ضرب و جرح حضرت زهرا (ع)» توسط «ابن قُتَيْبَه» و حذف آن از کتاب «المعارف»

یکی دیگر از آثار «ابن قُتَيْبَه»، کتاب «المعارف» می باشد که متأسفانه دستخوش تحریف گردیده است.

«عالم شیعی، ابن شهر آشوب مازندرانی (ع)، متوفای ۵۸۸» می نویسد:

وَفِي مَعَارِفِ الْقُتَيْبِيِّ: أَنَّ مُحْسِنًا فَسَدَ مِنْ زَخْمٍ قُتِفَذِ الْعَدَوِيِّ.^۱
در کتاب «معارف» تألیف «ابن قُتَيْبَه» چنین نقل شده است:
محسن به دلیل ضربه سنگین قُتِفَذ - از قبیله بنی عدی - از میان رفت.

هر چند در چاپ های فعلی از کتاب «المعارف» از «مرگ حضرت محسن (ع) در کودکی»! سخن به میان آمده است؛^۲ ولی «گنجی شافعی، متوفای ۶۵۸» در کتاب خود به نام «کفاية الطالب، صفحه ۴۱۳» تصریح نموده است که:

«ابن قُتَيْبَه» قائل به «سقط شدن حضرت محسن (ع)» بعد از رحلت رسول خدا (ص) بوده است.^۳

بدیهی است آنچه این شخصیت برجسته اهل سنت به «ابن قُتَيْبَه» نسبت می دهد، در تعارض با متن مندرج در چاپ های امروزی از کتاب «المعارف» می باشد.

۱ - مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۴۰۷.

۲ - المعارف، ص ۹۲ (چاپ دار إحياء التراث العربی).

۳ - ر. ک: پیوست سوم.

٤١٣

وكانت تخرج الى المسجد وهي جارية فيأخذها علي عليه السلام ويقول لها من
أخوالك؟ فتقول (وه وه) تمنني كلباً ، نجم ولد علي «ع» لعلمه في
هذه الرواية أربعة عشر ولداً وعشرون امرأة .

هكذا ذكره غير واحد من أهل السمر ، (وأسقط أبو عبد الله) المقيّد
المون من الختمية وجعل أب بكر كنية لعمد الأسنر ، ولم يذكر محمد الأوسط ،
وذكر أبو الفرج علي الأموي الأصمعي في مقاتل آل أبي طالب الذين قتلوا
مع أمير المؤمنين : أبي عبد الله الحسين «ع» ، جعفرأ ، وعليأ ، وعثمان
والعباس ، ومحمد الأسنر ، وأسقط عبيد الله ، وما ذكره المقيّد أشبه عندي
بالصواب ، وأسقط المقيّد من البنات أربعا : وهن رمة الصنري ، وأم كلثوم
الصنري ، وأم جعفر جعلها كنية لجاة ، وهذا قريب ، ولم يذكر الابنة
التي هلكت وهي جارية.

وزاد علي الجمهور ، وقال : إن فاطمة عليها السلام اسقطت بعد النبي
ذكرأ ، كان سماه رسول الله ﷺ محمداً ، وهذا شيء لم يوجد عند أحد
من أهل النقل إلا عند ابن قتيبة .

فاهدة في ذكر المعقبين من أولاد أمير المؤمنين ﷺ

ومن قتل زمن مات وهو صغير رضوان الله عليهم اجمعين

أولهم أمير المؤمنين الحسن بن علي عليه السلام ، كنيته أبو محمد ، ولد
بالمدينة ليلة النصف من رمضان سنة ثلاث من الهجرة ، وكانت أشبه الناس
برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم .

لما أخبرنا ابن الزبيدي ، أخبرنا أبو الوقت العنبري ، أخبرنا الهادي

خاتمه

یادآوری «سخنان عمر مبنی بر تهدید بیت فاطمه (ع) به سوزاندن» تنها به گذشته‌های دور و عصر مورّخین سنی اختصاص نداشته است و در دوران معاصر نیز شاهد آن بوده‌ایم.

برای مثال، به «قصیده عُمریه»، سروده «محمد حافظ بن ابراهیم (ملقب به: شاعر النیل)، متوفای ۱۳۵۱» اشاره می‌کنیم که در «مدح و ستایش عمر» می‌باشد! سراینده مصری این قصیده، در مقام یادآوری یکی از «افتخارات عمر» می‌گوید:

وَقَوْلَةٍ لِعَلِيٍّ قَالَهَا عُمَرُ

أَكْرَمَ بِسَامِعِهَا أَغْظَمَ بِمُلْقِيهَا

حَرَقْتُ دَارَكَ لَا أَبْقَى عَلَيْكَ بِهَا

إِنْ لَمْ تُبَايِعْ وَبُنْتُ الْمُصْطَفَى فِيهَا^۱

چه نیکو سخنی عمر به علی گفت، شنونده این کلام را گرامی بدار و گوینده‌اش را بزرگ بشمار.
بی‌تردید به آتش می‌کشم خانه‌ات را و نمی‌گذارم در آن بمانی، در صورتی که بیعت نکنی؛ اگرچه دختر پیامبر در آن خانه باشد.

۱- دیوان حافظ ابراهیم، ج ۱، ص ۸۲ (بیروت، ۱۹۳۷ م).

«حافظ ابراهیم» در ادامه این دو بیت، در «تمجید از شجاعت عمر» می‌گوید:

مَا كَانَ غَيْرُ أَبِي حَفْصٍ يَفُوهُ بِهَا

أَمَامَ فَارِسِ عَدْنَانَ وَ حَامِيهَا

چه کسی غیر از بوحفص این توان را داشت تا در مقابل
شهسوار عدنانیان و مدافع آنان چنین سخنی بگوید.

و آن گاه که تعصب، دیده عقل را نابینا می‌کند

استاد جعفر سبحانی درباره شعر «حافظ ابراهیم» می‌نویسد:
جای بسی شگفتی است که شاعر نیل، آن‌چه موجب هلاک
می‌شود را موجب نجات و گناهان را حسنات به حساب
آورده است.
و آیا این امر، جز برای آن است که دوستی، آدمی را کور و کر
می‌کند؟!^۱

فهرست منابع

تمامی اسناد و مدارک مندرج در این دانشنامه را از منابع ذیل
برگرفته ایم:

- (۱) مأساة الزهراء (ع) (۲ جلدی): استاد سید جعفر مرتضی عاملی.
- (۲) الهجوم على بيت فاطمة (ع): استاد شیخ عبدالزهراء مهدی.
- (۳) إحراق بيت فاطمة (ع): استاد شیخ حسین غیب غلامی هرساوی.
- (۴) الحجة الغراء على شهادة الزهراء (ع): استاد شیخ جعفر سبحانی.
- (۵) ظلمات فاطمة الزهراء (ع): شیخ عبدالکریم عقیلی.
- (۶) محنة فاطمة (ع): شیخ عبدالله ناصر.
- (۷) إحراق بيت الزهراء (ع): سید محمد حسین سجّاد.